

خودویژگی‌های لایحه بودجه ۱۴۰۳

«سومین لایحه بودجه دولت پادگانی ابراهیم رئیسی» که «نمایش بحران‌های هزار توی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد»

سر مقاله

۱ - در متن مصوب لایحه بودجه ۱۴۰۳ «تنها ۲۰ درصد به حقوق کارگران و ۱۸ درصد به حقوق بازنشستگان در سال ۱۴۰۳ افزایش پیش‌بینی شده است» و این در شرایطی که حتی طبق آمارهای مهندسی شده نهادهای خود رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، «تورم در شرایط فعلی بیش از ۵۰ درصد می‌باشد و تورم در سال ۱۴۰۳ بیش از ۵۰ درصد پیش‌بینی می‌شود».

۲ - طبق اعلام کمیسیون تلفیق بودجه مجلس پادگانی دوازدهم و طبق نوشته‌ی روزنامه آرمان امروز، لایحه بودجه ۱۴۰۳ دولت پادگانی ابراهیم رئیسی «بین ۵۰۰ تا ۶۰۰ هزار میلیارد تومان کسری خواهد داشت».

صفحه ۱۲

دینامیسم ۷۵ ساله امپریالیسم و صهیونیسم

«در بازی شطرنج چند سطحی ژئوپلیتیک سرزمین فلسطین و خاورمیانه»

سر سخن

اگر سرآغاز جنگ امروز غزه به حمله نظامی حماس در ۷ اکتبر (۱۵ مهر) به سرزمین‌های فلسطینی اشغال شده توسط اسرائیل محدود نکنیم و آبخور این جنگ به تضاد بین رژیم آپارتاید و اشغال‌گر اسرائیل و جریان حماس محدود نسازیم، بی‌درنگ «تاریخ ۷۵ ساله نبرد مردم فلسطین با صهیونیسم و امپریالیسم، جایگزین جنگ سه ماهه حماس با رژیم آپارتاید و صهیونیستی اسرائیل و حماس می‌شود». لهنذا، در چارچوب همین تاریخ ۷۵ ساله نبرد بین صهیونیسم و امپریالیسم از یک‌طرف و مردم فلسطین از طرف دیگر است که ما در اینجا می‌توانیم دینامیسم ۷۵ ساله امپریالیسم و صهیونیسم در بازی شطرنج چند سطحی ژئوپلیتیک سرزمین فلسطین و خاورمیانه را این‌چنین تبیین نماییم:

صفحه ۲

☀ تزهائی برای آگاهی‌یابی؛ گفتمان‌سازی ۱۷

☀ دموکراسی و آزادی ۸۷

☀ پرسش و پاسخ بیست و یک ۱۷

☀ اقبال «پیام - آوری» است برای عصر ما ۷۷

☀ عاشورا و مکتب حسین ۱۱

☀ تفسیر سوره شوری ۸

☀ فهم و شناخت تطبیقی نهج‌البلاغه ۹

☀ سخن روز - ابر اختلاس نجومی ۳/۷۳ میلیارد دلاری چای دیش

☀ تیتر اول - آیا انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷، يك ضرورت تاریخی بود یا

☀ درس هایی از حرکت اعتراضی ۱۴۰۱ ۹

☀ مبانی گفتمان جنبش پیشگامان مستضعفین ایران ۱۱

☀ ما چه می‌گوئیم؟ ۵۲

☀ جنبش زنان در مسیر رهایی ۲۱

☀ استراتژی اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی ۱۹

۱ - گرچه تخم پروژه‌ی صهیونیستی در سرزمین فلسطین و خاورمیانه را «امپریالیسم بریتانیا کاشت»، اما پس از ایجاد کشور اسرائیل در سال ۱۹۴۸ «امپریالیسم آمریکا نقش حامی امپریالیستی را در منطقه خاورمیانه و اسرائیل و سرزمین‌های باقیمانده فلسطین را برعهده گرفت». مع‌هذا، در این رابطه است که «در طول نزدیک به ۷۵ سال گذشته و پس از ایجاد اسرائیل، کمک‌های اقتصادی و نظامی امپریالیسم آمریکا به کشور آپارتاید و اشغال‌گر و صهیونیستی اسرائیل تاکنون در مجموع بیش از ۱۵۰ میلیارد دلار بوده است»، همچنین علاوه بر آن کمک‌های مستقیم اقتصادی امپریالیسم آمریکا (که نقشی مهم در حفظ اقتصاد اسرائیل در مواجهه با تورم شدید داشته است) افزایش هزینه‌های نظامی پس از شکست تقریبی در جنگ‌ها می‌باشد (مثل جنگ ۱۹۷۳ با مصر و سوریه) که حاصل همه اینها اینکه باعث می‌گردد تا «تولید ناخالص داخلی اسرائیل علاوه بر هزینه‌های نظامی در طول ۷۵ سال گذشته رشد قابل توجهی داشته‌باشد». همچنین «برتری کیفی نظامی رژیم صهیونیستی و اشغال‌گر اسرائیل در ۷۵ سال گذشته در برابر رقبای منطقه‌ای‌اش معلول افزایش همکاری نظامی امپریالیسم آمریکا با این رژیم صهیونیستی می‌باشد» که همین همکاری نظامی امپریالیسم آمریکا با رژیم صهیونیستی باعث گردیده که حتی کمک‌های نظامی امپریالیسم آمریکا به‌صورت حفظ سیاست «برتری کیفی نظامی» اسرائیل در برابر رقبای منطقه‌ای‌اش مادیت پیدا کند.

در همین رابطه است که از سال ۲۰۰۸ قراردادهای فروش تسلیحات امپریالیسم آمریکا به دیگر کشورهای منطقه به شرطی منعقد می‌شود که رژیم صهیونیستی اسرائیل تأیید کند که این سلاح‌ها بر برتری نظامی اسرائیل بر کشورهای منطقه تأثیر منفی نمی‌گذارد. علی‌ایحال همین امر باعث گردیده‌است که «ارزش کل کمک‌های مالی عظیم و بلندمدت در طول چند دوره‌ی متناوب جابه‌جایی قدرت میان دولت‌های دموکرات و جمهوری‌خواه در کاخ سفید به‌طور بی‌وقفه در حال افزایش باشد». که البته بخش قابل توجهی از این کمک‌های نظامی امپریالیسم آمریکا به رژیم صهیونیستی اسرائیل در قالب توافق‌نامه‌های همکاری مشترک عرضه شده‌است، مانند قرارداد ۲۰۱۴ که بر اساس آن تولید کنندگان سلاح آمریکایی و صنایع نظامی اسرائیل توافق کردند تا برای توسعه‌ی سیستم «دفاع موشکی گنبد آهنین» با یکدیگر همکاری کنند.

باری، سیاست امپریالیسم آمریکا برای افزایش حمایت نظامی از رژیم صهیونیستی اسرائیل طی چندین دهه شتاب گرفته است، آنچنانکه «تصمیم برای انتقال سفارت آمریکا به اورشلیم ابتدا توسط کنگره‌ی آمریکا تحت سلطه‌ی جمهوری‌خواهان در سال ۱۹۹۵ تصویب شد (اگرچه دولت کلینتون و جانشینان وی معافیت‌های شش ماهه‌ای را امضا کردند که اجرای این قانون را به تأخیر انداخت) روی کار آمدن ترامپ چندین گرایش را در آمریکا بیش از پیش همسو ساخت در نتیجه این امر باعث گردید تا فشارها را برای تسلیم شدن فلسطینی‌ها تشدید بشود. برای نمونه در این رابطه باید به پیوند نامقدس «اوانجلیکی‌های آمریکا و راست‌های صهیونیست» اشاره کنیم. همچنین ترامپ و بنیامین نتانیاهو یک حامی سیاسی مشترک داشتند به‌نام شلدون ادلسون که غول متنفذ صنعت کازینو در آمریکا بود و باز ترامپ مشاورانی در سیاست آمریکا در اسرائیل و خاورمیانه داشت مثل دامادش جرد کوشنر یا نیکی هیلی سفیر آمریکا در سازمان ملل متحد و وکیل او جیسون گرینبلات که مشاور اسرائیل بودند. لذا این همه باعث گردید که در دوره ترامپ، امپریالیسم آمریکا سیاست‌هایی را

در منطقه به اجرا درآورد که، نمایش به گوش راست اسرائیلی‌ها خوش آهنگ بود. مثل کاهش بودجه‌ی آژانس امدادسانی و کاریابی برای آوارگان فلسطینی در منطقه بود که به صدها هزار بلکه میلیون‌ها پناهنده فلسطینی ثبت شده در سراسر منطقه، خدمات آموزشی و بهداشتی می‌دهند.

ادعای ترامپ در رابطه با تضمین «توافق» نهایی برای پایان دادن به درگیری اسرائیل و فلسطین را باید در این زمینه‌ی وسیع‌تر درک کرد. افتتاح سفارت جدید آمریکا در بیت المقدس و حمله به بودجه‌ی آژانس امدادسانی و کاریابی برای آوارگان فلسطینی هر دو را می‌توان اقدامی پیش‌گیرانه برای مقابله با دو موضوع مسئله‌ساز در «وضعیت نهایی» خواند که به نظر می‌رسد طبقه حاکمه امپریالیسم آمریکا در زمان دولت ترامپ می‌خواستند با جلب رضایت عربستان سعودی و کشورهای عربی خلیج فارس آنها را به نفع رژیم آپارتاید و صهیونیستی و اشغال‌گر اسرائیل حل و فصل نمایند.

یادآوری می‌کنیم که «یکی از مسائل مهم موضوع دو کشور مستقل اسرائیل و فلسطین در منطقه سرزمین‌های قبلی فلسطین سرنوشت بیش از چهار میلیون نفر آواره فلسطینی است که رژیم اشغال‌گر صهیونیستی اسرائیل از سال ۱۹۴۸ الی الان آنها را از سرزمین‌های مادری خویش آواره کرده است». آنچنانکه در جنگ فعلی غزه «یکی از سناریوهای رژیم صهیونیستی و اشغال‌گر اسرائیل با پشتیبانی امپریالیسم آمریکا این است که تخلیه کامل غزه را به تمام برسانند، تا با اشغال کامل غزه رژیم اشغال‌گر صهیونیستی اسرائیل بتواند به کشف مخازن گاز در نوار غزه که طبق برآورد کارشناسان آمریکایی این مخازن گاز به صورت بالقوه ارزش ۵۰۰ میلیارد دلار گاز دارد» بنابراین در تحلیل نهایی «ارتش صهیونیستی اسرائیل

با بمباران همه جانبه غزه به دنبال آن است که با اقدام کوچ اجباری دومیلیون و پانصد هزار نفر جمعیت نوار غزه را به طرف صحرای سینا مصر آواره نماید»، ولی برعکس «نبرد سه ماهه گذشته بین جنبش حماس با دو ارتش امپریالیسم آمریکا و رژیم صهیونیستی نشان داده است که حتی با ویرانی تمام غزه و کشتار نزدیک به سی هزار نفر (که ۹۰۰۰ نفر آنها کودک و ۱۱ هزار نفر آنها زن و ۲۲۰۰ نفر آنها سالمند و ۸۶ نفر خبرنگار هستند) و مجروح کردن نزدیک به ۶۰ هزار نفر و آواره ساختن بیش از ۸۵۰ هزار نفر از مردم غزه (که به قول مدیر کل سازمان ملل متحد این ۸۵۰ هزار نفر آواره ارتش رژیم صهیونیستی اسرائیل مانند یک توپ از شمال به جنوب و از جنوب به شرق و سپس از شرق به غرب به صورت مکرر کوچ می‌دهند، با این همه جنایت، مردم غزه نشان داده‌اند، که امکان از بین بردن جنبش مردم فلسطین در نوار غزه و کرانه رود اردن وجود ندارد.»

دلیل اصلی این امر هم آن است که «نبرد ۷۵ سال گذشته مردم فلسطین با رژیم آپارتاید و اشغال‌گر صهیونیستی اسرائیل نشان داده است که جنبش رهایی‌بخش خلق فلسطین، ریشه در اعماق مردم فلسطین اعم از غزه و کناره غربی رود اردن و یا فلسطینی‌های داخل اسرائیل و همچنین بیش از ۴ میلیون فلسطینی آواره دارد». پر پیداست که «در صورتی که جنبش رهایی‌بخش مردم فلسطین توانسته باشد در میان مردم فلسطین ریشه بکند، امکان ریشه کن کردن آنها توسط ویران کردن سرزمین فلسطین با هزاران تن بمب از زمین و هوا و دریا توسط امپریالیسم آمریکا و رژیم صهیونیست اشغال‌گر اسرائیل وجود ندارد» و شاید بهتر باشد که موضوع را این‌چنین مطرح کنیم که «در شرایطی که یک جنبش توده‌ای بتواند در میان جامعه خودشان ریشه بدواند، سرکوب این جنبش با هزاران تن بمب از زمین و هوا

و دریا نه تنها غیر ممکن می‌باشد، بلکه برعکس باعث عمیق‌تر شدن ریشه‌های این جنبش در میان جامعه خودشان می‌گردد» بنابراین، به همین دلیل است که «در طول ۷۵ سال گذشته رژیم صهیونیستی تمامی طرف‌ها جهت نابودی جنبش عظیم رهایی‌بخش مردم فلسطین به کار برده است اما این جنبش عظیم باز از خاکستر خود بازتولید کرده است» به عبارت دیگر در طول ۷۵ سال گذشته رژیم آپارتاید و اشغال‌گر و صهیونیستی اسرائیل با حمایت همه جانبه امپریالیسم آمریکا نتوانسته است رهبری درون‌زای جمعی جنبش رهایی‌بخش فلسطین را نابود کند.»

از اینجاست که باید داوری کنیم که جنگ هولناک امروز رژیم اشغال‌گر اسرائیل نشان‌می‌دهد که امپریالیسم آمریکا و رژیم صهیونیسم اسرائیل به خیال خام خود تنها راه حل غزه کوچ دادن آنها از طریق ویران کردن غزه با هزاران تن بمب و کشتار هزاران نفر و مجروح ساختن هزاران نفر دیگر مردم فلسطین می‌باشد، که البته همین جنگ هم تاکنون نشان داده است که باز امپریالیسم آمریکا و صهیونیسم اسرائیل سورنایشان از دهان‌گشاد آن می‌نوازند، علی‌هذا، بدین ترتیب است که دامنه جنگ امروز غزه محدود به نوار غزه نشده و امروز بخش بزرگی از سرزمین‌های غرب رود اردن تحت کنترل الفتح (مثل جنین) هم به قیام مسلحانه برعلیه رژیم اشغال‌گر صهیونیستی روی آورده‌اند تا آنجا می‌توانیم به سادگی داوری کنیم که «جنگ امروز مردم غزه با دو ارتش امپریالیسم آمریکا و رژیم صهیونیستی توسط دالان‌های عمیق زیرزمینی بسیار گران‌تر از جنگ مردم ویتنام با امپریالیسم آمریکا می‌باشد.»

باری موضوع مهم دیگری که در ادامه قابل توجه می‌باشد اینکه «بدون تردید، اگر اسرائیل غزه را به کلی ویران و آن را به زمین سوخته تبدیل کند،

مردم غزه نابود شدنی نیستند، آنها می‌مانند و به مبارزه خود ادامه خواهند داد حتی اگر غزه را هم به فرض محال خالی از سکنه و ضمیمه اسرائیل بکنند» بی‌شک «مبارزه مردم غزه در شکلی دیگر در هر کجا که باشند به‌طور گسترده‌تر دامن رژیم آپارتاید و اشغال‌گر اسرائیل را خواهد گرفت» علی‌ایحال، از اینجاست که بزرگ‌ترین مسئله امروز جهان سیاسی، موضوع «راه حل مشکل فلسطین» می‌باشد که برای همه کشورهای منطقه و کشورهای امپریالیستی غرب و حتی خود اسرائیل مطرح است. در یک نگاه کلی راه‌هایی که تاکنون برای حل مشکل فلسطین به‌صورت زیرساختی و همه جانبه مطرح شده‌است عبارتند از:

الف - در خصوص راه حل اول مشکل فلسطین لازم است که عنایت داشته باشیم که در پاسخ به راه حل اول مشکل فلسطین حتی در میان دو کشور عربی صاحب قدرت مالی خلیج‌فارس، یعنی عربستان سعودی و قطر هم اختلاف عظیمی وجود دارد به این ترتیب که کشور عربستان سعودی به دنبال حل مسئله فلسطین از طریق «پروژه دو ملت و دو کشور» یعنی کشور اسرائیل و کشور فلسطین مستقل از هم می‌باشد، البته پس از برکناری جریان حماس از قدرت مسلط غزه و یکدست کردن مدیریت سرزمین‌های فلسطین‌نشین نوار غزه و کرانه باختری رود اردن توسط دولت خودگردان فلسطین می‌باشد. بر این مطلب بیافزاییم که جناح دموکرات‌های کشور آمریکا (مثل دولت جو بایدن) هم مانند رژیم عربستان سعودی نسبت به حل مسئله فلسطین معتقد به رویکرد «دو ملت و دو کشور اسرائیل و فلسطین» در سرزمین‌های قبلی مردم فلسطین بر پایه یکدست شدن قدرت دولت خودگردان فلسطینی بر کرانه غربی رود اردن و نوار غزه می‌باشند، البته خلأ بزرگی که در رویکرد دولت عربستان سعودی و دولت دموکرات‌های

آمریکا در این رابطه وجود دارد «موضوع بیش از چهار میلیون آواره فلسطین در کشورهای عربی می‌باشد چراکه قطعاً با بازگشت ۴ میلیون نفر آواره فلسطینی (که در اردوگاه با سخت‌ترین شکل زندگی می‌کنند) امکان اسکان آنها در سرزمین‌های کرانه باختری رود اردن و نوار غزه به‌هیچ‌وجه وجود ندارد و البته با بازگشت آواره‌های فلسطینی به سرزمین فلسطین و با در نظر گرفتن بیش از دو میلیون نفر جمعیت مردم عرب فلسطین در کشور فعلی اسرائیل که به‌عنوان شهروند درجه دوم زندگی می‌کنند و ۴ میلیون آواره و دو میلیون پانصد هزار نفر جمعیت فعلی نوار غزه و بیش از سه میلیون نفر جمعیت خودگردان کرانه غربی رود اردن تنها و تنها با اجرای پروژه «یک کشور و یک دولت با دو ملت توسط انتخابات دموکراتیک (آنچنانکه جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۴ سال گذشته حیات درونی و برونی خود بر طبل این پروژه یعنی پروژه تشکیل «یک کشور با یک دولت و دو ملت به‌صورت دموکراتیک توسط انتخابات آزاد می‌کوبد») وجود دارد، البته در آن صورت مانند رژیم آفریقای جنوبی لازمه دستیابی به پروژه یک کشور با دو ملت به‌صورت دموکراتیک برکناری رژیم آپارتاید و اشغال‌گر و صهیونیستی اسرائیل توسط یک انقلاب ضد آپارتایدی و رهایی‌بخش مردم فلسطین (مانند کشور آفریقای جنوبی) می‌باشد؛ به‌عبارت دیگر «بدون حذف رژیم آپارتاید و اشغال‌گر و صهیونیستی اسرائیل امکان دستیابی به یک کشور با دو ملت و یک دولت دموکراتیک در سرزمین فلسطین توسط انتخابات آزاد همگانی و دموکراتیک وجود ندارد.»

باری اگر پروژه «دو کشور و دو دولت و دو ملت با یکدست کردن قدرت دولت خودگردان فلسطین بر تمامی فلسطینی‌های داخل اسرائیل و کرانه غربی رود اردن و نوار غزه (بدون در نظر گرفتن ۴ میلیون آواره فلسطینی در کشورهای دیگر عربی) عربستان

سعودی و دموکرات‌های آمریکا به‌عنوان راه حل اول مطرح شده جهت حل مسئله فلسطین تعریف بکنیم» و پروژه «یک کشور با دو ملت توسط انتخابات دموکراتیک همه فلسطینی‌های داخل و خارج از سرزمین‌های فلسطینی و ملت اسرائیل آنچنانکه جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۴ سال گذشته بر طبل آن می‌کوبد به‌عنوان دومین راه مشکل فلسطین تعریف نماییم»، راه حل سوم مطرح شده در خصوص مشکل فلسطین همان راه حلی است که «توسط دولت قطر و ترکیه و رژیم مطلقه فقهاتی حاکم مطرح گردیده‌است و آن اینکه با تسلط گروه حماس بر دو سرزمین کرانه غربی رود اردن و نوار غزه و یکدست شدن قدرت در دست این گروه و انتقال همه آوارگان فلسطین به خانه‌هایشان پروژه سیاست دو ملت و دو کشور قابل اجرا می‌باشد.»

پر روشن است که این رویکرد (راه سوم) از طرف رژیم آپارتاید و اشغال‌گر و صهیونیستی اسرائیل و همچنین جناح دموکرات و جمهوری‌خواه امپریالیسم آمریکا مردود می‌باشد زیرا همه اینها گروه حماس را یک گروه تروریستی می‌دانند که باید از بین برود، البته عنایت داشته باشیم که «گروه حماس در آغاز تکوین خود (مانند گروه طالبان در افغانستان که در آغاز با حمایت مالی عربستان سعودی و حمایت نظامی امپریالیسم آمریکا بر علیه رژیم کمونیستی دست نشانده اتحاد جماهیر شوروی در افغانستان تکوین پیدا کردند) با حمایت امپریالیسم آمریکا و رژیم آپارتاید و اشغال‌گر و صهیونیستی اسرائیل در جهت تضعیف سازمان آزادی‌بخش فلسطین به وجود آمدند که (مانند گروه طالبان) به‌خاطر اینکه گروه حماس دارای رویکرد مذهبی هستند برعکس گروه‌های ملی سازمان آزادی‌بخش فلسطین در حداقل زمان ممکن توانستند تا اعماق جامعه فلسطینی و در رأس آنها مردم غزه رسوخ و نفوذ نمایند و توسط این رشد

عظیم جریان حماس بود که هم شرایط برای به چالش کشیدن هژمونی جریان‌های ملی فلسطینی فراهم گردید و هم شرایط برای نفوذ کشورهای ترکیه و قطر فراهم شد چرا که اسلام حماس اسلام اخوان المسلمین می‌باشد که دو کشور ترکیه اردوغان و قطر امروز با رویکرد اسلام اخوان المسلمین خود از حماس حمایت می‌نمایند من‌های اینها رژیم مطلقه فقهاتی حاکم هم به علت سیاست تهاجمی خود در منطقه و در راستای کسب هژمونی بر هلال شیعیه در منطقه و تلاش در جهت برتری نظامی و استراتژیک بر رژیم صهیونیستی اسرائیل که نماینده تمام اختیار امپریالیسم آمریکا در منطقه می‌باشد این همه باعث گردیده‌است که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم هم جهت کامل کردن حلقه «عمق استراتژیک» خود بر علیه رژیم صهیونیستی اسرائیل توسط تکیه همه جانبه بر گروه‌های مذهبی نوار غزه و در رأس آنها حماس از این گروه حمایت استراتژیک نماید. توجه داشته باشیم که حلقه «عمق استراتژیک» رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر علیه رژیم صهیونیستی اسرائیل شامل عراق و سوریه و جنوب لبنان سید حسن نصرالله و نوار غزه می‌شود که اینها با عنوان «جبهه مقاومت» یاد می‌شود که توسط قاسم سلیمانی و حواریونش در سپاه تحت عنوان سپاه قدس در بستر جنگ نیابتی و سازماندهی نیروهای شیعیه منطقه شکل گرفته‌اند.

در خصوص نیروهای مذهبی نوار غزه از آنجایی که در میان گروه‌های اهل تسنن گروه اخوان المسلمین به شیعیه نزدیک‌تر است یاد آوری می‌کنیم که «سید قطب رهبر اخوان المسلمین معتقد بود که اگر بعد از وفات شیخین امام علی به‌جای عثمان رهبری جهان اسلام را در دست می‌گرفت اوضاع جهان اسلام برای همیشه بهتر از این شرایط که در طول بیش از چهارده قرن گذشته بر مسلمین جاری شده‌است می‌شد». بر این مطلب بیفزاییم که «خامنه‌ای من‌های

اینکه مترجم کتاب‌های سید قطب رهبر اخوان المسلمین به فارسی بوده است از فدائیان اسلام تحت رهبری نواب صفوی که از شاگردان سید قطب بود هم به شدت حمایت می‌کرد. باز در اینجا اشاره کنیم که فدائیان اسلام که مورد حمایت همه جانبه خامنه‌ای بودند از جمله گروهی بودند که بر علیه دولت مصدق قیام مسلحانه کردند و دکتر حسین فاطمی هم اینها ترور کردند. علی ایحال اگر چه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم از دهه ۶۰ و پسا انقلاب ۱۹۷۹ توسط خمینی با شعار: «جنگ، جنگ، تا رفع فتنه در کل جهان» سیاست تهاجمی خود را از سر گرفته است و در چارچوب همین سیاست تهاجمی خمینی بود که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم توانست در جریان جنگ ۹ ساله با رژیم صدام حسین در عراق پس از شکست سیاست امپریالیسم آمریکا (در حمایت از صدام حسین در جریان جنگ رژیم مطلقه فقهاتی حاکم با رژیم دیکتاتوری صدام حسین) به‌خصوص از بعد از حمله عراق به کویت در سال‌های ۱۹۹۱ - ۹۲ و به‌ویژه در سال ۲۰۰۳ توسط سرنگونی رژیم صدام حسین در عراق با مرتفع شدن یک همسایه متخاصم در چارچوب سیاست تهاجم استراتژی خود حداکثر از سود ناخواسته بهره‌مند شود.

باز و باز در این رابطه بود که با سقوط رژیم صدام حسین، رژیم مطلقه فقهاتی حاکم از روابط دیرینه با گروه‌های مخالف اسلام گرای شیعیه (فقهاتی و روایتی) سابق عراق مانند حزب الدعوه و شورای عالی انقلاب اسلامی در عراق بهره‌برد که البته با پرورش نظام سیاسی فرقه‌ای توسط امپریالیسم آمریکا از سرنگونی صدام و ناکامی‌های امپریالیسم آمریکا در میدان نبرد، نیز راه برای گسترش نفوذ نظامی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در کشور عراق و در ادامه آن در کشور سوریه و لبنان و بالاخره در غزه باز شد، بنابراین، از اینجاست که می‌توانیم نتیجه‌گیری

کنیم که نفوذ نظامی رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم و تکوین «عمق استراتژیک» این رژیم از «خلیج فارس تا دریای مدیترانه» پیوسته و علی‌ال‌دوام «عمدتاً از طریق سازماندهی نیروهای شبه نظامی فرقه‌ای گوناگون مرتبط با احزاب سیاسی اسلام‌گرای شیعه توسط سپاه قدس تحت رهبری قاسم سلیمانی و حواریونش صورت گرفته است». به‌علاوه اینکه در ۴۲ سال گذشته حیات رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم «امپریالیسم آمریکا در یک چشم‌انداز کلی رویکردهای متناوب در رابطه با رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم داشته است برای نمونه توافق بر سر برنامه‌ی هسته‌ای رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم در سال ۲۰۱۵ توسط دولت باراک اوباما بر این فرض استوار بود که امپریالیسم آمریکا می‌تواند با ایجاد "اتحادی ضمنی" با رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم مسیر بازگشت این رژیم به بازار جهانی سرمایه‌داری تحت سلطه امپریالیسم آمریکا و حواریونش در مغرب زمین هموار سازد». اما خروج ناگهانی ترامپ از این توافق بر این «شرط بندی پر مخاطره» استوار بود که رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم هسته سخت این رژیم تحت رهبری خامنه‌ای نیروی اقتصادی و اراده سیاسی لازم برای توسعه‌ی تسلیحات هسته‌ای را نخواهد داشت و البته از نظر دولت ترامپ، او بر این باور بود که «تازه اگر زمانی هم رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم اقدام به تولید تسلیحات هسته بکند توانایی نظامی خود آمریکا و متحدان منطقه‌ای‌اش امثال اسرائیل و عربستان سعودی و غیره کافی است که این رویکرد رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم را خنثی نمایند.»

۲ - در این شرایط که با جنگ غزه «موضوع فلسطین» در رأس تمامی مسائل جهانی و منطقه خاورمیانه قرار گرفته است، بدون شک نوار غزه و کرانه باختری عرصه‌ای است که در حال حاضر «دینامیسم رقابت بین قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای به ترسناک‌ترین

شکل در آن تلاقی می‌کنند» چراکه نیروهای نظامی متخاصم از هر «سطح» نظام جهانی و منطقه در حال حاضر یعنی پس از پایان جنگ داخلی سوریه و شروع جنگ غزه (از هفتم اکتبر) در درگیری‌های متعدد بیش از دو ماه گذشته فعال هستند که بالطبع این نیروها در تغذیه مستمر نیروهای کنش‌گر جنگ غزه نقش تعیین‌کننده دارند. اهم این نیروهای تأثیرگذار دینامیسم رقابت بین قدرت‌های جهانی و منطقه در جنگ غزه عبارتند از:

الف - پایگاه‌های نظامی ارتش امپریالیسم آمریکا.

ب - پایگاه نظامی امپریالیسم روسیه در سوریه.

ج - پایگاه نظامی در حال گسترش سپاه پاسداران یا سپاه قدس بازوی منطقه‌ای سپاه پاسداران.

نکاتی که در این رابطه باید به آن توجه و عنایت بشود اینک:

اولاً تثبیت کشور اسرائیل پس از ۷۵ سال جنگ و خونریزی قبل از همه و بیش از همه مولود حمایت همه جانبه مالی و سیاسی و نظامی امپریالیسم آمریکا می‌باشد که با حمایت همه جانبه از رژیم آپارتاید و اشغال‌گر و صهیونیستی اسرائیل توانسته‌اند توازن نظامی در منطقه بزرگ خاورمیانه را به سود این رژیم تغییر بدهند و قطعاً بدون حمایت مالی و سیاسی و نظامی امپریالیسم آمریکا رژیم آپارتاید و اشغال‌گر و صهیونیستی نمی‌توانست در سرزمین فلسطین و در قلب خاورمیانه تثبیت بشود. بر این مطلب بیافزاییم که در صورت «سقوط رژیم آپارتاید و اشغال‌گر و صهیونیستی اسرائیل در منطقه خاورمیانه توسط جنبش عظیم رهائی‌بخش مردم فلسطین، حضور امپریالیسم آمریکا در خاورمیانه در نظم جدید جهانی، در برابر دو قدرت بزرگ روسیه و چین به شدت به چالش کشیده می‌شود». زیرا حضور روسیه در

طرطوس سوریه و حضور چین در خلیج فارس همه و همه باعث گردیده‌است که جنگ غزه در شرایط جدید انتقال نظم جهانی (از مرحله منوپل گذشته به مرحله پلی پل جدید) جایگاهی تعیین کننده داشته‌باشد و طبیعتاً نه چین و نه روسیه بدون حضور در قلب خاورمیانه نمی‌توانند موضع برتر خود را در برابر امپریالیسم آمریکا به نمایش بگذارند.

اضافه کنیم که با عنایت «به جنگ روسیه با اوکراین و شرایط جنگی دریای سیاه و بندر کریمه و تماس روسیه با آب‌های گرم زمین از طریق مدیترانه و طرطوس، خود این امر می‌طلبد تا روسیه در جنگ غزه پیروزی مردم فلسطین برعلیه اسرائیل به‌عنوان سوپاپ اطمینان خود در دریای مدیترانه تحلیل نماید، همچنین پیروزی چین نسبت به حضور خود در منطقه خلیج فارس در راستای تأمین امنیت جاده ابریشم خود به‌طرف اروپا و آفریقا نیاز استراتژیک به پیروزی مردم فلسطین در جنگ امروز غزه دارد». فراموش نکنیم که جنگ اوکراین با روسیه یک جنگ امپریالیستی و نیابتی می‌باشد که اوکراین به نمایندگی تمامی کشورهای متروپل سرمایه‌داری تحت هژمونی امپریالیسم آمریکا با امپریالیسم روسیه در راستای باز تقسیم نظم جهانی جدید می‌جنگد. پر روشن است که پیروزی روسیه در جنگ با اوکراین در این شرایط که یک چهارم خاک اوکراین در تسخیر امپریالیسم روسیه می‌باشد باعث تغییر توازن قوای به سود روسیه و کشورهای بلوک شرق (که در رأس آنها کشور چین قرار دارد) می‌شود. همچنین این پیروزی باعث شکست قدرت امپریالیستی آمریکا و حواریون امپریالیستی‌اش در کشورهای غربی در جنگ امپریالیستی روسیه و اوکراین، باعث ایجاد جهان چند قطبی در نظم جدیدی جهانی می‌گردد. یقیناً همین تأثیر در جنگ غزه (بین رژیم آپارتاید و اشغال‌گر و صهیونیستی اسرائیل و گروه حماس)

بر رقابت بین‌المللی جهان امپریالیستی دو قطب شرق و غرب دارد، زیرا در صورت شکست اسرائیل در این جنگ شرایط برای شکست هژمونی اسرائیل در منطقه خاورمیانه فراهم می‌گردد که شکست هژمونی اسرائیل در منطقه خاورمیانه خود بسترساز پیروزی هژمونی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در منطقه خاورمیانه می‌گردد که البته این امر خود باعث تقویت جناح شرق در عرصه نظام جدید بین‌المللی برعلیه جبهه امپریالیستی غرب می‌گردد.

یادمان باشد که «نوک پیکان دیپلماسی امپریالیسم چین در منطقه خاورمیانه و منطقه خلیج فارس قرار دارد». به هر حال «شکست اسرائیل در جنگ با حماس خود بسترساز تثبیت قدرت سیاسی و اقتصادی امپریالیسم چین در منطقه خاورمیانه و خلیج فارس در رقابت اقتصادی و سیاسی و نظامی با امپریالیسم آمریکا می‌گردد.»

ثانیاً از سال ۲۰۱۱ با حمله نظامی بشار اسد علیه خیزش‌ها مردمی در سوریه و باز شدن درگیری چند جانبه در سوریه و جنگ داخلی این جنگ داخلی سوریه چشم‌انداز ژئوپلیتیک مرزهای جنوبی و شرقی ترکیه را به‌طور اساسی تغییر داد. ترکیه که میزبان ۵۶ درصد از پناهجویان سوری است که از این کشور در زمان جنگ داخلی فرار کرده‌اند تقریباً یک شبه رژیم بشار اسد برای ترکیه و اردوغان از دوست به دشمن تبدیل شد زیرا یک نهاد جدید در منطقه رژاوا بین ترکیه و سوریه به وجود آمد و نیروهای حزب دموکراتیک سوریه «PYD» که بر خلاف حزب دموکرات کردستان عراق متحد پ ک ک می‌باشند به‌عنوان نیروی زمینی امپریالیسم آمریکا نقش ایفا می‌کنند این همه باعث گردیده که در این شرایط ترکیه از یک‌طرفه به‌خاطر گروه حماس و اعتقاد اخوان المسلمین آنها در جنگ غزه از گروه حماس در برابر

اسرائیل حمایت می‌کند و از طرف دیگر با حمایت امپریالیسم آمریکا از گروه PYD مخالف می‌ورزد که همین امر با عنایت به اینکه ترکیه عضو ناتو به‌عنوان دومین ارتش ناتو پس از آمریکا است، رابطه تنگاتنگی با امپریالیسم آمریکا داشته‌باشد، بنابراین خود همین تضادهای پیچ در پیچ ترکیه باعث هر چه پیچیده شدن مسئله فلسطین و جنگ غزه در این شرایط شده‌است.

ثالثاً نباید فراموش کنیم که تصمیم بشار اسد در سال ۲۰۱۱ علیه شورش گران داخلی به‌عنوان «سرزمین دشمن» و بمباران هوایی و در محاصره قرار دادن این مناطق، پیامدهای عمیقی داشت همچنين استراتژی بقای بشار اسد مبتنی بر توانایی در جنگ افروزی از طریق فرقه‌گرایی و به‌خصوص تکیه بر فرقه علوی غرب سوریه بود که همین امر باعث گردید تا در منظر دیگر گروه‌های مذهبی سنی از جمله سنی‌های اخوان المسلمین رژیم بشار اسد به‌عنوان محافظ اقلیت علوی مذهب آن مطرح شود و با تکیه بر آنها، بشار اسد توانست جنایات فرقه‌ای بر علیه گروه‌های اهل تسنن من جمله طرفداران اخوان المسلمین که از حامیان گروه حماس بودند، انجام بدهد. روشن است که در پس پرده‌های غبارآلود تضادهای سیاسی و نظامی در سوریه رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم در این شرایط تلاش می‌کند که از طریق متحدین خود اعم از عراق و سوریه و حزب الله لبنان نقش نظامی و سیاسی عمده‌ای در حمایت از حملات گروه حماس در جنگ غزه بر علیه رژیم اسرائیل به‌دست‌آورد حملات پیوسته موشکی ارتش اسرائیل به اهداف رژیم مطلقه فقه‌ای در سوریه باعث پیچیده شدن هر چه بیشتر شرایط جنگ غزه گردیده‌است.

۳ - «یکی از دستاوردهای مهم جنگ جهانی دوم پرده برداشتن از چهره دروغ و ریا و جنایت و نژادپرستی

و تجاوز و آدمکشی غرب بود.» جنگی که بیش از ۵۰ میلیون نفر انسان بی‌گناه را به آتش کشیدند و کشتند جنگی که اعضای حزب نازی آلمان به منازل و مغازه‌ها و کنیسه‌های یهودیان حمله‌ور شدند و ۱۳۰۰ یهودی را وحشیانه به قتل رساندند و ۳۰ هزار نفر دیگر از یهودیان به اردوگاه کار اجباری تبعید کردند و در شب بلورین یهودیان تنها به جرم یهودی بودن کشتند، آنچنانکه امروز رژیم آپارتاید و اشغال‌گر و صهیونیستی اسرائیل به‌نام حکومت «یهودی» و به‌نام «نژاد برتر» مردم فلسطین را در سرزمین خودشان قتل و عام می‌کنند و تنها در جنگ غزه که بیش از سه ماه از عمر آن می‌گذرد تاکنون طبق گفته خود خبرگزاری غربی بیش از ۸۰ هزار تن بمب بر سر مردم مظلوم فلسطین در غزه ریخته‌اند و تاکنون نزدیک به ۳۰ هزار نفر از مردم فلسطین اعم از کودک و پیر و جوان حتی در بیمارستان‌ها کشته‌اند که از این ۳۰ هزار کشته نزدیک به ده هزار نفر کودکان خردسال و حتی شیرخواره بوده‌اند و بیش از ۷۰ هزار مجروح به‌جا گذاشته و بیش از ۷۰ درصد کل خانه و ساختمان‌های غزه را ویران کرده‌اند و بیش از ۹۰ درصد از جمعیت ۲/۵ میلیون غزه آواره کرده‌اند و تمامی زیرساخت‌های صنعتی و اقتصادی غزه را نابود کرده‌اند و رژیم آپارتاید و اشغال‌گر و صهیونیستی اسرائیل وقیحانه در برابر انظار عمومی جهانیان همه راه‌های رسیدن آب و خوراک و دارو و سوخت را به روی مردم ستمدیده فلسطین در نوار بسته‌اند و مردم غزه را با قحطی و گرسنگی روبه‌رو ساخته‌اند به‌طوری‌که سازمان بهداشت جهانی تأیید کرده که بیماری‌های عفونی تنفسی، اسهال و گال در میان آوارگان غزه به‌دلیل زندگی در پناهگاه‌های شلوغ و غیر بهداشتی به‌شدت افزایش یافته است و به‌دلیل کمبود شدید مواد خوراکی، مردم غزه با تاریک‌ترین برهه تاریخ بشر روبه‌رو هستند به‌طوری‌که طبق

گزارش یکی از نهادهای وابسته به سازمان ملل متحد به یک خانواده پنج نفری برای پنج‌روز تنها یک قوطی لوبیا داده می‌شود. برای مثال در حمله‌ای که در روز چهارشنبه ۱۵ آذر یعنی در شصت و دومین روز جنگ غزه (از ۱۵ مهر تا ۱۵ آذر) حمله نظامی رژیم آپارتاید و اشغال‌گر و صهیونیستی اسرائیل به خان یونس شهر بزرگ جنوب غزه به صورت سراسری شروع شد در این حمله نیروی هوایی این رژیم با انجام ۲۵۰ حمله در ۳ روز ابتدا تمامی زیرساخت‌های این شهر را نابود کردند و در روز جمعه هفدهم آذر نیروهای زمینی ارتش صهیونیستی اسرائیل درگیری سنگینی در داخل شهر خان یونس کردند و با گسترش این عملیات بود که هزاران غیر نظامی به مناطق ساحلی یا به رفح نزدیک مرز مصر فرار کردند به طوری که یک مقام سازمان ملل اعلام کرد که: «۶۰۰ هزار نفر که در جنوب نوار غزه یا خان یونس دستور تخلیه از ارتش اسرائیل گرفته‌اند، جایی برای رفتن و پناه گرفتن ندارند.»

یادآوری می‌کنیم که «بسیاری از ساکنان شمال نوار غزه که هم‌مرز اسرائیل هستند از سومین روز جنگ با اینکه از ارتش اسرائیل دستور خروج از شمال غزه به جنوب غزه گرفته بودند به شهر خان یونس در جنوب غزه پناه برده بودند که باز از روز جمعه ۱۷ آذر این ۶۰۰ هزار پناهنده فلسطینی دستور تخلیه از شهر خان یونس توسط ارتش اسرائیل گرفتند که در نتیجه این تخلیه و فرار آنها بود که آنها به طرف مرز مصر و رفح آواره شدند. بمباران هوایی شهر خان یونس توسط ۲۵۰ پرواز هوایی بمب افکن‌های آمریکایی به قدری در سه روز (۱۵ تا ۱۷ آذر) شدید بود که خود ارتش اسرائیل اعلام کرد که بیش از ۴۵۰ مکان در خان یونس هدف قرار داده است لهذا در حالی که بیشتر جمعیت خان یونس به مناطق ساحلی یا رفح پناه برده بودند جنگ در خان یونس از روز جمعه ۱۷

آذر توسط ارتش اسرائیل به صورت خانه به خانه در آمد البته به موازات حمله به خان یونس از روز جمعه ۱۷ آذر ارتش اسرائیل حملات خود را به جبالییا در شمال شجاعیه هم تشدید کردند و در جریان این حمله بسیاری از مراکز مسکونی و عمومی جبالییا در شمال شجاعیه در شرق نوار غزه تخریب و نابود شدند و بسیاری دیگر از مردم فلسطین زیر بمباران‌های شهر خان یونس و جبالییا به صورت بی‌رحمانه جان خود را از دست دادند تا آنجا که مدیر بیمارستان ناصر خان در خان یونس از شمار بسیار بالای کشته‌ها و مجروحین خبر دادند. آمار تعداد کشته‌های فلسطینی نزدیک به سه ماه گذشته حدود ۳۰ هزار کشته و حدود ۷۰ هزار مجروح و بیش از ۸۵ درصد مردم غزه آواره شده‌اند البته به خاطر اینکه هزاران نفر زیر ویرانی‌ها کشته شده‌اند و با توجه به اینکه بیش از ۸۵ درصد خانه‌ها در نوار غزه ویران شده‌اند مع‌هذا به همین دلیل امکان دستیابی به آمار صحیح کشتگان نوار غزه وجود ندارد.

باری، در همین زمان بود که شرایط آن‌چنان برای مردم فلسطین در نوار غزه بحرانی شده بود که دبیر کل سازمان ملل با استفاده از اختیارات خود فراخوان جلسه اضطراری شورای امنیت را صادر کرد و در سخنرانی خود در این اجلاس گفت: «اینها مردم غزه را مثل توپ‌های انسانی بدون رعایت مسائل ابتدایی حیاتی از این طرف به آن طرف کوچ می‌دهند و این امر باعث شده که مردم غزه در هیچ کجای غزه جای امن نداشته باشند. تقریباً ۸۵ درصد مردم غزه آواره شده‌اند و بیمارستان‌ها، مدارس، و تسهیلات سازمان ملل در نوار غزه تخریب شده‌اند، خانواده‌ها همه چیز خود را از دست داده‌اند و روی زمین سخت می‌خوابند و بحران غذایی در همه جای نوار غزه وجود دارد و اغلب مردم نوار غزه از گرسنگی رنج می‌برند و امروز مردم غزه شاهد ورطه‌ای بی‌انتهای هستند. لذا جامعه

جهانی باید هر کاری که می‌تواند برای پایان دادن به مصیبت‌های آنها انجام بدهد». سپس او از حاضران در نشست شورای امنیت خواست تا برای برقراری آتش بس فوری بشر دوستانه برای حفاظت از جان غیر نظامیان و ارسال سریع کمک‌های نجات بخش به نوار غزه تلاش بکنند او در خاتمه گفت چشم‌های جهان و چشم‌های تاریخ به ما دوخته شده‌است.»

باری بدین ترتیب است که پس از گذشت بیش از سه ماه از جنگ غزه «کشتار بی‌رحمانه مردم رنج‌دیده فلسطین بدون وقفه از زمین و هوا و دریا ادامه دارد و تمام در و دیوارها و زمین غزه به خون کودکان، زنان، مردان فلسطینی آغشته شده‌است غزه به یک منطقه ویرانه تبدیل شده، چرا که بیش از هشتاد هزار تن بمب در طول بیش از سه ماه گذشته بر سر نوار غزه فرو ریخته شده‌است و ارتش رژیم آپارتاید و اشغال‌گر و صهیونیستی در طول سه ماه گذشته با پیشرفته‌ترین و مرگ‌بارترین سلاح‌ها و ادوات جنگی، سه ماه است که شبانه‌روز غزه را می‌کوبد». آمار کشته حدود سی هزار نفر و زخمی‌ها به بیش از ۷۰ هزار نفر رسیده است اغلب ساختمان‌ها و حتی بیمارستان‌ها و مدارس در شهر غزه با خاک یکسان شده ده‌ها و صدها کادر درمانی و هزاران کودک و زن و سالمندان به‌دست ارتش رژیم آپارتاید و اشغال‌گر و صهیونیستی اسرائیل کشته شده‌اند در نوار غزه در طول بیش از سه ماه گذشته با هیچ معیاری نمی‌توان از جنگ سخن گفت، در آنجا در طول بیش از سه ماه گذشته باید سخن از نسل‌کشی قتل و عام مردم غیر نظامی و بی‌دفاع و پاک‌سازی نوار غزه از فلسطینی‌ها گفت.

همچنین در طول سه ماه گذشته کرانه باختری از هجوم نژادپرستان صهیونیستی در امان نبوده چراکه من‌های حملات زمینی و هوایی ارتش صهیونیستی اسرائیل به شهر جنین، شهرک نشینان نژادپرست

مناطق اشغالی کرانه باختری که هزاران قبضه سلاح پیشرفته در اختیارشان قرار داده شده قتل و کشتار فلسطینی‌ها در کرانه باختری را تشدید نموده‌اند. تاکنون صدها فلسطینی کرانه باختری به‌دست این افراد و ارتش اسرائیل به قتل رسیده و هزارها فلسطینی مجروح شده‌اند.

باری «در طول بیش از سه ماه گذشته امپریالیسم آمریکا و قدرت‌های امپریالیستی اروپا نیز با تمام توان از جنایات فجیع و کشتار مردم بی‌دفاع فلسطین به‌دست رژیم آپارتاید و اشغال‌گر صهیونیستی اسرائیل حمایت کرده‌اند و نه‌تنها چشم‌های خود را عامدانه بر این فاجعه انسانی فرو بسته‌اند، بلکه پیوسته و علی‌الدوام مشوق این جنایات و حامی رژیم نژادپرست اسرائیل بوده‌اند و افزون بر حمایت‌های سیاسی و دیپلماتیک از لحاظ مالی و تسلیحات نظام از این رژیم صهیونیستی اشغال‌گر پشتیبانی کرده‌اند». یادآوری می‌کنیم که در طول بیش از سه ماه گذشته علی‌رغم سانسور شدید رسانه‌ها و تحمیل محدودیت‌ها و سانسور بر اینترنت و سوشیال مدیا «اخبار هولناک کشتار و ویرانی، جنایت و بیرحمی در غزه در دنیا منعکس شده و قلب جهان را به درد آورده است آنچنانکه بهت و ناباوری اولیه بشر امروز به شورش و عصیان جهانی بشریت بر علیه این بربریت بدل شده‌است یکی از نتایج مهم نسل‌کشی امروز در غزه توسط ارتش صهیونیستی اسرائیل دریده شدن پرده‌های دروغ و ریای ایدئولوژیک و حقوق بشر از چهره غرب است که از بعد از جنگ دوم جهانی به‌دنبال پوشانیده این چهره ضد انسانی خود به‌صورت صوری بوده‌اند.» ●

پایان

خودویژگی‌های لایحه بودجه ۱۴۰۳

«سومین لایحه بودجه دولت پادگانی ابراهیم رئیسی» که «نمایش بحران‌های هزار توی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد»

سرمقاله

آن است که دولت پادگانی ابراهیم رئیسی برای جبران کسری بودجه «بالای ۶۰۰ هزار میلیارد تومانی» راهی جز تکیه بر قرضه از سیستم بانکی و چاپ پول بی‌پشتوانه و دست در جیب مردم کردن توسط تحمیل تورم افسار گسیخته و تحمیل مالیات‌های بی‌در پیکر بر مردم و کاهش قدرت خرید مردم و کاستن آسانسوری ارزش پول ملی و غیره ندارد.

۱۱ - از دیگر ویژگی‌های لایحه پیشنهادی دولت پادگانی ابراهیم رئیسی «غیر شفاف بودن آن است» به همین دلیل «نه مردم و نه کارشناسان مالی نمی‌توانند نحوه کسب درآمدهای دولت را و همچنین نحوه هزینه کردن بودجه را ردیابی کنند و نمی‌توانند نتایج این منابع به دست آمده و

از ویژگی‌های دیگر لایحه بودجه پیشنهادی دولت پادگانی ابراهیم رئیسی «فروش واحدها و اموال و شرکت‌های دولتی، بالا بردن مالیات‌ها و فشار بیش از پیش بر اصناف و حقوق بگیران اعم از کارگر و کارمند می‌باشد»

۳ - در لایحه پیشنهادی دولت پادگانی ابراهیم رئیسی، منهای افزایش «۵۴/۸ درصدی» مالیات‌ها نسبت به سال گذشته مالیات بر کالاها و خدمات، «یک درصد افزایش پیدا می‌کند» یعنی مالیات ارزش افزوده از ۹ درصد، به ۱۰ درصد ارتقاء پیدا می‌کند.

۴ - در این لایحه، بودجه مبلغ ۱۳۴ هزار میلیارد تومان بابت هزینه تقویت بنیه دفاعی کشور در نظر گرفته شده است.»

۵ - در این لایحه «پیش‌بینی فروش ۳۲۰ هزار میلیارد تومان اوراق قرضه شده است.»

۶ - لایحه بودجه ۱۴۰۳ برعکس گفته‌های ابراهیم رئیسی از نظر درآمدها در معرض «ناترازی» است.

۷ - در لایحه بودجه ۱۴۰۳ (مانند دیگر لایحه‌های بودجه دولت‌های قبلی در عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) بسیاری از شرکت‌ها و نهادهای خصوصی که رسماً به بیت رهبری وصل هستند «از دولت بودجه می‌گیرند.»

۸ - در لایحه بودجه ۱۴۰۳ «سپاه با آن شرکت‌ها و درآمدهای نجومی علاوه بر افزایش بودجه و معافیت مالیاتی، اجازه فروش نفت هم دارد و می‌تواند با فروش نفت باز هم درآمدش را افزایش بدهد.»

۹ - از دیگر ویژگی‌های لایحه پیشنهادی بودجه ۱۴۰۳ دولت پادگانی ابراهیم رئیسی اینکه «انقباضی» است یعنی «نسبت درآمدها و هزینه‌ها را پائین‌تر از نرخ تورم به حساب می‌آورند.»

۱۰ - سیاست مالی حاکم بر این لایحه بودجه

تخصیص داده شده را در توسعه کشور ارزیابی کنند». یادمان باشد که «بودجه سالانه هر کشوری مهمترین سند ارزیابی حاکمیت می‌باشد» بر این مطلب بیافزائیم که «هر بودجه سالم بایستی بر اساس نیازهای اصلی کشور تنظیم بشود تا بتواند رفاه و امنیت ملی را تحقق بخشد».

۱۲ - ضعف در برنامه‌ریزی و فقدان انضباط مالی و واقعی نبودن میزان درآمدها و ترکیب ضد تولیدی از دیگر ویژگی‌های لایحه بودجه سال ۱۴۰۳ دولت پادگانی ابراهیم رئیسی است.

۱۳ - لایحه بودجه ۱۴۰۳ دولت پادگانی ابراهیم رئیسی «نه تنها فاقد کارائی برای جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران است، بلکه خود عامل گسترش فقر برای جامعه و بستر تمرکز ثروت در دست مافیای نظامی - مالی تحت حمایت و هژمونی سپاه می‌باشد».

۱۴ - رشد بی‌در پیکر دیوان سالاری، همراه با افزایش هزینه دستگاه‌های عریض و طویل نظامی و انتظامی و حوزه‌های فقهی و تبلیغاتی که هیچ ربطی به دولت ندارد، باعث افزایش نجومی کسر بودجه در لایحه پیشنهادی سال ۱۴۰۳ دولت پادگانی ابراهیم رئیسی شده است.

۱۵ - در لایحه پیشنهادی دولت پادگانی ابراهیم رئیسی مانند سال‌های گذشته، به جای اینکه «ابتدا درآمدها بدون توهم و بر اساس واقعیات و ظرفیت‌های اقتصادی موجود کشور مشخص شود و بعد مصارف بودجه بر پایه درآمدهای واقعی مشخص گردد، مانند ۴۲ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم «ابتدا مصارف بی‌در پیکر بودجه به صورت گسترده تعریف کرده‌اند و بعد به سراغ درآمدها آن هم بر پایه توهم و غیر واقعی رفته‌اند». پر روشن است که در این صورت «مابه التفات آنها به صورت کسری بودجه

نجومی در می‌آید». فراموش نکنیم که «با روند رو به نزول و منفی رشد اقتصادی، منابع مالیاتی دولت هم کاهش پیدا می‌کند. در نتیجه در این رابطه است که می‌توانیم داوری کنیم که «از نظر مالی به طور واقعی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم ورشکسته است» به این مفهوم که در طول ۴۲ سال گذشته «درآمدهایش با هزینه‌هایش هیچ همخوانی ندارد و هزینه‌هایش به شدت از درآمدها فاصله گرفته‌اند». اما با این وجود، رژیم مطلقه فقهاتی حاکم «هزینه‌هایی که به دلایلی از جمله وابستگی به دستگاه سرکوب و سیاست خارجی تجاوزکارانه دارند با سرعتی زیاد در حال افزایش هستند».

لذا به همین دلیل است که در لایحه بودجه پیشنهادی دولت پادگانی ابراهیم رئیسی ۱۳۴ هزار میلیارد تومان برای تقویت بنیه دفاعی در نظر گرفته شده است. لازم به یادآوری است که بر اساس گزارش «موسسه سی آی پی آر آی» (SIPRI) رژیم مطلقه فقهاتی حاکم «به لحاظ هزینه‌های نظامی در چهاردهمین رتبه در جهان قرار دارد». اضافه کنیم که گزارش موسسه سی آی پی آر آی «مشمول تمامی هزینه نظامی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم نمی‌شود». باری، در همین رابطه هست که می‌توانیم این سوال‌ها را برای فهم بیشتر موضوع مطرح کنیم که «چرا همه بودجه‌ها در رژیم مطلقه فقهاتی (در ۴۲ سال گذشته) کسری بودجه نجومی داشته‌اند؟» و «چرا کسری بودجه‌ها در طول ۴۲ سال عمر رژیم مطلقه فقهاتی روندی صعودی داشته است؟»

۱۶ - از ویژگی‌های دیگر لایحه بودجه پیشنهادی دولت پادگانی ابراهیم رئیسی «فروش واحدها و اموال و شرکت‌های دولتی، بالا بردن مالیات‌ها و فشار بیش از پیش بر اصناف و حقوق بگیران اعم از کارگر و کارمند می‌باشد». علی‌ایحال در این رابطه است

که در این لایحه دولت از مجلس خواسته است تا «مجلس به دولت اختیار بدهد تا درصد مالیات اخذ شده در سطح سراسری برای مصرف کنندگان همه کالا (یا به عبارت دیگر، مالیات ارزش افزوده که از مصرف کنندگان می‌گیرند) از ۹٪ به ۱۰٪ افزایش بدهد، این در حالی است که نرخ تورم در شرایط فعلی طبق اعلام مرکز پژوهش‌های مجلس بیش از ۵۰ درصد می‌باشد.»

۱۷ - بودجه کشوری در دو سال گذشته عمر دولت پادگانی ابراهیم رئیسی «قدرت خرید حقوق بگیران متوسط به پائین بیش از ۴۰ درصد کاهش داده است» که همین موضوع باعث «بحران» در پائین جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران شده است.

۱۸ - آنچه که باعث کسری بودجه نجومی در لایحه پیشنهادی بودجه ۱۴۰۳ شده است «معافیت مالیاتی نهادهای عظیم زیر نظر رهبری و سپاه و خرج کردن بودجه در این نهادها می‌باشد.»

۱۹ - در لایحه پیشنهادی دولت پادگانی ابراهیم رئیسی مانند گذشته بسیاری از ردیف‌های بودجه «صرف نهادهای می‌شود که نه کار اقتصادی دارند و نه سودی برای جامعه ایران». همچنین در این لایحه «برخی نهادهای ظاهراً فرهنگی مثل بنیادهای خیریه و فرهنگی و غیره «به نام افراد» بودجه‌های هنگفتی اختصاص داده می‌شود در حالی که این نهادها اصلاً در قانون اساسی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم مطرح نشده‌اند.

۲۰ - یکی دیگر از ویژگی‌های لایحه پیشنهادی دولت پادگانی ابراهیم رئیسی اینکه «تورم زا است». تورم زا بودن بودجه «مولود کسری بودجه و استقراض از بانک‌ها، چاپ بی‌در و پیکر پول، افزایش بی‌رویه مالیات‌ها و مالیات ارزش افزوده بر کل مصرف کنندگان

جامعه می‌باشد». یادآوری می‌کنیم که در این شرایط مشخصاً رژیم مطلقه فقهاتی و دولت پادگانی ابراهیم رئیسی «از تورم و سقوط ارزش پول ملی سود می‌برد». زیرا از سوئی امکان تامین مالی کسری بودجه خود را از جیب مردم نگون‌بخت ایران (یعنی از طریق بازار ارز) فراهم می‌کند. همچنین دولت در بازار بورس با رونق کاذب بهتر می‌تواند سهام خود را آب نماید و باز از سوی دیگر دولت میزان نیازش به منابع دلاری جهت پوشش هزینه‌های جاری‌اش با سقوط ارزش پول ملی کاسته می‌شود. عنایت داشته باشیم که «دولت اساساً قادر به مالیات ستانی از ثروتمندان برای تامین کسری بودجه خود نیست و تنها با دست کردن در جیب مردم می‌تواند به خواسته مالی خود دست پیدا کند». مع الوصف در این رابطه است که روزنامه ستاره صبح ۲۷ آذر ۱۴۰۲ به نقل از یک کارشناس اقتصادی نوشته است: «تورم وجود دارد، نقدینگی بیشتر منجر به تورم بیشتر و افت ارزش پول ملی و کاهش قدرت خرید مردم می‌شود، در چنین وضعیتی اولین آسیب متوجه اقشار کم درآمد جامعه می‌گردد. این گروه امروز فشاری متحمل می‌شوند و با مشکلات عدیده‌ای روبه‌رو هستند. از طرفی این رابطه جنبه متقابل دارد یعنی افزایش تورم باعث افزایش هزینه‌ها و کاهش درآمدها می‌شود، بنابراین کسری بودجه به صورت مستمر باقی خواهد ماند و چرخه «کسری بودجه، تورم» و «تورم، کسری بودجه» مثل یک بیماری مزمن در کالبد اقتصاد جریان دارد.»

۲۱ - در یک نگاه کلی لایحه بودجه ۱۴۰۳ دولت پادگانی ابراهیم رئیسی «نشان دهنده آن است که این بودجه در راستای حفظ قدرت سیاسی رژیم مطلق فقهاتی می‌باشد» نه آنچنانکه ابراهیم رئیسی مدعی است «در خدمت اکثریت تولید کننده جامعه ایران است.»

۲۲ - از آنجائیکه در متن این لایحه «تنها افزایش ۲۰ درصدی به حقوق کارمندان و ۱۸ درصدی به حقوق بازنشستگان پیش‌بینی شده است، با عنایت به اینکه طبق آمارهای خود رژیم مطلقه فقهاتی تورم در شرایط فعلی بیش از ۵۰ درصد می‌باشد، معنای دیگر این حرف آن است که این افزایش حقوق نشان دهنده کاهش ۳۰ درصدی قدرت خرید کارمندان و بازنشستگان در سال ۱۴۰۳ می‌باشد.»

باری، در این رابطه است که روزنامه جهان صنعت در ۱۵ آذر ۱۴۰۲ با عنوان «سقوط معیشت در دولت سیزدهم» نوشت: «هرچه از عمر دولت سیزدهم می‌گذرد، نه تنها معیشت مردم بهبود نمی‌یابد که رو به فروپاشی هم می‌رود و اقشار متوسط و ضعیف به چاه فقر سقوط می‌کنند، چاهی که گویا در حال فرا خواندن تک تک جامعه به سوی خود است، در جامعه امروز ایران امیدی به شرایط بهتر نیست.»

۲۳ - از آنجائیکه ۴۳ نهاد مذهبی که در لایحه بودجه از دولت اعتبار می‌گیرند، «نه مالیات می‌دهند و نه حسابرسی دارند و زیر نظر خود رهبری می‌باشند» و البته بخش مهمی از آنها «نهادهای حوزه علمیه قم، خراسان، تهران و غیره هستند» که قبل از انقلاب از طریق کسب درآمد از مردم تحت عنوان «سهم امام، خمس و غیره» اداره می‌شدند، اما امروز به صورت نهادهای وابسته به حکومت درآمده‌اند و از بودجه مردم نگون بخت ایران تغذیه می‌کنند.

۲۴ - آنچنانکه قبلاً هم اشاره کردیم، یکی دیگر از ویژگی‌های لایحه بودجه ۱۴۰۳ دولت پادگانی ابراهیم رئیسی «ناترازی» در درآمدها است. البته ابراهیم رئیسی در سخنرانی خود در مجلس زمان تحویل لایحه بودجه مدعی بود که «این لایحه از بسیاری از ناترازی‌هایی که موجب رنج همگان شده است، تراز می‌شود» بنابراین در این رابطه است که روزنامه هم

میهن در شماره ۱۵ آذر ۱۴۰۲ نوشت: «روز گذشته بعد از اظهارات رئیس جمهور مبنی بر اینکه در بودجه سال آینده بسیاری از ناترازی‌هایی که موجب رنج همگان شده است تراز می‌شود»، عبدالناصر همتی رئیس کل اسبق بانک مرکزی در صفحه شخصی خود نوشت: «بودجه‌ای که خودش از نظر درآمدها در معرض ناترازی است، چگونه قرار است «به طور جهادی» ناترازی‌های چند صد هزار میلیارد تومانی سیستم بانکی، صندوق‌های بازنشستگی، بدهی دولت و شرکت‌های دولتی را تراز کند.»

۲۵ - یکی دیگر از ویژگی‌های لایحه بودجه ۱۴۰۳ دولت پادگانی ابراهیم رئیسی «افزایش ۵۰/۴ درصدی مالیات‌ها نسبت به سال ۱۴۰۲ می‌باشد». لازم به ذکر که مجلس پادگانی دوازدهم رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در روز سه شنبه ۲۱ آذر با ۱۲۷ رای مخالف، ۹۱ رای موافق و ۱۰ رای ممتنع با کلیات لایحه بودجه ۱۴۰۳ مخالفت کردند و آن را به کابینه ابراهیم رئیسی بازگرداندند». در باره دلایل نمایندگان برای رد کلیات، روزنامه شرق در تاریخ ۱۴۰۲/۰۹/۲۹ نوشت: «دلایل نمایندگان برای رد کلیات لایحه، عبارتند از کسری بودجه زیاد، بار مالیاتی بالا و عدم پیش‌بینی منابع برای یکسان سازی حقوق بازنشستگان اعلام شد» یادآوری می‌کنیم که پیش از این تنها ۳ بار تصویب کلیات لایحه بودجه در مجلس رژیم مطلقه فقهاتی حاکم با مانع روبرو شده بود. دو بار در دوران دولت شیخ حسن روحانی و یک بار در دوران دولت محمود احمدی نژاد.

۲۶ - از دیگر ویژگی‌های لایحه پیشنهادی دولت پادگانی ابراهیم رئیسی اینکه درآمدهایش با هزینه‌ها هیچ همخوانی ندارد و هزینه‌ها به شدت از درآمدها فاصله دارد اما با این وجود رژیم مطلقه فقهاتی حاکم هزینه‌هایی دارد که به دلایلی از جمله وابستگی به

در يك نگاه کلی لایحه بودجه ۱۴۰۳ دولت پادگانی ابراهیم رئیسی «نشان دهنده آن است که این بودجه در راستای حفظ قدرت سیاسی رژیم مطلق فقهاتی» می‌باشد» نه آنچنانکه ابراهیم رئیسی مدعی است «در خدمت اکثریت تولید کننده جامعه ایران است.»

اعلام کرده است که به دلیل نبود منابع با مصوبه متناسب سازی حقوق بازنشستگان در برنامه هفتم مخالف است و این با صحبت‌های امروز شما در تناقض است» و البته بعد از رد لایحه بودجه ۱۴۰۳ در مجلس، سازمان برنامه و بودجه اطلاعیه‌ای با این مضمون منتشر کرد که «نمایندگان مجلس درکی از بودجه ندارند و با رد دلایل مخالفان عملاً این ابهام را بوجود آورد که دولت بالاخره چه تغییراتی در لایحه ایجاد خواهد کرد». برای نمونه در مورد کسری کلان بودجه ضمن تکذیب کسری بودجه لایحه گفته شده است: «که ایراد وارده مبتنی بر ناتراز بودن بودجه با توجه به عدم درج مصارف بودجه فاقد موضوعیت است.»

۲۷ - روزنامه اعتماد به نقل از پیمان مولوی از اعضای انجمن اقتصاددانان ایران نوشت: «در ایران بودجه‌های سالانه تنها برای گذران روزمرگی و تامین هزینه‌های غیر ضروری دستگاه عریض و طویل دولت است. دولت از مردم مالیات‌های سنگین می‌گیرد تا هزینه دستگاه‌های غیر بهره‌ور خود را تامین کند. در این میان وضعیت معیشتی عموم مردم با دشواری بسیاری همراه است... در شرایطی که نرخ تورم برای برخی اقلام خوراکی به طور متوسط به بالای ۱۰۰ درصد رسیده و در خصوص اقلامی چون روغن و... حتی بالای ۲۰۰ درصد هم برآورد می‌شود، نوع تصمیمات دولت در بودجه به گونه‌ای است که نه تنها کمکی به کاهش مشکلات اقشار محروم و متوسط نمی‌کند، بلکه باعث افزایش دامنه فقر در جامعه می‌شود.»

۲۸ - احسان خاندوز وزیر اقتصاد دولت پادگانی ابراهیم رئیسی اعتراف کرد که: «برخی افراد در کشور توانائی حتی خرید سه تا نان را هم ندارند.» ●

پایان

دستگاه سرکوب و سیاست خارجی تجاوزکارانه، با سرعتی زیاد در حال افزایش هستند به طوری که آنچنانکه فوقاً مطرح کردیم، در این رابطه می‌توان بودجه ۱۳۴ هزار میلیارد تومانی که برای تقویت بنیه دفاعی در لایحه بودجه ۱۴۰۳ دولت پادگانی ابراهیم رئیسی در نظر گرفته شده است، مطرح کرد. مع هذا، در این رابطه بود که محمدباقر قالیباف رئیس مجلس پادگانی دوازدهم رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، پس از رای گیری و رد کلیات لایحه بودجه در روز سه شنبه ۲۱ آذر ۱۴۰۲ گفت: «با توجه به اینکه رای گیری به اتمام رسیده به صراحت اعلام می‌کنم این لایحه کسری قابل توجهی دارد و در این بودجه پیش‌بینی حقوق بازنشستگان صورت نگرفته است که آن هم به کسری اضافه می‌شود اگر بخواهیم این موضوع را منوط به محل اخذ مالیات بکنیم نیز اشکال بدتری بوجود می‌آورد.»

یادآوری کنیم که همسان سازی حقوق بازنشستگان حتی در برنامه ۵ ساله هفتم رژیم مطلقه فقهاتی حاکم مورد تأیید قرار گرفته است. البته پس از آنکه داود منظور رئیس سازمان برنامه و بودجه برای پاسخ به نمایندگان مخالف کلیات لایحه بودجه ۱۴۰۳ در مجلس پشت تریبون رفت و گفت: «دولت خود را ملزم می‌داند تا منابع مورد نیاز برای متناسب سازی حقوق بازنشستگان را تامین کند». محمدباقر قالیباف فوراً به اظهارات وی واکنش نشان داد و گفت: «سازمان برنامه و بودجه طی نامه‌ای کتبی به شورای نگهبان

ابر اختلاس نجومی ۳/۷۳ میلیارد دلاری (یکصد و هفتاد هزار میلیارد تومانی) چای دیش،

بزرگ‌ترین فساد اقتصادی در تاریخ ایران»

و قضائی منصوب نهاد رهبری امکان‌پذیر نیست». روزنامه ابتکار در ۱۴ آذر ۱۴۰۲ نوشت: «برای درک رقم سه میلیارد و ۳۷۰ میلیون دلار شاید لازم باشد به طلب ایران از کره جنوبی اشاره شود. این کشور هفت میلیارد دلار به ایران بدهکار بود و بابت این بدهی نشست و برخاست‌های فراوانی در سال‌های اخیر صورت گرفت. در این فضا و در شرایط بحرانی ارزی حجم فساد چای دیش به ۳ میلیارد و ۳۷۰ میلیون دلار بالغ شده‌است». در همین زمان روزنامه جمهوری اسلامی نوشت: «برخی تریبون داران محترم (ائمه جمعه و جماعت که نماینده خامنه‌ای هستند) این هفته از همه‌چیز سخن گفتند اما به ماجرای چای دیش اشاره‌ای نفرمودند. لب‌سوز است، شاید هم لب‌دوز و الا می‌بایست لب‌های حضرات باز می‌شد، این سکوت سنگین نشان همان دوگانه انگاری استانداردها است. بر همین اساس است که ماجرای تتلو را برای پوشاندن فساد چای دیش به کار

روزنامه هم میهن در روز ۱۴ آذر ۱۴۰۲ در مطلبی تحت‌عنوان «انگشت اتهام به سوی مدعیان مبارزه با فساد» نوشت: «افشای فساد ۳/۳۷ میلیارد دلاری در دولت سیزدهم، تیر خلاصی به دولت سیزدهم ابراهیم رئیسی». همچنین در همان روز (یعنی ۱۴/۰۹/۱۴۰۲) روزنامه ستاره صبح تحت‌عنوان «اژدهای هفت‌سر فساد در سفره مردم» نوشت: «وقتی دولت رئیسی روی کار آمد، با شعار جراحی اقتصادی و حذف کالاهای اساسی از ارز دولتی، تورم شتاب دهنده را شکل داد و دولت را جراحی کرد منتهی یادش رفت شکم بیمار را بدوزد». روز پنج‌شنبه ۱۶ آذر ۱۴۰۲ محسنی‌اژه‌ای رئیس قوه قضائیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در سخنرانی خود «اعتراف به فساد و دزدی سه میلیارد و ۳۷۰ میلیون دلاری دیگری در نهادهای حکومتی کرد» او گفت: «تمام افرادی که در فساد مالی نهادهای دامی و چای دیش دست داشته‌اند تحت تعقیب قرار خواهند گرفت و استعفای وزیر جهاد کشاورزی و برکناری معاون او نیز در همین رابطه صورت گرفته است». همچنین محسنی‌اژه‌ای در این سخنرانی ادعای ابراهیم رئیسی مبنی بر تحویل ۶۰ فرد متخلف به قوه قضائیه را تکذیب کرد و گفت: «دولت گفته ۶۰ فرد متخلف را بر کنار کرده، اما تاکنون این افراد را به قوه قضائیه معرفی نکرده‌اند». البته سؤال مهمی که در این رابطه قابل طرح است اینکه «دستگاه‌های نظارتی با آن همه بودجه و امکاناتی که می‌گیرند جایشان در این اختلاس نجومی در کجا قرار دارد؟»

در روز چهارشنبه (۱۴۰۲/۰۹/۱۵) روزنامه اعتماد نوشت: «تأمین اعتبار سه میلیارد و ۳۷۰ میلیون دلاری از سوی بانک مرکزی جهت واردات چای و ماشین‌آلات مربوطه برای یک شرکت خصوصی، فساد و دزدی کلانی است که قطعاً با اطلاع مقامات عالی رتبه حکومت جمهوری اسلامی صورت گرفته است». در همین روز مهدی نصیری مدیر مسئول سابق روزنامه کیهان، این دزدی و فساد کلان را «چای گیت» نامید و گفت «چنین فساد بدون دخالت و اعمال نفوذ دستگاه‌های اجرایی، اطلاعاتی

می‌گیرند.»

همچنین روزنامه هم میهن در ۱۴/۰۹/۱۴۰۲ نوشت: «برخی در پی به انحراف کشاندن افکار عمومی هستند تا کسی متوجه نشود چه اتفاق وحشتناکی در ماجرای فساد چای دبش رخ داده است. مسئولیت آنان در این ماجرا چیست؟ آنان که باید قضاوت را به دادگاه و افکار عمومی بسپارند، پیش از آنکه اطلاعات مفیدی ارائه دهند، اقدام به داوری و قضاوت کرده‌اند، شاید خود را تبرئه کنند. فساد اخیر اصلاً قابل هضم نیست.» یک عضو سابق اتاق بازرگانی که از چم و خم شکل‌گیری این ابر فساد حکومتی در تاریخ ایران اطلاع دارد، در مصاحبه‌ای در ۱۲ آذر ماه ۱۴۰۲ در سایت جماران گفته‌است: «تخصیص چنین مبلغ هنگفتی بدون یک همکاری و هماهنگی گسترده و مجوزهای ویژه و تائید مسئولان سطح بالا ممکن نیست و فروش این همه ارز در بازار آزاد بدون یک شبکه گسترده مقدر نیست، نه تنها مرزهای فساد، که مرزهای تبانی هم جابه‌جا شده‌اند.»

یادمان باشد که سایت خامنه‌ای در ۱۹ بهمن ۱۳۹۶ از قول خامنه‌ای نوشت: «باید با فساد و ظلم مبارزه شود، البته خیلی سخت است، فساد مثل اژدهای هفت‌سر افسانه‌ها است که یک سرش را که می‌زنی با شش سر دیگر حرکت می‌کند. از بین بردنش آسان نیست. آن کسانی که منتفع از فساد هستند، برخورد با اینها کار بسیار سختی است.» بی‌شک کشف فساد چای دبش یکی از پر و سر و صداترین خبرهای فساد مالی در طول ۴۲ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم می‌باشد، بنابر اعلام سازمان بازرسی کل کشور، این اختلاس ارزی حدود ۳ میلیارد و ۳۷۰ میلیون دلار یا به عبارت دیگر حدود ۱۷۰ هزار میلیارد تومان می‌باشد. از قرار معلوم اختلاس عظیم چای دبش کشف جدیدی نیست و بانک مرکزی با اطلاع

و همکاری و دستور دولت پادگانی ابراهیم رئیسی و به‌خصوص وزارت جهاد کشاورزی این مبلغ نجومی را در اختیار شرکت «چای دبش» گذاشته‌است.

باری ابراهیم رئیسی هم در سخنرانی‌اش در مراسم حکومتی به‌اصطلاح بزرگداشت روز دانشجو در روز ۱۵ آذر در دانشگاه بهشتی، در ارتباط با موضوع فساد مالی مدعی شد: «حتماً سر اژدهای هفت‌سر فساد را قطع خواهیم کرد» و در روز بعد از این هم یعنی در روز جمعه ۱۷ آذر ماه ۱۴۰۲ باز ابراهیم رئیسی در نماز جمعه شهر کرج گفت: «تأکید می‌کنم که باید جلوی پارتی بازی و فساد گرفته شود و بر همین اساس روابط نباید جای ضوابط را بگیرد.» «فَبَأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ» «کی بود، کی بود، من نبودم.»

در روز پنج شنبه ۱۶ آذر ۱۴۰۲ محسن اژه‌ای رئیس قوه قضائیه رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم در خصوص اختلاس نجومی چای دبش گفت: «در سال ۱۴۰۰ شصت درصد ارز واردات چای دبش را به این گروه داده‌اند و تا سال ۱۴۰۱، بیش از ۷۰ درصد ارز این گروه گرفته است.» پر پیداست که طبق گفته محسن اژه‌ای کل اختلاس ۳/۳۷ میلیارد دلاری در طول دو سال دولت پادگانی ابراهیم رئیسی صورت گرفته است، بنابراین، «تلاش ابراهیم رئیسی جهت حواله کردن موضوع اختلاس چای دبش به دولت شیخ حسن روحانی شیپور از دهان گشادش نواختن است.» علی‌ایحال، مردم ایران که در خصوص وعده و وعیدهای ابراهیم رئیسی در رقابت انتخاباتی‌اش در خرداد ۱۴۰۰ فراموش نکرده‌اند، خوب به یاد دارند که بزرگ‌ترین ادعای «سید محرومان» در به‌اصطلاح مناظره‌های تلویزیونی خرداد ۱۴۰۰ «مبارزه با فساد بود» بدون شک اگر چه فساد در ۴۲ سال گذشته در رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم صورت سیستمی و نظام‌مند و فراگیر داشته است و اگر چه فسادهای گذشته از

«مبارزه با فساد» غیر از «مبارزه با مفسد» است؛ زیرا مبارزه با «مفسد» صورت موردی دارد و به وسیله قوه قضائیه انجام می‌گیرد اما مبارزه با «فساد» باید به صورت ساختاری و مبارزه با سرمایه‌داری نفتی و رانتی و حکومتی و وابسته انجام بگیرد.

دارد بدون تردید در پس کشتار و سرکوب هولناک ابر حرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ مردم ایران خامنه‌ای بایکوت انتخابات اسفند ۱۴۰۲ این رژیم توسط جنبش نافرمانی مدنی (بسیار گسترده‌تر از انتخابات اسفند ۱۳۹۸) انتظار می‌کشد. پر روشن است که خامنه‌ای در این شرایط تنها به دنبال آنکه در انتخابات اسفند ۱۴۰۲، آن حداقل پایه اجتماعی خودش را نگهدارد و به پای صندوق‌های رأی مهندسی شده‌اش بکشد، تلاش می‌کند تا انتشار خبر اختلاس ۳/۳۷ میلیارد دلاری یا به عبارت دیگر اختلاس ۱۷۰ هزار میلیارد تومانی «چای دیش» همین حداقل پایه اجتماعی‌اش را هم در مشارکت در انتخابات اسفند ۱۴۰۲ نگهدارد.

یادمان باشد که برعکس همه انتخابات ۴۲ ساله رژیم مطلقه فقهی حاکم، «حزب پادگانی خامنه‌ای نسبت به انتخابات اسفندماه ۱۴۰۲ برداشت انتخاب استراتژیک دارد، زیرا او فکر می‌کند که این انتخابات آخرین انتخابات مجلس و شورای خبرگان رهبری عمر او می‌باشد» بنابراین از اینجاست که «برای بلوکه کردن جانشینی در خانواده خودش و یا بین حواریون خودش و مقابله با انتقال قدرت از او به جناح و جریان‌های رقیب و در رأس آنها میر حسین موسوی و بعد سید محمد خاتمی می‌کوشد که توسط مهندسی کردن کامل این انتخابات دو نهاد تعیین کننده جانشین‌اش را یعنی شورای خبرگان رهبری ششم و مجلس پادگانی سیزدهم را آب بندی نماید».

فساد سه‌هزار میلیارد تومانی خاوری تا فساد ۹۳ هزار میلیارد تومانی شرکت ملی فولاد به فراموشی سپرده شده‌است، لهذا همین امر باعث گردیده که این فساد امروز در دولت پادگانی ابراهیم رئیسی به ۱۷۰ هزار میلیارد تومان برسد. که البته همین یک قلم اختلاس خود بیش از سه برابر بودجه

دولت در سال‌های ۵۵ تا ۵۷ رژیم کودتایی پهلوی می‌باشد. مع‌الوصف، خود فساد نهادینه شده و سیستمی رژیم مطلقه فقهی در ۴۲ گذشته، گویای آن است که اگر خدای ناخواسته رژیم مطلقه فقهی حاکم چند سال دیگر دوام پیدا کند مبلغ اختلاس‌های این رژیم از کل بودجه سالانه این رژیم فزونی پیدا می‌کند که در آن صورت تنها راه رهایی این رژیم این است که دولت و حکومت به صورت یکدست شده، تحویل همین اختلاس‌گران گردد، یعنی «برعکس امروز که حکومت اختلاس‌گران را می‌سازد، در آن صورت این اختلاس‌گران هستند که حکومت را تعیین می‌کنند» و لذا در آن وقت شرایط اختلاس به صورت سه معادله و سه مجهول «پیدا کنید پرتغال فروش» در می‌آید.

بدون تردید در چنان شرایطی مانند همیشه «خامنه‌ای باز وارد صحنه خواهد شد و دستور خواهد داد که موضوع فسادها مالی این قدر کش ندهید» در خصوص انتخابات اسفند ماه مجلس سیزدهم و شورای خبرگان رهبری ششم قطعاً جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران مانند انتخابات اسفند ۱۳۹۸ مجلس دوازدهم در چارچوب «جنبش عظیم نافرمانی مدنی» به صورت فراگیر و سراسری و گسترده وارد میدان خواهند شد تا انتخابات مهندسی شده حزب پادگانی خامنه‌ای را بایکوت نمایند. بنابراین، از آنجایی که حزب پادگانی خامنه‌ای تجربه بایکوت انتخابات ۱۳۹۸ مردم ایران به خاطر سرکوب هولناک خیزش ملی آبان‌ماه ۹۸

مع‌الوصف، در همین رابطه است که خامنه‌ای برعکس همه تحلیل‌های نظریه‌پردازان که «فکر می‌کردند که خامنه‌ای از بعد از اعتلای ابر حرکت ضد استبدادی ۱۴۰۱ برای مدت بیش از سه ماه و سرکوب هولناک آن دیگر در انتخابات اسفند ۱۴۰۲ نسبت به پروژه یکدست کردن قدرت عقب نشینی می‌کند و حداقل شرایط برای ورود به قدرت اصلاح طلبان حکومتی غیر از میر حسین موسوی فراهم می‌سازد» اما آن چنانکه در طول سه ماه گذشته شاهد بوده‌ایم خامنه‌ای در چارچوب «پروژه پیش ثبت نام اینترنتی»، نمایندگان مورد اعتقاد خودش را تا آنجا فیلترینگ کرده است (که نه تنها دروازه بر روی اصلاح طلبان حکومتی و اصلاح طلبان معتدل همچنان بسته مانده است) بلکه حتی تعداد زیادی از نمایندگان مجلس پادگانی دوازدهم هم فیلترینگ کرده است.

در این رابطه است که خامنه‌ای تلاش می‌کند تا موضوع اختلاس نجومی و بی‌سابقه یا بزرگ‌ترین اختلاس تاریخ ایران را که همان اختلاس ۳/۳۷ میلیارد دلاری یا ۱۷۰ هزار میلیارد تومانی را به اصطلاح خودش «کش» پیدا نکند. فراموش نکنیم که «خامنه‌ای در خرداد ۹۶ در جریان انتخابات رئیس جمهوری زمانی که به دلیل نزاع‌های جناحی برخی اختلاس‌های مالی افشا شده بود او وجود فساد ساختاری در نظام را رد کرد» و گفت: «امروز فسادهایی وجود دارد که اگر چه فسادهای بدی نیز هستند، ولی فساد به صورت موردی است نه سیستمی». مطلبی که در اینجا می‌توانیم در خصوص موضوع فساد در رژیم مطلقه فقهاتی در ۴۲ سال گذشته مطرح کنیم، اینکه:

اولاً در طول ۴۲ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم این رژیم «فسادی، فراگیر و نظام‌مند و سیستمی و ساختاری داشته است، نه فسادی موردی و فردی.

ثانیاً در طول ۴۲ سال گذشته مبارزه قوه قضائیه رژیم مطلقه فقهاتی با «مفسد» بوده است نه با «فساد».

ثالثاً فساد ساختاری و نظام‌مند و سیستمی مولود «سرمایه نفتی و رانتی و حکومتی و وابسته حاکم می‌باشد» پر واضح است که فساد ساختاری که مولود سرمایه‌داری در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد، «هرگز نمی‌توان با قوه قضائیه ریشه کن کرد» بنابراین تا زمانی که در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران، «سرمایه‌داری نفتی و رانتی و حکومتی حاکم است، امکان برخورد با فساد ساختاری و نظام‌مند و سیستمی وجود ندارد».

رابعاً فساد سیستمی و ساختاری و نظام‌مند «در رژیم کودتایی و مستبد پهلوی هم وجود داشته است».

خامساً دو عامل سقوط پهلوی عبارت بودند از فساد ساختاری و انسداد سیاسی» لازم به ذکر است که «سرمایه‌داری رانتی و نفتی و حکومتی و وابسته حاکم در رژیم پهلوی تکوین پیدا کرده است». لذا در این رابطه، رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، وام‌دار و وارث رژیم کودتایی و مستبد پهلوی می‌باشد.

سادساً فساد ساختاری و نظام‌مند و سیستمی در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در تحلیل نهایی باعث «استثمار مضاعف مردم ایران می‌شود».

سابعاً «مبارزه با فساد» غیر از «مبارزه با مفسد» است، زیرا مبارزه با «مفسد» صورت موردی دارد و به وسیله قوه قضائیه انجام می‌گیرد اما مبارزه با «فساد» باید به صورت ساختاری و مبارزه با سرمایه‌داری نفتی و رانتی و حکومتی و وابسته انجام بگیرد. علی‌هذا، در این رابطه است که مبارزه رژیم مطلقه فقهاتی در ۴۲ سال گذشته «مبارزه با مفسد بوده است، نه مبارزه با فساد». لہذا، به همین دلیل است که فساد در طول ۴۲ سال گذشته نه تنها ضعیف و ریشه کن نشده

فساد ساختاری و نظام‌مند و سیستمی مولود «سرمایه نفتی و رانتی و حکومتی و وابسته حاکم می‌باشد» پر واضح است که فساد ساختاری که مولود سرمایه‌داری در رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم می‌باشد، «هرگز نمی‌توان با قوه قضائیه ریشه کن کرد» بنابراین تا زمانی که در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران، «سرمایه‌داری نفتی و رانتی و حکومتی حاکم است، امکان برخورد با فساد ساختاری و نظام‌مند و سیستمی وجود ندارد.»

است، بلکه پیوسته و علی‌الدوام پیچیده‌تر و فراگیرتر و نظام‌مند و نهادینه و سیستمی شده‌است، بنابراین بدین ترتیب است که شاهدیم سقف فسادها چه مالی - اقتصادی و چه سیاسی به‌مرور زمان گسترده‌تر شده‌است «فساد سیاسی» در جامعه امروز ایران به‌صورت «انسداد سیاسی» در آمده است. آن چنانکه «فساد اقتصادی» به‌صورت فساد نظام‌مند و نهادینه شده می‌باشند.

ثامناً در زمانی که در جامعه ایران فساد صورت ساختاری و نظام‌مند و سیستمی دارد، «دیگر فساد منحصر به قوه مجریه نمی‌شود بلکه تمامی قوا و نظام گرفتار فساد می‌شوند». ماحصل آنچه تا اینجا گفته شد اینک:

اما آنها به‌جای آن، چای درج‌دهو ایرانی را از کشور خارج می‌کنند و دوباره همان چای به‌صورت چای دبش هندی درجه یک وارد کشور می‌کردند.»

۴ - مدیر شرکت دبش فاش ساخت که صادرات و واردات چای کشور، شرکت او از طریق فرودگاه پیام انجام شده‌است. قابل‌ذکر است که مدیریت فرودگاه پیام در کرج کاملاً در دست سپاه می‌باشد. مع‌هذا می‌توانیم به ضرس قاطع داوری کنیم که «در این اختلاس و دزدی بزرگ، مشارکت مسئولان سپاه (یا به‌قول محمود احمدی‌نژاد برادران قاچاقچی) بر ملا شده‌است». زیرا چنین دزدی و اختلاس نجومی در طول دو سال گذشته بدون دخالت و اعمال نفوذ دستگاه‌های اجرایی، اطلاعاتی و قضائی و از جمله سپاه امکان‌پذیر نیست.

۵ - بی‌شک دزدی و فساد و اختلاس در رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم آن‌چنانکه مطرح کردیم امری روتین و روزمره می‌باشد و تازگی ندارد، اما این دزدی نجومی در این شرایط تندپیچ حیات مطلقه فقه‌ای حاکم در نتیجه اختلافات درونی جناح‌های درونی قدرت فاش شده‌است. یادمان باشد این دزدی و فساد و اختلاس ماهرانه توسط یک شرکت خصوصی

۱ - بزرگ‌ترین فساد ارزی در تاریخ ایران در دولت پادگانی ابراهیم رئیسی زیر پوشش دروغین واردات چای دبش توسط مسئولان رده بالای نهادهای حکومت و اعوان و انصارش صورت گرفته است.

۲ - بدون تردید تأمین اعتبار سه‌میلیارد و ۳۷۰ میلیون دلار از سوی بانک مرکزی جهت به‌اصطلاح واردات چای دبش برای یک شرکت خصوصی، فساد و دزدی کلانی است که با اطلاع مقامات بالای رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم صورت گرفته است. فراموش نکنیم که «اختصاص این مبلغ نجومی تحت عنوان واردات چای دبش در شرایطی در طول دو سال گذشته در جامعه ایران صورت گرفته است که مردم ایران محتاج اندک ارزی برای واردات دارو و شیر خشک کودکان و غیره می‌باشند.»

۳ - لازم به ذکر است که به اعتراف مقامات قضائی، «مسئولان چای دبش قرار بوده است که چای درجه یک هندی را به ارزش هر کیلو ۱۴ دلار وارد کنند،

انجام‌شده، لذا قطعاً مستلزم همدستی بسیاری از نهادهای اداری و حکومتی در سطح بالا داشته است. محسن اژه‌ای رئیس قوه قضائیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم اعتراف کرد که «۶۰ تن از مدیران بالای دولتی ابراهیم رئیسی در این فساد دست داشته‌اند، که بنا به اعتراف سازمان بازرسی کل کشور (رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) شرکت دیش برای انجام این دزدی و فساد با تمامی دستگاه‌های اجرایی از جمله گمرک برای ترخیص سریع و خارج از نوبت کالاهای تقلبی، وزارت صنایع و معادن و تجارت سمت، وزارت جهاد کشاورزی برای تأیید و ثبت سریع و بدون معیار سفارشات شرکت‌ها، بانک مرکزی برای دادن این مبلغ کلان بدون طی مراحل معمولی، رابطه داشته است». البته آن چنانکه فوقاً هم مطرح کردیم، چنین دزدی نجومی بدون مشارکت همه جانبه مافیای سپاه که بیش از ۶۰ درصد اقتصاد کشور در کنترل آنها می‌باشد غیر ممکن است.

۷ - «رواج فساد» روی دیگر تداوم حیات حاکمیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم است، چراکه رژیم‌های خودکامه و توتالیتر متکی بر فساد هستند و عملاً آن را گسترش می‌دهند. «فقدان نظارت مردمی، نبود آزادی بیان و رسانه‌ها و نهادهای مستقل مدنی صنفی و سیاسی و سرکوب مستمر صداهای اعتراض خیزشی و جنبشی گروه‌های مختلف اجتماعی به‌خصوص در سه دهه گذشته (یعنی از ۹ خرداد ۱۳۷۱ الی الان) فضای بسیار مساعدی را برای پرورش و گسترش انواع فساد و بزهکاری اجتماعی به وجود می‌آورد.

۸ - فراموش نکنیم که در طول ۴۲ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، «شرکت‌هایی شکل گرفته‌اند که نه خصوصی هستند و نه عمومی (یا به‌قول شیخ حسن روحانی خصولتی هستند)»، ولی از امکانات و امتیازات هر دو بهره گرفته و به‌صورت باندهای مافیایی، فارغ از هر گونه نظارت و کنترل بر بخش بزرگی از اقتصاد و جامعه چنگ انداخته‌اند.

۹ - در دولت پنجم و ششم اکبر هاشمی رفسنجانی با اجرای سیاست «تعدیل اقتصادی»، اجرای آن در دهه‌های بعدی حذف مقررات و کنترل متعارف قانونی، خصوصی‌سازی بنگاه‌های دولتی و اعمال طرح «خودگردانی مالی» شرایط مساعدتری را برای انواع سوء استفاده‌ها و تخلفات مالی آشکار و پنهان در جامعه ایران پدید آوردند، این روال همچنان ادامه دارد، البته به بهای از دست رفتن فرصت‌ها و حیف و

۶ - با افشای فساد و اختلاس ۳/۳۷ میلیارد دلاری شرکت چای دیش، بار دیگر موضوع رانت‌خواری و فساد ریشه‌دار ساختاری و سیستمی و نظام‌مند رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر سر زبان‌های مردم ایران افتاده است و بدل به «بحث روز جامعه شده‌است»، یکی می‌گفت: «اگر نوح از بدو تولد تا پایان عمر ۹۵۰ سالگی خود، ماهی ۱۴/۵ میلیارد تومان درآمد داشت، می‌توانست به عدد فساد ارزی چای دیش برسد که فقط در طول دو سال جمع شده‌است». آن دیگری می‌گفت: «شما اگر امروز به دنیا بیایی و روزی ۳۴۲ میلیون تومان حقوق بگیری بعد از ۱۴۰۰ سال شاید بتوانی چیزی نزدیک به مبلغ اختلاس (چای دیش که ۱۷۰ هزار میلیارد تومان می‌باشد) را شکار کنی. سومی برای اینکه حجم این چپاول را متصور کرده باشد می‌گفت: «می‌گم این قدر که ظریف و باقری سر این هفت میلیارد دلار صلب از کره جنوبی

«رواج فساد» روی دیگر تداوم حیات حاکمیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم است؛ چراکه رژیم‌های خودکامه و توتالیتر متکی بر فساد هستند و عملاً آن را گسترش می‌دهند. «فقدان نظارت مردمی، نبود آزادی بیان و رسانه‌ها و نهادهای مستقل مدنی صنفی و سیاسی و سرکوب مستمر صداهای اعتراض خیزشی و جنبشی گروه‌های مختلف اجتماعی به‌خصوص در سه دهه گذشته فضای بسیار مساعدی را برای پرورش و گسترش انواع فساد و بزهکاری اجتماعی به وجود می‌آورد.

ارتباط با انتخابات مجلس سیزدهم و شورای خبرگان رهبری ششم در ۱۱ اسفند ماه ۱۴۰۲ می‌باشد. این کشمکش‌های جناح‌های درونی قدرت اکنون زیرا لوای مقابله با «مفاسد اقتصادی» و موضوع اختلاس نجومی چای دیش پیش می‌رود. ابراهیم رئیسی که زمانی به‌عنوان «سید محرومان» علم مبارزه با مفاسد اقتصادی با خود حمل می‌کرد حالا توسط محسن اژه‌ای و دیگر جریان‌های رقیب در قدرت با همان علم مورد حمله حریفان واقع شده‌است. که قطعاً با «جابه‌جایی احتمالی قدرت در انتخابات اسفندماه سال جاری به سود ابراهیم رئیسی توسط خامنه‌ای» این هیاهوی اختلاس نجومی چای دیش مانند اختلاس‌های نجومی گذشته فروکش می‌کند، زیرا «رژیمی که خود فساد پرور است و فساد در ارکان آن نهادینه شده طبعاً نمی‌تواند با فساد مقابله نماید». البته و هزار البته «گسترش فساد در حاکمیت می‌تواند به نوبه خود، عاملی در تسریع سقوط و فروپاشی و به چالش کشیدن هر چه بیشتر مشروعیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بشود.» ●

پایان

میل منابع و دارایی‌های عمومی و به قیمت تحمیل فقر و سیه روزی بیشتر برای اکثریت جامعه، دزدی، اختلاس ارتشاء و قاچاق عملاً در جامعه ایران در طول ۴۲ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بدل به شگردهای عادی زندگی شده‌است در شرایط امروز جامعه ایران یعنی در فرایند پیش از انتخابات مجلس سیزدهم و شورای خبرگان رهبری ششم، جنگ بین جناح‌های درون حاکمیت در راستای تقسیم باز تقسیم قدرت بین خودشان و شکست دادن پروژه یکدست کردن قدرت در دست خامنه‌ای شرایط برای

افشاگری اختلاس‌های نجومی رقیب فراهم شده‌است. البته عنایت داشته باشیم که هیچ‌کدام از جناح‌ها و جریان‌های درونی حاکمیت که در تحلیل نهایی شریک و همچنین رقیب یکدیگر هستند، «علاقه‌ای به افشای کامل اختلاس‌های نجومی همدیگر ندارند» زیرا نیک می‌دانند که افشای رقیبان و رسوایی برخاسته از آن، نهایتاً دامن‌گیر خود آنان نیز خواهد شد. بر ملا شدن گوشه‌ای از فساد فراگیر ارکان حکومتی غالباً در حالتی صورت می‌گیرد که دعوای این دستجات درونی حکومت بر سر مناصب قدرت سیاسی و یا موقعیت‌های پر سود اقتصادی و یا در سفره تقسیم باز تقسیم قدرت بین خودشان به مرحله‌ای حاد برسد و یا احياناً مانند اختلاس نجومی چای دیش از کنترل آنها خارج شده باشد. مروری بر اوضاع سیاسی مقاطع مربوط به افشاگری اختلاس‌ها و رسوایی‌های بزرگ مالی در ۴۲ سال گذشته مؤید همین نکته است.

در وضعیت کنونی هم فاش کردن اختلاس نجومی چای دیش و هیاهوی قوه قضائیه و قوه مجریه یا دولت پادگانی ابراهیم رئیسی برای «مبارزه با مفاسد اقتصادی» که در پی آن برخاسته است، ناشی از حادثه شدن منازعات فی‌مابین آنها خصوصاً در

آیا انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷، یک «ضرورت تاریخی» بود یا یک حادثه تصادفی

هرگز در راستای آگاهی بخشی توده‌های ایران نبوده است». به‌عنوان مثال خود شاهدیم که در طول ۴۲ سال گذشته، عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، این رژیم در چارچوب نظریه استبدادساز ولایت فقیه خمینی پیوسته و علی‌الدوام تلاش کرده است تا مذهب (در شکل اسلام دگماتیسم فقهاتی، زیارتی، روایتی، مداحی‌گری و ولایتی) و هنر و فلسفه و اخلاق و غیره همه را در خدمت «اوجب الواجبات حفظ نظام اسلامی حاکم» درآورند، و در این رابطه تا آنجا پیش رفتند، که آنچنانکه خمینی می‌گفت: «ولی فقیه حتی قدرت خدا دارد و می‌تواند نماز و روزه و حج مسلمانان را هم نفی کند.»

و - در جامعه ایران از آغاز الی الان حکومت‌ها به‌عنوان «استثمارگر و استحمارگر و استبدادگر بزرگ»، پیوسته و علی‌الدوام بر مردم ایران نقش سه‌گانه «حاکم و مالک و ارباب» داشته‌اند، و به همین

در طول تاریخ ایران «استبداد و خودکامگی امری مستمر و تاریخی بوده است» و از آغاز تاریخ ایران الی الان این استبداد و خودکامگی حکومت‌ها در اشکال مختلف بر مردم ایران جاری و ساری شده است، ریشه‌های استبداد و خودکامگی حکومت‌ها در طول تاریخ ایران به این خاطر بوده است که:

الف - «مالکیت و مذهب به‌شکلی مستقیم یا غیر مستقیم در اختیار حکومت‌ها بوده است.»

ب - از آغاز پیوسته و علی‌الدوام «طبقات حاکم در جامعه ایران وابسته به حکومت‌ها بوده‌اند»، برعکس جوامع مغرب‌زمین که این «حکومت‌ها بودند که وابسته به طبقات بوده‌اند» به‌بیان‌دیگر در جامعه ایران «طبقات هرگز در برابر حکومت‌ها استقلال نداشته‌اند»، در صورتیکه برعکس در مغرب‌زمین «طبقات در برابر حکومت‌ها از استقلال برخوردار بودند و حکومت‌ها استقلال نداشتند.»

ج - خاستگاه حکومت‌ها در جامعه ایران از آغاز الی الان (به‌قول جلال آل‌احمد) «یا ایل‌ها بوده‌اند و یا آل‌ها.»

د - در جامعه ایران از آغاز الی الان «قانون و مقررات به‌معنای ایجاد محدودیت برای اعمال قدرت حکومت‌ها نه‌تنها وجود نداشته‌است، بلکه برعکس پیوسته و علی‌الدوام اگر قانون و مقرراتی هم بوده است در راستای توجیه خودکامگی حکومت‌ها بوده» مانند قانون اساسی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم که در طول ۴۲ سال گذشته در راستای توجیه خودکامگی مطلق ولی فقیه حاکم بوده است.

ه - در جامعه ایران از آغاز الی الان «مذهب و فلسفه و هنر و اخلاق همه ابزاری در دست حاکمیت‌های مستبد جهت تثبیت و نهادینه قدرت مطلق خود بر توده‌های جامعه ایران بوده است» که البته معنای دیگر این حرف آن است که در تاریخ گذشته ایران، «مذهب و هنر و اخلاق و فلسفه

شخصی و خودسرانه داشته است، و همه چیز وابسته به شخصیت فرمانروا و ولی فقیه بوده است.»

ط - «خشک‌سالی و کم آبی فلات ایران، و قطعه و قطعه و پراکنده بودن زمین‌های کشاورزی، و فاصله دور از هم روستاها و شهرها از یکدیگر، از دیگر بسترهای ظهور استبداد و خودکامگی در جامعه ایران بوده است.»

باری، از آنجایی که موضوع حاکمیت استبداد و خودکامگی حاکمان در تاریخ ایران یک امر مستمر و متوالی بوده است، «این استبداد، چه در عرصه سیاسی و چه در عرصه مذهبی و چه در عرصه اقتصادی که در دیسکورس معلم کبیرمان شریعتی عبارتند از: «استبداد، استحمار، استثمار» تأثیرات منفی بزرگ تاریخی بر اذهان و وجود مردم جامعه ایران از گذشته تا حال داشته است، که این تأثیرات منفی بزرگ عبارتند از:

۱ - ایستایی و رکود در خلأ حرکت جامعه و مردم ایران.

۲ - فقدان طبقات مستقل از حاکمیت در راستای «ایجاد مبارزه طبقاتی» در جامعه ایران.

۳ - تمرکز همه قدرت‌های سیاسی و اقتصادی و مذهبی در بالا و در دست شخصیت فرمانروا و ولی فقیه، و خلأ قدرت در اشکال مختلف آن در پایین و جامعه و مردم ایران.

دلیل آنچنانکه معلم کبیرمان شریعتی می‌گوید هم «استبدادگر و هم استثمارگر و استثمارگر بوده و هستند». به‌عنوان نمونه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۴۲ سال گذشته در چارچوب ولایت فقیه خمینی «ولی فقیه حاکم، هم قدرت سیاسی و هم قدرت اقتصادی و هم قدرت معنوی مردم ایران را به‌صورت مطلق در دست دارد.»

ز - در جامعه ایران «موتور محرکه تحولات اجتماعی جامعه از آغاز قدرت ایلات کوچنده و مهاجم بیگانه خارجی بوده است نه مبارزه طبقاتی» البته با اعتلای جنبش مشروطیت در طول ۱۵۰ سال گذشته «مردم و توده‌ها به‌عنوان موتور محرکه جامعه ایران توانسته‌اند، جانشین ایل‌ها و آل‌ها بشوند» در نتیجه همین امر باعث گردیده است که از مشروطیت الی الان، «حکومت‌ها جهت خاموش کردن موتور محرکه جامعه ایران، بر سرنیزه، سرکوب، شکنجه، زندان، تیغ و داغ و درفش، اعدام و کشتار تکیه کرده‌اند». برای مثال در طول سه دهه گذشته (یعنی از نهم خرداد ۱۳۷۱ الی الان) که «موتور محرکه تحولات اجتماعی جامعه ایران توسط خود توده‌ها در حرکت‌های خیزشی و جنبشی (صنفی و مدنی و سیاسی) مادیت پیدا کرده است»، حزب پادگانی خامنه‌ای توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر خود، کنش‌گران حرکت‌های خیزشی و جنبشی به‌صورت هولناکی سرکوب کرده است مانند خیزش دانشجویی تیرماه ۷۸، جنبش سبز ۸۸، خیزش ملی دی‌ماه ۹۶، خیزش ملی آبان‌ماه ۹۸ و ابر حرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱.

ح - در جامعه ایران از آغاز الی الان، «قدرت سیاسی حاکم که مسلط بر دو قدرت دیگر اقتصادی و دینی بوده است، سرشتی

«انقلاب ۵۷ مثل هر انقلاب دیگری يك پدیده عینی و اجتماعی بود به این معنی که انقلاب ۷۵ بنا بر تصمیم‌گیری فردی یا فراخوان حزبی و غیره اتفاق نیفتاده همه انقلاب از عمیق‌ترین مسائل اجتماعی سر بلند می‌کنند.»

۴ - به جهت ایستایی و رکود جامعه ایران توسط سلطه حاکمان خودکامه جامعه ایران همیشه استعداد «نگریستن به خود و جامعه و جهان و خودآگاهی یافتن به واقعیت‌های موجود آنچنانکه هست از دست داده است»، و به همین دلیل توده‌های اعماق جامعه ایران همیشه بر این باور بوده‌اند که «دیگران باید به جای آنها فکر بکنند، و دیگران باید سرنوشت آنها را تعیین بکنند و برای او تصمیم گیری نمایند.»

۵ - «حاکمیت سنت‌های دست‌ساز مذهبی و طبقاتی و تاریخی بر اذهان توده‌های جامعه ایران یکی از مهم‌ترین تأثیرات حاکمیت استبداد و خودکامگی سیاسی و مذهبی و طبقاتی بر جامعه ایران بوده است»، چراکه حاکمیت سنت‌های مذهبی و تاریخی بر جامعه:

اولاً باعث می‌گردد که جامعه به موازات «سنت‌گرایی، عقب‌گرا بشود و بیگانه با هر گونه تحول و حرکت رو به جلو بشوند.»

ثانیاً سنت‌گرایی برعکس آنچه که جلال آل‌احمد می‌گوید، «مانع از حرکت دینامیک فردی و اجتماعی و فرهنگی و سیاسی می‌شود، پوپولیسم به صورت گسترده در گذشته تاریخ ایران و به خصوص در ۴۲ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم، مولود همین سنت‌گرایی توده‌های مردم بوده است.»

ثالثاً «سنت‌گرایی، نوسازی دموکراتیک جامعه در شرایط فعلی از بین می‌برد.»

رابعاً «سنت‌گرایی مانع از تبدیل قدرت سیاسی خودکامه به قدرت مقید به قانون می‌شود» علی‌هذا بدین ترتیب است که می‌توانیم، نتیجه گیری کنیم که مبارزه رهائی‌بخش مردم ایران در عرصه تاریخ گذشته از آغاز الی الان در گرو اولویت مبارزه

آزادی‌خواهانه و ضد استبدادی به صورت دو مؤلفه‌ای سلبی و ایجابی بوده است. بی‌شک معنای دیگر این حرف آن است که در جامعه ایران چه در گذشته و چه در حال، مبارزه برعکس جامعه غربی بوده است، چراکه در جوامع غربی به علت اینکه «طبقات اجتماعی وابسته به حکومت نبوده‌اند و صورتی مستقل از حکومت داشته‌اند»، در نتیجه همین امر باعث گردیده که در جوامع مغرب‌زمین «مبارزه طبقاتی به عنوان موتور محرک تحولات اجتماعی باشد»، اما در جامعه ایران در همه جا «حکومت اصل بوده، و طبقات اجتماعی صورت صوری و فاقد اصالت بوده‌اند»، و از آنجایی که حکومت‌ها در تاریخ گذشته ایران تنها توسط ایلات کوچنده داخلی یا ایلات مهاجم خارجی تغییر می‌کردند، نه توسط حرکت تحول‌خواهانه تکوین یافته از پایین این همه باعث گردیده است که موتور حرکت تحولات اجتماعی در جامعه ایران صورت مکانیسم تکوین یافته از بالا داشته‌باشد، نه به صورت دینامیسم تکوین یافته از پایین.

علی‌ایحال بدین ترتیب بوده است که «جنبش مشروطیت نخستین حرکت تحول‌خواهانه اجتماعی - سیاسی در تاریخ ایران بوده است که به صورت دینامیسم و تکوین یافته از پایین برای «تبدیل قدرت سیاسی خودکامه حاکم به قدرت مقید توسط قانون و مجلس» شکل گرفته است، که به علت رکود و ایستایی جامعه ایران در سال‌های پس از جنگ اول جهانی تا جنگ دوم جهانی «با ظهور رضاخان میرپنج و کسب قدرت سیاسی با حمایت امپریالیسم بریتانیا از کودتای اسفند ۱۲۹۹ تا شهریور ۱۳۲۰ مشروطیت شکست خورد» که البته از بعد از شهریور ۱۳۲۰، با اعتلای جنبش ملی ایران به رهبری دکتر محمد مصدق و اعتلای جنبش رهایی‌بخش جامعه ایران در چارچوب جنبش ملی کردن صنعت نفت

ایران بر علیه امپریالیسم انگلیس مشروطیت در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران (به‌خصوص در ۲۸ ماه دولت محمد مصدق یعنی از اردیبهشت ۱۳۳۰ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲) روندی بازتولید پیدا کرد که البته با کودتای آمریکایی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بر علیه تنها دولت دموکراتیک تاریخ ایران (یعنی دولت دکتر محمد مصدق) مشروطیت برای همیشه در جامعه ایران شکست خورد و با شکست مشروطیت توسط کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ «سنتز جدیدی در جریان شورش خرداد ۱۳۴۲ تحت رهبری خمینی و روحانیت فقهتی حواریونش به وجود آمد که جوهر این سنتز جدید بازتولید همان مشروعیت زمان مشروطیت (تحت رهبری شیخ فضل‌الله نوری بر علیه مشروطیت) اما این بار با رهبری خمینی و دکترین ولایت فقیه او بود»، که شوربختانه ۱۵ سال بعد در جریان انقلاب ضد استبدادی مردم ایران در سال ۵۷ این «مشروعیت بازتولید شده تحت رهبری خمینی توانست (در خلأ رهبری دینامیک درون‌زای تکوین یافته از پایین جنبش انقلابی ۵۷) رهبری انقلاب را در دست بگیرد و فاجعه بزرگ از اینجا آغاز شد». علی‌ایحال از اینجا است که می‌توانیم بگوییم که «دیالکتیک اجتماعی - تاریخی که بسترساز تکوین و اعتلای انقلاب ضد استبدادی ۵۷ گردید» عبارتند از:

الف - «وجود تضادهای ناشی از روابط خودکامه رژیم مستبد پهلوی با مردم ایران». قابل‌ذکر است که قدرت در رژیم کودتایی و مستبد پهلوی چه رضا خان میرپنج و چه محمدرضا پهلوی، «سرشتی شخصی و خودسرانه پیدا کرده بود که تنها و تنها وابسته به شخص شاه بود» بنابراین طبیعی بود که با استقرار حکومت پهلوی (توسط دو کودتای رضاشاه - انگلیس در سوم اسفند سال ۱۲۹۹ و محمدرضا شاه - آمریکا در ۲۸ مرداد ۳۲):

اولاً «شیوه دیکتاتوری در جامعه ایران مانند پیشا انقلاب مشروطیت بازتولید شد» و رضاخان و فرزندش محمدرضا شاه، «اعمال استبداد فردی و اداره کشور به شیوه خودکامه پیش می‌بردند».

ثانیاً هم رضا شاه و هم محمدرضا شاه در طول ۵۷ سال حاکمیت خودشان بر مردم ایران «با سر به نیست کردن نخبگان جامعه ایران و سرکوب کردن مخالفین و حذف تشکلهای و نهادهای مدنی و طویله خواندن مجلس توانستند نظام استبدادی خودشان را برای ۵۷ سال در جامعه ایران نهادینه کنند».

ثالثاً هم رضا شاه و هم محمدرضا شاه در طول ۵۷ سال حکومت بر مردم ایران توانستند «روند تکوین ساختار رژیم مطلقه (مانند رژیم مطلقه فقهتی حاکم در ۴۲ سال گذشته) به‌صورت مدرن، همراه با تمرکز منابع قدرت و ابزارهای قدرت، و تضعیف مراکز قدرت پراکنده، و دستگاه بوروکراسی و میلیتاریسم جدید (مانند خمینی و خامنه‌ای) بر پا کنند».

رابعاً هم رضا شاه و هم محمدرضا شاه، «پروسه تکوین سرمایه‌داری در جامعه ایران را با تکیه بر سرمایه‌های نفتی، از بالا به انجام رسانیدند». آنچه‌آنکه در رژیم مطلقه فقهتی هم در طول ۴۲ سال گذشته مانند ۵۷ سال دوره پهلوی، «پروسه تحول سرمایه‌داری را از بالا به انجام رسانیدند». بر این مطلب بیافزاییم که، «علت اینکه پروسه تکوین سرمایه‌داری در جامعه ایران چه در دوره رضاشاه و چه در دوره محمدرضا شاه از بالا شکل گرفت، این بود، که در دوره رضاشاه انحصار منابع قدرت (مانند دوره خمینی و دوره خامنه‌ای) در دست رضا شاه بودند، در نتیجه همین امر باعث گردید تا مبانی اولیه تکوین سرمایه‌داری در کشور ایران در دوره رضا شاه از بالا در جامعه ایران به وجود بیاید».

که البته به همین ترتیب بود که «پروسه تکمیل سرمایه‌داری در دوره محمدرضا شاه از سال ۴۱ - ۴۲ توسط پروژه اصلاحات ارضی شاه - کندی با تکیه بر سرمایه‌های نفتی که در دست حکومت بود ادامه پیدا کرد» و توسط همین پروژه اصلاحات ارضی شاه - کندی در سال ۴۱-۴۲ بود که باعث گردید «تا با الغای مناسبات زمین داری در کشور ایران مناسبات سرمایه‌داری در کشور ایران استقرار پیدا کند.»

در خصوص رفرم ارضی سال ۴۲ - ۱۳۴۱ شاه - کندی باید عنایت داشته‌باشیم که در آن شرایط و دوران حاکمیت امپریالیستی شرایطی در کشورهای پیرامونی به وجود می‌آورد تا بتوانند سرمایه جهانی را وارد مرزهای خود بکنند و اکثر دولت‌ها پای امضا قراردادهای بین‌المللی می‌رفتند. برای آنکه به سرمایه‌های امپریالیستی و در رأس آنها امپریالیسم آمریکا بگویند درون مرزهای ما شرایط برای انباشت جهانی سرمایه آماده است لهذا از اینجا بود که دولت‌های امپریالیستی و در رأس آنها امپریالیسم آمریکا به شرکت‌های آمریکایی اعلام کردند که «شما می‌توانید در کشورهایی مثل کشور ایران برای سود بیشتر رقابت کنید» بنابراین از اینجا بود که «امپریالیسم آمریکا با سرمایه به شکل جهانی برخورد می‌کرد» و باز به همین دلیل بود که پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ امپریالیسم آمریکا (بر علیه تنها دولت دموکراتیک تاریخ ایران یعنی دولت دکتر محمد مصدق) «به شکل جهانی برخورد کرد و در داستان کنسرسیوم نفتی به طور جهانی عمل کرد چرا که امپریالیسم آمریکا بعد از جنگ جهانی دوم متوجه شد که اگر هر کشور سرمایه‌داری مثل آلمان هیتلر بخواهد از سرمایه خودش حمایت بکند و مانع ورود سرمایه آمریکایی بشود آن وقت آمریکا ناچار است برای تأمین منابع به کشورهای پیرامونی حمله کند

و اگر هم دنیا را به چند امپراطوری مثل امپراطوری بریتانیا و پرتغال و فرانسه تقسیم بکنیم آن وقت سرمایه پراکنده و ملی و محدود می‌شود» مع‌هذا، از اینجا بود که امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا به این نتیجه رسیدند که «بهتر است دنیای جدیدی ساخته شود که در آن سرمایه آزاد باشد» و سرمایه بتواند هر جایی که خواستند برود و محدود به چند امپراطوری نباشد و هر کس حق داشته‌باشد منابع لازم را بخرد. از نظر آنها «برای چنین دنیایی دو مشخصه وجود دارد»:

اول اینکه «به جای آنکه در آن کشورها رسماً حضور مستقیم داشته‌باشند، دولت‌های وابسته آن کشورها را مستقیماً کنترل کنند.»

دوم اینکه این کشورهای وابسته «باید بازارهایشان را برای ما (کشورهای امپریالیستی) باز کنند، زیرا این بازارها هستند که آن دولت‌ها را تحت انضباط در می‌آورد.»

خامساً چه در دوره رضا شاه و چه در دوره محمدرضا شاه (و همچنین چه در دوره خمینی و چه در دوره خامنه‌ای) «سرمایه‌داری در کشور ایران (بر خلاف سرمایه‌داری در کشورهای متروپل غربی که از پایین توسط سرمایه‌های تجاری تکوین پیدا می‌کردند) به علت اینکه مبنای ساختاری بر پایه سرمایه‌های نفتی (که تماماً در دست حکومت قرار داشته است) قرار داشتند». به عبارت دیگر «سرمایه‌داری در کشور ما نه برخاسته از تحول تاریخی است بلکه مولود، ظهور سرمایه‌های نفتی و شکل پیرامونی پیدا کردن و ارتباط با سرمایه جهانی شکل گرفته است» معنای دیگر این حرف آن است که «برعکس رویکرد مهندس مهدی بازرگان و عزت سحابی که معتقد به سرمایه ملی منفک از سرمایه جهانی در کشور ایران بودند، دیگر وجود ندارد.»

وجود آمد.

سادسا چه در دوره رضا شاه و چه در دوره محمدرضا شاه (و همچنین چه در دوره خمینی و چه در دوره خامنه‌ای) از آنجایی که نوسازی در جامعه از بالا بر پایه سرمایه‌های نفتی، رانتی، حکومتی، و وابسته صورت می‌گرفت در نتیجه همین امر باعث گردید تا:

الف - لایه‌ای یک درصدی از بورژوازی در اشکال مختلف تولیدی و تجاری و نظامی - اداری در کشور ایران به وجود بیاید.

ب - گسترش طبقه متوسط شهری یا گسترش طبقه متوسط جدید در سه لایه مرفه و نیمه مرفه و غیر مرفه به صورت گسترده‌ای در جامعه بزرگ ایران به وجود آمد، که این طبقه متوسط شهری چه در دوره پهلوی و چه در دوره خمینی و خامنه‌ای به عنوان خاستگاه اعتلای تمامی جنبش‌ها و خیزش‌های بر علیه این دو رژیم شده‌است و دلیل این امر هم آن است که:

اولاً طبقه متوسط شهری بستر ظهور نیروهای عظیم و دگرگون‌ساز چه در رژیم پهلوی و چه در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بوده‌اند.

ثانیاً طبقه متوسط شهری در دو رژیم فوق باعث گردید که افزایش قابل توجه‌ای به میزان باسوادان جامعه اضافه بشود به بیان دیگر طبقه متوسط شهری باعث افزایش سریع تحصیل کردگان و روشنفکران در جامعه ایران گردید.

ثالثاً گسترش طبقه متوسط شهری به خصوص در طول ۴۲ سال عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، باعث گردیده که:

الف - جمعیت باسواد در ایران رشد چشم‌گیری

باری، در بیش از یک قرن گذشته «سرمایه‌داری در کشور ایران صورتی رانتی، نفتی و حکومتی و وابسته داشته است» که این مشخصات به عنوان «بزرگ‌ترین آفت سرمایه‌داری در کشور ایران می‌باشد». لازم به ذکر است که «سرمایه‌داری رانتی و نفتی و حکومتی و وابسته که از رژیم پهلوی به خمینی به ارث رسید این سرمایه‌داری رانتی و نفتی و حکومتی و وابسته در زمان خمینی و خامنه‌ای در طول ۴۲ سال گذشته گرفتار تحولاتی بسیار شده‌است» که در سال‌های اولیه بعد از انقلاب «فعالیت سرمایه بزرگ یا به بیان دیگر سرمایه درباری قطع و بنگاه‌های بزرگ سرمایه درباری در چارچوب بنیاد مستضعفان و غیره به مالکیت ولی‌فقیه در آمد و از سرمایه‌های کشور که در دست دولت بودند جدا شدند». در نتیجه همین امر باعث گردید که:

الف - گسست در پیوند سرمایه داخلی با سرمایه بین‌المللی به صورت موقت و کوتاه مدت حاصل بشود.

ب - به خطر افتادن امنیت سرمایه در داخل کشور که باعث فرار بسیاری از سرمایه‌داران درباری و بزرگ از کشور شد.

ج - فعالیت‌های تولیدی بسیاری متوقف گردید.

د - نقش حکومت و دولت در اقتصاد کشور نسبت به رژیم کودتایی و مستبد پهلوی بسیار افزایش پیدا کرد.

ه - تمرکز بی‌سابقه مالکیت در دست ولی‌فقیه (در چارچوب بنیادهای مستقل از دولت مانند بنیاد مستضعفان، بنیاد فرمان امام، بنیاد ۱۵ خرداد و غیره) قرار گرفت.

و - اختلال در روند انباشت سرمایه در کشور به

داشته باشد.

ب - جمعیت دانشجویان و فارغ التحصیلان دانشگاه‌ها تا آنجا رشد کرد که اردشیر زاهدی (داماد محمدرضا شاه و وزیر خارجه شاه) تعداد لیسانس‌های کشور ایران پس از انقلاب ۵۷ بیش از ۴۲ میلیون نفر می‌دانست.

ج - باعث بالا رفتن نرخ جمعیت شهری بشود.

د - باعث پیشروی ساختارهای مدرن در مقابل ساختارهای سنتی گذشته بشود.

رابعاً طبقه متوسط شهری به موازات آنکه ریشه در عوامل عینی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران دارد معلول عوامل ذهنی - اجتماعی، سیاسی، فرهنگی نیز هست و این موضوع کاملاً «برعکس آنچه کارل مارکس در خصوص پیدایش طبقات می‌گفت می‌باشد» یادآوری می‌کنیم «آموزگاران، دانشگاهیان، نویسندگان، پزشکان مهندسان و وکلا و غیره جزء اصلی طبقه متوسط شهری می‌باشند.»

خامساً طبقه متوسط شهری یکی از «پایه‌ها اصلی دموکراسی در تمامی جوامع می‌باشند» معنای دیگر این حرف آن است که «بدون گسترش طبقه متوسط شهری در جوامع مختلف امکان تحقق دموکراسی در آن جوامع وجود ندارد.»

سادساً طبقه متوسط شهری در این شرایط در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران حامل:

الف - مدرنیسم.

ب - سکولاریسم حکومتی.

ج - اندیشه‌های سوسیالیستی، هستند.

سابعاً خواسته‌های امروز طبقه متوسط شهر

در مبارزه با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم عبارتند از:

الف - تأمین آزادی برای جامعه.

ب - استقرار دموکراسی در جامعه ایران.

ج - ایجاد دولت مرفعی به جای حکومت مطلقه فقهاتی حاکم.

د - جدایی دین از حکومت.

ه - کاهش فاصله فقر و غنی در جامعه امروز ایران یا به عبارت دیگر تأمین «عدالت اجتماعی» برای همه افراد جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران.»

باری در این رابطه است که در اینجا می‌توانیم «به دیالکتیک اجتماعی - تاریخی، که بستر ساز انقلاب ۵۷ شده است بپردازیم» به این ترتیب که:

۱ - دیالکتیک اجتماعی - سیاسی بستر ساز انقلاب ۵۷، در مرحله نخست عبارت بودند از «وجود تضادهای ناشی از روابط رژیم کودتایی و مستبد پهلوی با مردم و جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران.»

۲ - دومین دیالکتیک بستر ساز انقلاب ۵۷ در جامعه ایران «تضادهای درونی جامعه ایران در خصوص استحاله سنت به مدرنیسم به خصوص از بعد انقلاب سفید شاه - کندی در سال‌های ۴۱ تا ۵۷ می‌باشد» چراکه «با پروژه اصلاحات ارضی شاه کندی در سال‌های ۴۱-۴۲ و استحاله مناسبات زمین‌داری حاکم در روستاها به مناسبات سرمایه‌داری رانتی نفتی حکومتی و وابسته این امر باعث گردید تا تجددگرایی در برابر سنت‌های نهادینه شده قبلی

«در انقلاب‌ها يك جامعه که توان تحمل شرایط

را ندارد، قیام می‌کند نه يك طبقه (آنچنانکه کارل مارکس

می‌گوید) و نه يك حزب»

مردم ایران شکل بگیرد». آنچه‌انکه در این رابطه فوقا اشاره کردیم «ظهور و گسترش طبقه متوسط شهری (به‌خصوص در دوره پهلوی دوم) گورکن سلطنت پهلوی در جامعه ایران در جریان انقلاب ۵۷ شدند» عنایت داشته‌باشیم که «بحران ساختاری طبقاتی در جامعه ایران از بعد از اجرای پروژه اصلاحات ارضی شاه - کندی در سال‌های ۴۱-۴۲ با تکوین طبقه متوسط شهری و حاشیه‌نشینان شهری در برابر طبقه کارگر و طبقه بورژوازی حاکم به وجود آمد.»

یادآوری می‌کنیم که «تضاد میان شهر و روستا از بعد از شکست پروژه اصلاحات ارضی شاه - کندی باعث گردید که این شکست شرایط برای مهاجرت همه جانبه روستاییان به شهرها فراهم بشود که به‌دلیل عدم جذب این نیروهای کار مهاجر از روستا در اقتصاد تولیدی شهری اینها در حاشیه شهرها اسکان کردند و باعث تکوین پدیده حاشیه‌نشینی در شهرها به‌خصوص در کلان‌شهرها شدند». حاشیه‌نشینان شهرها که جمعیت آنها در این شرایط به بیش از ۳۰ میلیون نفر رسیده است، به‌خاطر سونامی فقر و گرانی و بیکاری و بالا رفتن هزینه مسکن در شهرها و سیل ریزش کارگران و لایه نیمه مرفه و غیر مرفه طبقه متوسط شهری به حاشیه شهرها روز به‌روز بیشتر شده‌اند. در خصوص حاشیه‌نشینان شهری باید عنایت داشته‌باشیم که:

اولاً حاشیه‌نشینان یا تهیدستان یا فرودستان کسانی هستند که «جایگاه مشخصی در سازمان اجتماعی کار نداشته‌باشند.»

ثانیاً حاشیه‌نشینان شهری «قربانیان عقب ماندگی کشور هستند.»

ثالثاً کارتن‌خواب‌ها، زاغه‌نشین‌ها، بی‌خانمان‌ها، کودکان کار، دست‌فروش‌ها، کولبران، مصداق‌هایی

از گروه عظیم و بزرگ حاشیه‌نشینان شهری در طول بیش از نیم قرن گذشته در جامعه بزرگ ایران می‌باشند.

رابعاً حاشیه‌نشینان شهرها «فاقد پیوند اجتماعی به عنوان پایه جامعه توده‌ای به‌حساب می‌آیند» که «مستعد بسیج توده‌ای در جریان‌های پوپولیست هستند». مع‌الوصف، به همین دلیل «صاحبان قدرت و رهبری کاریزما می‌توانند در چارچوب رویکرد پوپولیست خودشان حاشیه‌نشینان را به‌عنوان افراد متمیزه با شعار پوپولیستی بسیج نمایند و به اهداف خود برسند». بدون تردید «یکی از عوامل مهم موفقیت خمینی در سال ۵۷، جهت کسب رهبری انقلاب ۵۷، توانایی عظیم او در بسیج حاشیه‌نشینان توسط مشتی شعارهای پوپولیست تو خالی، مثل آب و برق مجانی، اتوبوس مجانی، زمین مجانی و غیره (که همه خدع‌های بیشتر نبودند و تنها در راستای بسیج حاشیه‌نشینان شهری کاربرد داشت داشتند) بوده است.

خامساً توجه داشته‌باشیم که حاشیه‌نشینان «به‌راحتی به کارهای ماجراجویانه کشیده می‌شوند و می‌توانند برای جریان‌هایی که به‌دنبال کسب قدرت سیاسی از بالا هستند به نیروهای نظامی و سرکوب‌گر تبدیل بشوند.»

سادساً «حاشیه‌نشینان از پتانسیل مثبتی برخوردار می‌باشند که می‌توانند در سازمان کار اجتماعی جذب شوند و به دیگر گروه‌های اجتماعی بپیوندند». یادمان باشد که «لومپن‌ها با حاشیه‌نشینان متفاوت می‌باشند، چراکه لومپن‌ها برعکس حاشیه‌نشینان به هنجارهای اجتماعی پای بند نیستند و زندگی آنها تنها از طریق دزدی، باج‌گیری و اقدامات بزهکاری تأمین می‌شود». همچنین «لومپن‌ها فاقد هویت طبقاتی بوده و در مقاطع مختلف تاریخ ایران به

خدمت استبداد در آمده و علیه نیروهای آزادی‌خواه وارد عمل می‌شدند». مثل نقش لمپن‌ها در جریان سرکوب کودتای ۲۸ مرداد و نقش لمپن‌ها تحت هژمونی طیب حاجی رضایی در جریان خیزش ۱۵ خرداد ۴۲ در حمایت از خمینی. لازم به ذکر است که همین طیب و دار و دسته لمپن حواریونش در جریان کودتای ۲۸ مرداد از مخالفان مصدق و از حامیان محمدرضا پهلوی بود که در این رابطه حتی در زمان تیرباران او به دست محمدرضا شاه در رابطه با خیزش ۱۵ خرداد و حمایت او از خمینی «عکس شاه به صورت خالکوبی روی شکم طیب حاجی رضایی وجود داشت»، بنابراین، همین امر نشان می‌دهد که «لمپن‌ها در عرصه حرکت اجتماعی صورتی شناور دارند یعنی در ۲۸ مرداد ۳۲ از شاه حمایت می‌کردند و در ۱۵ خرداد ۴۲ از خمینی بر علیه محمدرضا شاه حرکت می‌کردند.»

همچنین در این رابطه می‌توانیم «نقش لمپن‌ها در جهت سرکوب جنبش سبز سال ۸۸ تحت رهبری پاسدار همدانی تحلیل کنیم، قابل‌الذکر است که سردار همدانی قبل از وفاتش در مصاحبه‌ای گفته بود که در جریان سرکوب جنبش سبز او از بیش از ۵ هزار زندانیان عادی قاتل زیر اعدام یک تیپ نظامی جهت سرکوب جنبش سبز ساخته‌است». پر روشن است که همدانی از ذکر این موضوع به دنبال طرح کارهای بزرگ خودش در جریان حمایت از هسته سخت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بوده است حتماً در این رابطه فراموش نکرده‌ایم که عده‌ای از همین لمپن‌ها در شهریور ماه ۱۳۵۷ در حمایت از خمینی و بر علیه شاه سینما رکس آبادان را به آتش کشیدند و صدها نفر از مردم مظلوم آبادان را زنده زنده در آتش سوزاندند و البته عامل بمب‌گذاری در آن زمان به دروغ و آگاهانه به رژیم کودتایی و مستبد پهلوی نسبت دادند. بر این مطلب بیافزاییم که

توده‌های جامعه ایران در واکنش به فاجعه هولناک سینما رکس آبادان، کل رژیم مستبد پهلوی را به چالش کشیدند. بنابراین، از اینجا است که می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که بدون تردید یکی از عوامل عینی سقوط رژیم کودتایی و مستبد پهلوی ظهور گسترده و فراگیر همین حاشیه‌نشینان کلان‌شهرها بودند، که «سنتز شکست پروژه اصلاحات ارضی شاه - کندی در کشور ایران بودند.»

یادمان باشد که «استارت اولیه انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ توسط برخورد حاشیه‌نشینان با نیروهای شهرداری در سال ۵۵ زده شد که به خاطر تخریب خانه‌های آنها در مناطق زورآباد آمده بودند و از بعد از مقاومت فراگیر حاشیه‌نشینان با نیروهای شهرداری بود، که ترس مردم کلان‌شهرها من جمله کلان‌شهر تهران ریخته شد» و مطابق آن با ریزش ترس مردم نسبت به نیروهای سرکوب‌گر رژیم کودتایی و مستبد پهلوی بود که «جنبش نافرمانی مدنی بر پایه حداقل هزینه به صورت سراسری در میان گروه‌های مختلف اجتماعی شکل گرفتند». با «گسترش جنبش نافرمانی مدنی در جامعه بزرگ ایران، از آنجایی که برعکس جنبش‌های دیگر گروه‌های اجتماعی که در عرصه میدانی به خاطر سرکوب نیروهای سرکوب‌گر رژیم هزینه مبارزه بالا می‌رود و بر پایه دیالکتیک انقلاب که با بالا رفتن هزینه مبارزه مشارکت فراگیر نیروهای اجتماعی کاهش پیدا می‌کند و این کاملاً مخالف است با فونکسیون جنبش نافرمانی مدنی، چرا که دیالکتیک انقلاب در عرصه جنبش نافرمانی مدنی برعکس جنبش‌های دیگر اجتماعی می‌باشد به این ترتیب که در جنبش نافرمانی مدنی از آنجایی که کنش‌گران میدانی این جنبش حضور جمعی میدانی به صورت فیزیکی ندارند، در نتیجه همین امر باعث می‌گردد که سرکوب کنش‌گران جنبش نافرمانی مدنی برای دستگاه‌های چند

لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم حاکم غیر ممکن بشود. مع‌الوصف از اینجاست که این امر باعث می‌گردد که «هزینه مشارکت میدانی برای کنش‌گران در جنبش نافرمانی مدنی به‌شدت کاهش پیدا کند همچنین از طرف دیگر با کاهش هزینه مشارکت، کنش‌گران جنبش نافرمانی مدنی شرایط برای مشارکت عدد بزرگ‌تری از توده‌های فراهم می‌گردد.»

برای فهم این مهم تنها کافی است که به انتخابات مجلس پادگانی یازدهم رژیم مطلقه فقاهتی حاکم در اسفندماه ۱۳۹۸ یعنی حدود دو ماه بعد از سرکوب هولناک خیزش ملی دی‌ماه ۹۸ که طبق گزارش خبرگزاری‌های خارجی بیش از ۱۵۰۰ نفر در خیزش ملی آبان‌ماه ۹۸ کشته شدند و هزاران نفر هم زخمی و دستگیر کردند تا رژیم مطلقه حاکم توانست خیزش عظیم و ملی آبان‌ماه ۹۸ را در حداقل زمان ممکن سرکوب کنند. باری، از آنجایی که در خیزش ملی آبان‌ماه ۹۸، بیش از همه «مشروعیت رژیم مطلقه فقاهتی حاکم به چالش کشیده شد». لذا از اینجا بود که رژیم مطلقه فقاهتی حاکم جهت بازتولید مشروعیت بر باد رفته خود تلاش می‌کرد تا از ترور قاسم سلیمانی به‌دست دولت فاشیسم ترامپ حداکثر بهره‌وری جهت بازتولید مشروعیت از دست رفته خودش بکند اما با سقوط هواپیمای مسافربری اوکراینی توسط دو فروند موشک زمین به هوای سپاه پاسداران تمامی بافته‌های رژیم مطلقه فقاهتی حاکم رشته شدند که سنتز این موضوع بالاخره در جنبش نافرمانی مدنی مردم ایران در انتخابات مجلس یازدهم پادگانی رژیم مطلقه فقاهتی به نمایش در آمد، به‌طوری‌که حتی

طبق آمار مهندسی شده وزارت کشور دولت روحانی جمعیت مشارکت مردم در انتخابات مجلس یازدهم برای اولین بار در طول عمر چهار دهه رژیم مطلقه فقاهتی حاکم به

چهل در صد مشمولین حق رأی کاهش پیدا کرد که معنای دیگر این آمار این بود که حتی بر پایه این آمار مهندسی شده خود رژیم مطلقه فقاهتی حاکم بیش از ۶۰ درصد مشمولین حق رأی مردم ایران صندوق‌های رأی مهندسی شده حزب پادگانی خامنه‌ای را بایکوت کردند. لذا به این ترتیب بود که «سنتز جنبش نافرمانی مدنی مردم ایران در اسفند ۹۸ تیر خلاصی به مشروعیت رژیم مطلقه فقاهتی حاکم بوده است» و از همین جا است که تمامی نظریه‌پردازان سیاسی حتی خود رژیم مطلقه فقاهتی حاکم بر این باورند که «جنبش نافرمانی مدنی در اسفند ۹۸ ضربه‌ای که به رژیم مطلقه فقاهتی حاکم زد از تمامی جنبش‌ها و خیزش‌ها قبلی قوی‌تر بوده است.»

همین دلیل است که تمام جریان سیاسی داخل و خارج از کشور در راستای استمرار ابر حرکت ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ تلاش می‌کنند تا در چارچوب اعتلای جنبش نافرمانی مدنی و عدم مشارکت آنها در انتخابات اسفندماه ۱۴۰۲ مجلس دوازدهم، «سنتز آن ابر حرکت ملی ضد استبدادی را به نمایش بگذارند». طبیعی است که اگر در تبیین دیالکتیک اجتماعی که بستر ساز انقلاب ۵۷ گردید، اصل اول این دیالکتیک «تضاد بین آزادی و استبداد» در جامعه ایران تعریف نماییم بی‌تردید اصل اول دیالکتیک جوامع غربی «تضاد طبقاتی» بوده است. فهم تفاوت دیالکتیک جامعه ایران با جوامع غربی این موضوع را برای ما آفتابی می‌سازد که در جامعه ایران «پایه دیالکتیک زور» بوده است، اما در جوامع غربی «پایه دیالکتیک مالکیت و زر

«انقلاب‌ها يك ضرورت عینی و نیاز اجتماعی

است» لذا در این رابطه است که باید بگوییم:

«انقلاب می‌شود نه اینکه انقلاب‌ها می‌کنند.»

بوده است» بنابراین، از اینجاست که معلم کبیرمان شریعتی در تبیین فلسفه تاریخ خود «دیالکتیک فلسفه تاریخ خودش را از تضاد بین هابیل و قابیل آغاز می‌کند، و پایه دیالکتیک هابیل و قابیل را بر پایه زور تبیین می‌نماید و مالکیت یا زر را زائیده برتری زور می‌داند.»

او معتقد بود که «علت اینکه هابیل قابیل را می‌کشد در مرحله زور است و در مرحله دوم مالکیت». فراموش نکنیم که شریعتی «هابیل نماینده جامعه دامپروری می‌دانست و قابیل نماینده جامعه کشاورزی». البته او این موضوع را از داستان‌های اسطوره‌ای هابیل و قابیل برداشت کرده بود چرا که هابیل در قربانگاه با خداوند بهترین شتر خودش را می‌آورد اما قابیل یک دسته علف خشک یا خوشه گندم خشک می‌آورد. اینکه آیا قرآن پایه دیالکتیک جوامع انسانی - آنچنانکه شریعتی مطرح می‌کند - برای ما جای سؤال است، اما اینکه دیالکتیک خود انسان «نه جوامع انسانی بر پایه زور تبیین می‌نماید امری مورد توجه می‌باشد». عنایت داشته‌باشیم که «در رویکرد قرآن هرگز جامعه بشری به صورت یک جامعه مطرح نکرده تا تنها یک دیالکتیک برای همه آنها به صورت مساوی تقسیم نماید از نظر قرآن تعدد و تنوع جوامع بشری وسیله‌ای برای شناختن همدیگر می‌باشد که باید در تبیین فلسفه تاریخ بشر به آن توجه بشود.»

باری، آنچه فوقاً در این رابطه تبیین کردیم همه در خصوص دیالکتیک خاص و مشخص فلسفه تاریخ جامعه ایران بوده است، نه فلسفه همه تاریخ بشر و در چارچوب همین دیالکتیک خاص و مشخص فلسفه تاریخ جامعه ایران بوده است که معتقد «به» تقدم استبداد بر استثمار و استثمار آنچنانکه معلم کبیرمان شریعتی می‌گوید، شدیم.»

دومین اصل دیالکتیک فلسفه تاریخ جامعه بزرگ ایران «تضاد طبقاتی بین طبقه حاکم و توده‌ها یا طبقه محکوم» است، که استثمار، آنچنانکه شریعتی می‌گوید «سنتز تضاد طبقاتی» می‌باشد. آنچنانکه قبلاً هم مطرح کردیم «در جامعه ایران هرگز طبقه به‌عنوان یک موضوع مستقل مانند مغرب‌زمین وجود نداشته‌است، بلکه برعکس از آغاز فلسفه تاریخ ایران زمین این قدرت زور یا استبداد بوده است که بسترساز طبقات در جامعه ایران بوده‌اند» برای مثال در خصوص سرمایه‌داری در ایران برعکس مغرب‌زمین که سرمایه‌داری در بستر دینامیسم خود تاریخ مغرب‌زمین از دل مناسبات گذشته حاصل شده‌است، در جامعه ایران سرمایه‌داری توسط رضا شاه و محمدرضا شاه با تکیه بر سرمایه‌های نفتی و پیوند و وابستگی با سرمایه جهانی حاصل شده‌است و تا قبل از پهلوی این مناسبات زمین‌داری بوده است که بر جامعه ایران حاکم بوده است، علی‌ایحال در تبیین فلسفه تاریخ ایران ما بر این باوریم که:

اولاً «ما نباید فلسفه تاریخ ایران در چارچوب فلسفه عام جهانی یا فلسفه تاریخ مغرب‌زمین به صورت کنکرت و مشخص تبیین نماییم، علت شکست همه گروه‌های مارکسیستی در جامعه ایران در رابطه با تبیین تاریخ جامعه ایران در همین موضوع نهفته‌است» چراکه همه آنها بر این باور بوده و هستند که «فلسفه تاریخ ایران باید در چارچوب ماتریالیسم تاریخی مارکسیسم بر پایه اولویت تضاد طبقاتی تبیین بکنیم». لذا، در همین رابطه همه آنها «به‌علت همین رویکرد انطباقی در تبیین فلسفه تاریخ ایران به بن بست رسیده‌اند و هیچ‌کدام از گروه‌ها و یا افراد مارکسیستی نتوانسته‌اند در چارچوب اولویت تضاد طبقاتی فلسفه تاریخ ایران را تبیین نمایند اگر چه مارکس و انگلس در خصوص دیالکتیک فلسفه تاریخ غرب درست عمل کردند و

به تضاد طبقاتی اولویت داده است.»

حال می‌توانیم در خصوص فلسفه تاریخ شریعتی را این‌چنین فرموله نماییم «استبداد، استثمار استثمار یا زور، زر و تزویر نمایش فلسفه تاریخ جامعه ایران می‌باشد.»

تضاد سوم در خصوص دیالکتیک جامعه ایران یعنی «تضاد سنت و تجدد، یا به‌قول شریعتی تضاد بین استثمار کهنه و استثمار نو می‌باشد» که مولود همان نظام استبدادی و استثماری در بستر تاریخ است که در راستای نهادینه کردن خود در جامعه توسط استثمار کهنه و نو عمل می‌نماید. توجه داشته‌باشیم که استثمار کهنه و نو آنچنانکه معلم کبیرمان شریعتی تبیین و تعریف می‌کند «روبنای سیاسی نظام‌های ظالمانه استبدادی و استثماری می‌باشد که در رأس همه آنها نظام سرمایه‌داری می‌باشد که توسط تجدد در برابر سنت قدیم جامعه تلاش می‌کنند که نظام سرمایه‌داری در هر شکل و صورت آن نهادینه نمایند» فراموش نکنیم که نظام سرمایه‌داری در ایران چه در دوران رژیم کودتایی پهلوی و چه در طول ۴۲ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقه‌داری حاکم یعنی از آغاز تکوین آن الی الان در نتیجه بحران ساختاری که فوقا در باب آن صحبت کردیم پیوسته و علی‌الدوام گرفتار تناقضات درونی بوده است. هر چند که این تناقضات درونی سرمایه در رژیم مطلقه فقه‌داری حاکم بسیار پیچیده‌تر شده است این تناقضات سرمایه‌داری رانتی و نفتی و حکومتی و وابسته کشور ایران خود باعث ناتوانی در بازتولید گسترده، رکود تولید صنعتی، حجم عظیم نقدینگی (به‌طوری که طبقه گفته سعید لیلان اقتصاددان اصلاح‌طلبان حکومتی رژیم مطلقه فقه‌داری حاکم در این شرایط بحرانی هر ساعت چهار صد میلیارد تومان نقدینگی جدید وارد

گردش سرمایه‌داری می‌کند که این مبلغ یک ساعت چاپ اسکناس توسط رژیم مطلقه فقه‌داری حاکم برابری می‌باشد به‌کل بودجه دولت در سال‌های قبل از انقلاب ۵۷) و فرار سرمایه و فرار مغزها، سوداگری و رکود سرمایه‌گذاری در حوزه تولیدات صنعتی و کشاورزی، سیاست‌های ویرانگر زیست محیطی و ورشکستگی بانک‌ها و مؤسسات مالی و از همه مهمتر تورم و گرانی ساعت‌مره و روزمره است که خود دست در جیب مردم کردن حکومت و شیوه دیگری از اخذ مالیات از همه مردم ایران می‌باشد که حاصل همه اینها این شده که رژیم مطلقه فقه‌داری حاکم سال به سال با کسری بودجه بیشتری روبه‌رو بشود که تنها در سال ۱۴۰۱ دولت پادگانی ابراهیم رئیسی (طبق گفته ناصر همتی رئیس اسبق بانک مرکزی) بیش از ۷۹۴ هزار میلیارد تومان کسری بودجه داشته است.

باری، یکی دیگر از خودویژگی‌های انقلاب ۵۷ ضد استبدادی مردم ایران که خود نشان دهنده این است که انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران یک ضرورت تاریخی - اجتماعی بوده است نه یک حادثه تصادفی، «توجه به پروسه تکوین انقلاب ۵۷ می‌باشد» چراکه آنچنانکه فوقا هم اشاره کردیم «انقلاب ۵۷ سنتز یک پروسه اجتماعی، اقتصادی، سیاسی بوده است، نه یک حادثه تصادفی در گذشته» بنابراین از اینجا است که باید بگوییم که "به‌صورت مشخص و کنکرت انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران از سال ۵۴ روند اعتلای کمی خود را شروع کرد» به این ترتیب که سال ۵۴ اوج قدرت سیاسی و اقتصادی محمدرضا شاه بود و مع‌الوصف در این رابطه بود که در اسفندماه سال ۵۳ محمدرضا شاه حزب واحد رستاخیز را تشکیل داد و دو حزب صوری قبلی یعنی حزب ایران نوین و حزب به‌اصطلاح مردم را منحل کرد و علناً او در اسفند سال ۱۳۵۳ از

خود رسیده بود. مع الوصف، بدین ترتیب بود که در اوایل سال ۵۶ شاه مجبور به تغییر کابینه هویدا شد و هویدا پس از سیزده سال کنار گذاشته شد که البته یک سال بعد به دستور شاه هویدا به زندان افتاد و در سال ۵۸ توسط خلخالی و هادی غفاری در زندان به قتل رسید. آنچنانکه فوقاً هم اشاره کردیم «شرایط عینی انقلابی از اواسط سال ۵۵ با شورش حاشیه‌نشینان شروع گردید که از شهریور ۵۷ جامعه ایران پس از کشتار ۱۷ شهریور ۵۷ همراه با اعتصاب سراسری کارمندان و کارگران ایران تحت هژمونی کارگران شرکت نفت وارد وضعیت انقلابی شد» بنابراین طبیعی است که «برای فهم ضرورت تکوین انقلاب قبل از هر چیز باید شرایط اجتماعی-تاریخی جامعه ایران را تحلیل کنیم، بدون تحلیل آن امکان تحلیل ضرورت تاریخی جامعه ایران وجود ندارد.»

نکته مهم دیگری که در این رابطه باید در نظر بگیریم «شکل‌بندی تکوین پروسه انقلاب ۵۷ است که صورت دینامیک و تکوین یافته از پایین داشته است نه به صورت استاتیک تزریق شده از بالا مانند انقلاب سفید شاه - کندی در سال‌های ۴۱ - ۴۲ که البته آن هم شکست خورد». علی‌ایحال، از اینجاست که در خصوص انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷، لازم است که بگوییم «مبارزه مردم ایران از پایین از سال ۵۶ آغاز شد اما این مبارزه در سال ۵۶ صورت فراگیر و همگانی نداشت یکسال طول کشید تا اعتصاب عمومی و سراسری اعم از کارمندان، معلمان، کارگزاران، دانشجویان و دانش‌آموزان صورت عمومی و سراسری پیدا کرد.»

عنایت داشته‌باشیم که «بحران‌های عظیم اقتصادی در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران عامل استارت اولیه موتور به حرکت در آوردن جامعه به صورت

مردم ایران خواست «یا به حزب رستاخیز بپیوندند و یا بیایند پاسپورت بگیرند و از کشور ایران خارج بشوید» البته این دعوت دیکتاتور که اگر حزب رستاخیز قبول نداشتند باید پاسپورت بگیرند و از ایران خارج شود یک دعوت صوری در نگاه جهانیان بود چرا که واقعیت دعوت شاه در اسفند ۵۳ این بود یا به حزب رستاخیز بپیوندید و یا اینکه زندان‌های سیاسی قرون وسطایی شاه در انتظار شما خواهد بود. قابل توجه کسانی که از زندان‌های سیاسی شاه خبر ندارند اینکه بدون هیچ تردید دو سال ۵۳ و ۵۴ اوج شکنجه‌های و سرکوب و اختناق و اعدام‌های سیاسی رژیم کودتایی پهلوی (بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲) بود. علی‌ایحال در این رابطه است که باید تأکید کنیم که «رژیم کودتایی شاه از نیمه دوم سال ۵۳ تیر خلاص به خودش زد و به موازات همین خودسری شاه در عرصه سیاسی و نظامی و اقتصادی بود که درست یک سال بعد از اوج گیری دیکتاتوری شاه بود که در سال‌های ۵۴ و ۵۵ اوج بحران اقتصادی جامعه ایران را فرا گرفت.»

توجه داشته‌باشیم که «انقلاب وقتی رخ می‌دهد که نیاز تاریخی یک جامعه باشد نه یک حادثه تصادفی» بنابراین در فرموله کردن شرایط عینی انقلابی (نه شرایط ذهنی انقلابی) سال ۵۵ می‌توانیم بگوییم که:

الف - رژیم شاه در سال ۵۵ در اوج اقتدار سیاسی - اقتصادی بود چراکه قیمت نفت به یک‌باره در فرایند پسا جنگ اعراب و اسرائیل چندین برابر شد.

ب - رژیم شاه در اوج دیکتاتوری خود در طول ۳۵ سال گذشته بود.

ج - تضاد بین پایینی‌های جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران با بالائی‌های قدرت در سال ۵۵ به اوج

فراگیر و ترکیبی خیزشی و جنبشی دینامیک تکوین یافته از پایین می‌باشد». یادآوری می‌کنیم که «در جامعه بحران زده تمامی بحران‌های سیاسی و اجتماعی و غیره در ادامه بحران اقتصادی هستند، معنای دیگر این حرف آن است که بدون بحران فراگیر اقتصادی هرگز امکان اعتلای جنبش‌های اجتماعی در راستای سرنگونی حاکمیت به صورت دینامیک وجود ندارد» یا به عبارت دیگر هرگز «هیچ جریانی نمی‌تواند از ضرورت تاریخی - اجتماعی تکوین خود از طریق برون‌ی به صورت ذهنی تحلیل کند». «لازمه تبیین ضرورت تاریخی تکوین هر حادثه عظیم اجتماعی تکیه بر دیالکتیک شرایط عینی و شرایط ذهنی می‌باشد». در خصوص انقلاب ضد استبدادی ۵۷:

اولاً «انقلاب ۵۷ مثل هر انقلاب دیگری یک پدیده عینی و اجتماعی بود به این معنی که انقلاب ۵۷ بنا بر تصمیم‌گیری فردی یا فراخوان حزبی و غیره اتفاق نیفتاده همه انقلاب از عمیق‌ترین مسائل اجتماعی سر بلند می‌کنند.»

ثانیاً «در انقلاب‌ها یک جامعه که توان تحمل شرایط را ندارد، قیام می‌کند نه یک طبقه (آنچنانکه کارل مارکس می‌گوید) و نه یک حزب» (آنچنانکه لنین مطرح می‌کند).

ثالثاً در «انقلاب‌ها وقتی که جامعه حرکت می‌کند هر گروه از جامعه بر پایه مکانیزم و استراتژی که برایش ممکن است وارد انقلاب می‌شود» برای مثال در انقلاب ۵۷ شاهد بودیم که گروه‌های مختلف اجتماعی جامعه ایران به خصوص در فرایند پسا ۱۷ شهریور ۵۷ که فرایند شرایط انقلابی در جامعه ایران تحقق پیدا کرد هر گروه خاص اجتماعی بر پایه استراتژی خاص خودش وارد انقلاب شدند، کارگران تحت هژمونی کارگران صنعت نفت توسط

استراتژی اعتصابی وارد انقلاب شدند همچنین طبقه متوسط شهری یا اقشار میانی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران همراه با حاشیه‌نشینان شهری از طریق جنبش خیابانی وارد انقلاب شدند و باز دیگر گروه‌های اجتماعی بر حسب شرایط خاص استراتژی اعتراض خود را از سر گرفتند، البته این موضوع در خصوص استراتژی اصلاح‌طلبان یا تحول‌خواهان رفرمیستی این‌چنین نیست چراکه در استراتژی اصلاح‌طلبان یا تحول‌خواهان رفرمیستی حرکت از قبل توسط این جریان‌ها یا افراد خاص برنامه‌ریزی شده و استراتژی آنها مدون شده و از بعد از مدون شدن استراتژی است که فراخوان داده می‌شود.

رابعاً «انقلاب‌ها یک ضرورت عینی و نیاز اجتماعی است» لذا در این رابطه است که باید بگوییم: «انقلاب می‌شود نه اینکه انقلاب‌ها می‌کنند.»

خامساً در خصوص انقلاب و یا انقلاب‌ها «وقتی که شرایط عینی آن فراهم باشد، انقلاب به‌عنوان یک پدیده عینی و اجتماعی شکل گرفت» دیگر نمی‌توان توسط جریان‌ها و یا حاکمیت از انقلاب‌ها جلوگیری کرد. تا قبل از ظهور سونامی انقلاب امکان دست اندازی از طریق بالا در مسیر انقلاب وجود دارد اما «با ظهور انقلاب تنها از مسیر حرکت انقلاب می‌توان آن را به انحراف کشانید، یعنی همان کاری که خمینی در جریان انقلاب ۵۷ کرد.»

سادساً «انقلاب ۵۷ یک ضرورت اجتماعی بود که بر پایه شرایط عینی آن زمان جامعه ایران مادیت پیدا کرده است و لذا هیچ جریانی و فردی نمی‌تواند مدعی شود که ما یا من انقلاب ۵۷ را ایجاد کرده‌ایم، بلکه برعکس باید بگوییم همه انقلاب ۵۷ به صورت ضروری حاصل شده است.» ●

پایان

اما رژیم مطلقه فقهاتی در خصوص بازسازی موجودیتش تلاش می‌کند تا پس از شکست پروژه یکدست کردن قدرت خامنه‌ای با بسترسازی در انتخابات یازدهم اسفندماه ۱۴۰۲ (مجلس دوازدهم) شرایط برای ورود بخشی از اصلاح‌طلبان حکومتی از حزب سازندگی دست‌ساز اکبر هاشم رفسنجانی تا ته مانده جریان دست‌ساز سید محمد خاتمی فراهم نماید. تا بدین وسیله بتوانند «علاوه بر به محاق کشیدن جریان میر حسین موسوی به خاطر پلاتفرم جدیدش نسبت به چالش کشیدن قانون اساسی و ولایت فقیه رژیم بتوانند بخشی از طبقه متوسط شهری که هنوز از اصلاح‌طلبان حکومتی حمایت می‌کنند، به خود جذب نمایند.»

درس ششم - درس ششم از سلسله درس‌های تازه‌ای که از بازشناسی ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ برای ما قابل فهم است اینکه «ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ توانست همزمان در مبارزه درازمدت خود سه مؤلفه استبداد

از آنجائیکه ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ در چارچوب مبارزه ضد سیستم تو در توی آپارتایدی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و تکیه بر شعار «زن، زندگی، آزادی» و شعار «حق آزادی در انتخاب پوشش» و شعار «برابری حقوق زن و مرد در همه عرصه‌ها» «بیش از همه به دنبال به چالش کشیدن هژمونی ایدئولوژیکی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بوده‌اند». مع الوصف می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که «این ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی در مقایسه با دیگر حرکت‌های خیزشی و جنبشی سه دهه گذشته تنها حرکتی بوده است که توانسته است هژمونی ایدئولوژیکی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و در ادامه آن مشروعیت و موجودیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را به چالش بکشد» زیرا حرکت‌های جنبشی و خیزشی گذشته (حتی جنبش سبز هم) نتوانستند هژمونی ایدئولوژیکی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را به چالش بکشند معنای دیگر این حرف این است که «شعار حق آزادی انتخاب در پوشش برای همه زنان ایران و مهمتر از آن برابری حقوق زن و مرد در همه عرصه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، حقوقی و غیره که توسط کنش‌گران ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی مطرح می‌شد پیش از همه عامل به چالش کشیدن هژمونی ایدئولوژیکی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد.»

لذا به همین دلیل است که بزرگترین بحرانی که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم از بعد از سرکوب ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ با آن روبروست «بحران مشروعیت» و در ادامه آن «بحران موجودیت» است که هر دو مولود به چالش کشیده شدن هژمونی ایدئولوژیکی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم توسط کنش‌گران ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ است. علی‌ایحال به همین دلیل است که رژیم مطلقه فقهاتی در این شرایط با سرمایه‌گذاری عظیم و نجومی در جهت توسعه اسلام فقهاتی، اسلام زیارتی و اسلام مداحی‌گری تلاش می‌کند تا بتواند بحران مشروعیت خودش را به صورت موضعی در نظر همان پنج درصد پایه اجتماعی خودش بازسازی و بازتولید نماید.

رژیم مطلقه فقهاتی را به چالش بکشند». لازم به ذکر است که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در ۴۴ سال گذشته عمر خود در چارچوب حاکمیت توتالیتریسم خود بر جامعه بزرگ ایران سه نوع استبداد بر جامعه ایران تحمیل کنند:

۱ - استبداد سیاسی.

۲ - استبداد مدنی.

۳ - استبداد دینی که از این بابت استبداد رژیم مطلقه فقهاتی بر جامعه ایران در مقایسه با رژیم‌های مستبد گذشته یک استثناء می‌باشد. چرا که «رژیم‌های مستبد در تاریخ ایران تا قبل از رژیم مطلقه فقهاتی حاکم فقط به صورت تک مؤلفه‌ای یعنی بر پایه استبداد سیاسی بوده‌اند»، اما از بعد از سقوط رژیم کودتائی و مستبد پهلوی در سال ۵۷ و جایگزینی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم توسط خمینی و حواریونش بود که «استبداد رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به صورت سه مؤلفه‌ای یعنی استبداد سیاسی و استبداد دینی و استبداد مدنی در آمد». علی هذا از اینجا بود که «هیولای سه مؤلفه‌ای استبداد در طول ۴۴ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم صورت توتالیتریسمی پیدا کرد»؛ و در مقایسه استبداد رژیم مطلقه فقهاتی با رژیم‌های مستبد

سیاسی دیگر در جهان و مقایسه استبداد رژیم مطلقه فقهاتی با دیگر رژیم‌های مستبد گذشته تاریخ ایران «وجه تمایز رژیم مطلقه فقهاتی در این رابطه باید بر پایه دو مؤلفه استبداد مدنی و استبداد دینی تحلیل کرد».

به عنوان مثال مشخص «در مقایسه بین استبداد رژیم مطلقه فقهاتی حاکم با استبداد رژیم کودتائی و مستبد پهلوی بازهم باید بر همین دو مؤلفه استبداد مدنی و استبداد

دینی تکیه بکنیم»، چرا که به لحاظ «استبداد سیاسی هر دو رژیم پهلوی و رژیم مطلقه فقهاتی اشتراک وجه دارند» اما آنچه «استبداد رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را نسبت به استبداد رژیم کودتائی و مستبد پهلوی خشن‌تر کرده است همین هیولای استبداد دینی و استبداد مدنی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد». مع هذا به همین دلیل است که مبارزه ضد استبدادی ابرحرکت اعتراضی ۱۴۰۱ در مقایسه با مبارزه ضد استبدادی دیگر حرکت‌های خیزشی و جنبشی سه دهه گذشته (از نهم خرداد ۱۳۷۱ الی آبان) جامعه بزرگ ایران از «یک تمایز برجسته برخوردار می‌باشد و آن اینکه در ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ کنش‌گران در مبارزه ضد استبدادی خود سه مؤلفه استبداد رژیم مطلقه فقهاتی حاکم همزمان به چالش کشیدند نه تنها مؤلفه سیاسی آن؛ و در چارچوب شعار «زن، زندگی، آزادی» که مانیفست ابرحرکت اعتراض ملی ۱۴۰۱ می‌باشد از یک طرف با تکیه بر «حق آزادی انتخاب در پوشش برای زنان ایرانی» و شعار «برابری حقوق زن و مرد در همه عرصه‌ها» عمود خیمه اسلام فقهاتی یا استبداد دینی حاکم را به چالش کشیدند و از طرف دیگر «با تکیه بر زندگی فارغ از استبداد مدنی استبداد مدنی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را به چالش کشیدند و همچنین

ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱

توانست همزمان در مبارزه درازمدت خود سه مؤلفه استبداد رژیم مطلقه فقهاتی را به چالش بکشند». لازم به ذکر است که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در ۴۴ سال گذشته عمر خود در چارچوب حاکمیت توتالیتریسم خود بر جامعه بزرگ ایران سه نوع استبداد بر جامعه ایران تحمیل کنند:

استبداد سیاسی. استبداد مدنی. استبداد دینی

با تکیه بر آزادی در جامعه بزرگ ایران استبداد دینی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را به چالش کشیدند.»

لازم به ذکر است که در یک نگاه کلی دستاوردهای ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد:

الف - دستاوردهای ضد استبدادی آن مبارزه.

ب - دستاوردهای ضد آپارتایدی آن مبارزه.

ج - دستاوردهای فمینیستی آن مبارزه.

در خصوص «دستاوردهای ضد استبدادی آن مبارزه آنچنانکه اشاره کردیم ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ مهم‌ترین دستاوردی که در خصوص مبارزه ضد استبدادی برای جامعه بزرگ ایران به همراه داشته است بازتعریف میدانی شکل و تعریف مبارزه ضد استبدادی بود». به این تعریف که در فرایند ماقبل ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ مبارزه ضد استبدادی با رژیم مطلقه فقهاتی توسط کنش‌گران خیزشی و جنبشی (حتی کنش‌گران جنبش سبز) تنها «مبارزه با استبداد سیاسی»

رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بود اما ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ برای اولین بار در عرصه حرکت‌های اعتراضی خیزشی و جنبشی در سه دهه گذشته (از نهم خرداد ۱۳۷۱ الی آلان) «دامنه مبارزه ضد استبدادی با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم گسترش داد و سه مؤلفه استبداد سیاسی، استبداد دینی و استبداد مدنی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را به چالش کشیدند.»

مهم‌تر از آن اینکه «ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ مبارزه ضد سیستم تو در توی آپارتایدی رژیم مطلقه فقهاتی

حاکم را هم در چارچوب مبارزه ضد استبدادی با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تعریف نمودند» و البته از آنجائیکه در مبارزه ضد آپارتایدی کنش‌گران ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ مؤلفه آپارتاید جنسیتی رژیم مطلقه فقهاتی را پررنگ و عمده کرده بودند لذا با شعار «حق آزادی انتخاب در پوشش برای هم زنان ایران جوهر مبارزه ضد آپارتاید جنسیتی با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را در چارچوب دموکراسی اجتماعی تعریف کردند»؛ و خود این امر باعث گردید که «وجه فمینیستی مبارزه ضد آپارتاید جنسیتی هم توسط تساوی حقوق زن و مرد در همه عرصه‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و غیره تعریف کنند»؛ که ماحصل همه آنها این گردید که «بزرگ‌ترین مشخصه ابرحرکت اعتراض ملی ۱۴۰۱ مشخصه ضد استبدادی آن مبارزه بشود.»

به همین دلیل است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در سلسله تحلیل خود از آن ابرحرکت اعتراض ملی که در شش شماره نشر مستضعفین ایران (از شماره ۱۵۹ تا ۱۶۴) منتشر گردید «از همان آغاز

«ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبداد ۱۴۰۱ به

ما آموخت که مبارزه ضد استبدادی با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم چه در وجه سلبی آن و چه در وجه ایجابی آن باید سه مؤلفه‌ای باشد». معنای دیگر این حرف آن است که «در مبارزه سلبی ضد استبدادی با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم باید سه مؤلفه استبداد دینی، استبداد مدنی و استبداد سیاسی همزمان به چالش کشیده شود». مع الوصف «اگر تنها یک وجه استبداد حاکم (خواه استبداد سیاسی، خواه استبداد دینی و خواه استبداد مدنی) به چالش کشیده شود، استبداد رژیم مطلقه فقهاتی توان بازتولید پیدا می‌کند»

شروع آن ابرحرکت اعتراضی با خصلت و عنوان ضد استبدادی آن تعریف کرد». هر چند که تمامی جریان‌های سیاسی داخل و خارج کشور از راست راست تا چپ چپ از آغاز الی الان آن ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی مردم ایران را با عنوان‌های مختلف «انقلاب ژینا» و یا «جنبش انقلابی ژینا» و غیره تعریف کردند.

یعنی از نگاه آنها این ابرحرکت اعتراضی (به قول آنها این «انقلاب») بر پایه انتقام‌گیری از قتل حکومتی مهسا (ژینا) امینی بوده است اما از «نگاه جنبش پیشگامان مستضعفین ایران قتل مهسا (ژینا) امینی تنها یک جرقه بر انبار باروت شرایط عینی استبدادزده جامعه بزرگ ایران بوده است نه چیزی بیشتر از آن» که البته این انفجار انبار باروت باعث اعتلای بزرگترین مبارزه ضد استبدادی بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم شد که حاصل نهائی آن به چالش کشیده شدن مشروعیت و موجودیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد، بنابراین در جمع‌بندی خود نسبت به درس ششم (از سلسله درس‌های تازه‌ای که از بازشناسی ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱) می‌توانیم بگوئیم که ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ به ما آموخت که «در مبارزه با استبداد رژیم مطلقه فقهاتی حاکم علاوه بر اینکه مبارزه ضد استبدادی ما باید صورت دو مؤلفه‌ای سلبی و ایجابی داشته باشد» و هرگز نباید تنها بر تک مؤلفه سلبی ضد استبدادی صرف تکیه کنیم «بلکه به موازات مبارزه سلبی با استبداد حاکم باید از آلترناتیو دموکراسی (به معنای وجه ایجابی این مبارزه ضد استبدادی) تکیه بشود»؛ و گر نه اگر مانند سال ۵۷ «مبارزه ضد استبدادی فقط جنبه سلبی داشته باشد و دموکراسی به عنوان مؤلفه ایجابی آن مطرح نشود آلترناتیو ایجابی در مبارزه ضد استبدادی رژیم کودتائی و مستبد پهلوی به صورت هیولای ولایت فقیه ظاهر می‌شود».

همچنین در این رابطه «ابحرکت اعتراض ملی ضد استبداد ۱۴۰۱ به ما آموخت که مبارزه ضد استبدادی با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم چه در وجه سلبی آن و چه در وجه ایجابی آن باید سه مؤلفه‌ای باشد». معنای دیگر این حرف آن است که «در مبارزه سلبی ضد استبدادی با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم باید سه مؤلفه استبداد دینی، استبداد مدنی و استبداد سیاسی همزمان به چالش کشیده شود». مع الوصف «اگر تنها یک وجه استبداد حاکم (خواه استبداد سیاسی، خواه استبداد دینی و خواه استبداد مدنی) به چالش کشیده شود، استبداد رژیم مطلقه فقهاتی توان بازتولید پیدا می‌کند». همچنین «در عرصه ایجابی دموکراسی مورد نظر باید به صورت سه مؤلفه‌ای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی بتواند به توزیع عادلانه و اجتماعی و دموکراتیک قدرت و ثروت و اطلاعات دست پیدا کند».

یادآوری می‌کنیم که «دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای مورد ادعای جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۷ سال گذشته (چه در فاز عمودی یا سازمانی آرمان مستضعفین ایران و چه در فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین ایران) در عرصه سلبی آن از آغاز با تاسی از اندیشه‌های معلم کبیرمان شریعتی به دنبال به چالش کشیدن سه مؤلفه استبداد («سیاسی و مدنی و دینی» یا «زر و زور و تزویر») رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بوده‌ایم» و «در عرصه ایجابی هم باز با تاسی از اندیشه‌های معلم کبیرمان شریعتی به دنبال جایگزین کردن آگاهی، آزادی و برابری یا دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای یا توزیع عادلانه و اجتماعی و دموکراتیک قدرت و ثروت و اطلاعات بوده‌ایم».

پایان

مبانی گفتمان جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، در ۴۷ سال گذشته در دو فرایند «حیات درونی و برونی آن»

(چه در فاز عمودی یا سازمانی آرمان مستضعفین ایران و چه در فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین ایران)

که حرف‌های‌شان برای جامعه اهمیت دارند نه برای غیر از آن.

ک - پیشگامان باید بتوانند در این شرایط «از خون حسین در عاشورا بستری جهت ایجاد انگیزه و امید به حرکت سیاسی - اجتماعی برای مردم ایران بکنند و این کاری بس بزرگ و سخت دشوار است» چراکه در این شرایط رژیم مطلقه فقاقت حاکم با تمام امکاناتش تلاش می‌کند تا از خود حسین و کربلا و اسلام زیارتی تریاکی برای کسب مشروعیت نداشتند این رژیم بسازد، آن چنانکه ۴۴ سال است با خرج هزاران هزار میلیارد تومان از سرمایه‌های

ح - برای پیشگامان «خدا و وجود خارج را نباید توسط علم و فلسفه اثبات کرد» به عبارت دیگر برای پیشگامان «خدا و وجود جهان خارج باید بدیع فرض شود نه اینکه با علم و فلسفه بخواهیم به اثبات جهان خارج و خداوند بپردازیم». عنایت داشته باشیم که «نه با فلسفه و نه با علم هرگز و هرگز بشر نمی‌تواند به اثبات جهان خارج خود و خداوند دست پیدا کند» بنابراین پیشگامان «هرگز نباید با سلاح علم و فلسفه به اثبات جهان و خداوند بپردازند» بلکه آنها باید فقط و فقط توسط «تجربه دینی» (نه تجربه حسی و نه تجربه صوفیانه) به فهم جهان خارج و خداوند دست پیدا کنند. از نظر پیشگامان در عرصه تجربه دینی (نه تجربه حسی و نه تجربه صوفیانه) پیچیده‌ترین مکانیزم‌ها «مکانیزم وحی» است، چرا که پیشگامان تنها می‌توانند «از طریق تجربه دینی وحی جهان خارج و خداوند را تبیین نمایند، نه از طریق تجربه حسی و نه از طریق صوفیانه».

پیشگامان تنها با خداوند «به‌عنوان یک واقعیت در جهان» است که می‌توانند «با خدای فلاسفه و خدای فقیهان و خدای صوفیان مرزبندی کنند» و تنها با خداوند به صورت یک واقعیت در جهان است که پیشگامان می‌توانند از دایره تبیین «موجود» به دایره تبیین «وجود» خارج از دایره «وحدت وجود» (آن چنانکه معلم کبیرمان

علامه محمد اقبال لاهوری فهم می‌کند) دست پیدا کنند؛ و با «وجود، موجود را تجربه نمایند، نه با موجود، وجود را»؛ و باز تنها «با این خداوند است که پیشگامان می‌توانند، وقتی که ایمان به چنین خداوندی وارد آگاهی جامعه بکنند تحول عظیم خودآگاهی وجودی ایجاد نمایند».

ی - علت اینکه پیشگامان دوست دارند که «مردم حرف‌های‌شان را بفهمند به این دلیل است که پیشگامان بر این باورند

از نظر پیشگامان «خیزش بی‌سر و خودبه‌خود و اتمیزه گرسنگان هیچ مسئله‌ای را حل نمی‌کند تنها شرایط برای موج‌سواری خارج‌نشین‌های طالب قدرت از بالای سر مردم ایران باز می‌کند» و باز در همین رابطه است که پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۴ سال گذشته، «نه طرفدار تحریم‌های اقتصادی کشورهای متروپل سرمایه‌داری بوده‌اند و نه طرفدار حمله نظامی کشورهای امپریالیستی به کشور ایران هستند».

مردم نگون‌بخت ایران رژیم مطلقه فقاقت حاکم به‌دنبال این هدف باطل خود می‌باشد.

ل - پیشگامان پیوسته بر این باورند که «جنبش‌های مطالباتی باید مستقل از جناح‌های درونی قدرت و حاکمیت و مستقل از جریان‌های سیاسی (تابع کسب قدرت سیاسی از بالای سر مردم ایران و برای جریان خاص خود) باشند». از نظر جنبش پیشگامان مستضعفین ایران «جنبش‌های مطالباتی و جنبش‌های اجتماعی و جنبش‌های سیاسی تنها با طرح مطالبات سراسری می‌توانند فراگیر بشوند».

م - از نظر پیشگامان «رادیکالیسم زمانی است که ریشه‌های درد جامعه توسط پیشگامان به چالش کشیده شود» به عبارت دیگر از نظر پیشگامان رادیکالیسم هیچ ربطی به شیوه مبارزه ندارد، بنابراین برخوردهای قهرآمیز و آنتاگونیستی که خارج‌نشین‌ها به‌عنوان شیوه رادیکالیسم مطرح می‌کنند امری اشتباهی می‌باشد.

ن - پیشگامان «جوهر انقلاب را از طریق سرنگونی قدرت سیاسی حاکم تعریف نمی‌کنند، بلکه برعکس از نظر پیشگامان جوهر انقلاب تنها بر پایه تحول عظیم ساختاری اجتماعی توسط تحول فرهنگی تعریف می‌نمایند».

ع - وظیفه فوری جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در تندپیچ امروز حرکت جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران در عرصه استراتژی و تاکتیک عبارتند از «آگاهی‌بخشی بر پایه آگاهی‌یابی، گفتمان‌سازی، تئوری‌سازی، سازمان‌یابی و راهبری (نه رهبری) کنش‌گران حرکت‌های مطالبه‌گری و اعتراضی و سیاسی اعم از جنبشی و خیزشی مردم ایران و بر کشیدن مستضعفان (بالنده جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران) و رهایی آنان از ستم ستم‌گران برای

نفی استبداد، استثمار، استعمار، استحمار و در یک کلمه استضعاف و تحقق آزادی و دموکراسی و عدالت و استقلال و آگاهی و کرامت حقوق انسانی ایرانی می‌باشد».

ص - پیشگامان بر این باورند که «با مبارزه طبقاتی کلاسیک (که مارکس و پیروانش مطرح می‌کنند) امروز نمی‌توانیم هیچ‌کدام از حرکت‌های خیزشی و جنبشی مردم ایران (مثل جنبش سبز و خیزش دی‌ماه ۹۶ و خیزش آبان‌ماه ۹۸ و ابرحرکت ترکیبی خیزشی - جنبشی ۱۴۰۱) تحلیل بکنیم».

ف - از نظر پیشگامان مستضعفین ایران، در جنبش‌های مدنی همیشه «طبقه متوسط شهری» جایگاه محوری دارند، اما در خیزش‌های معیشتی همیشه «حاشیه تولید» نقش محوری دارند.

س - از نظر پیشگامان مستضعفین ایران، در ۴۷ سال گذشته «انقلاب فقط و فقط مردم می‌کنند، نه احزاب و نه طبقه و نه نخبگان».

ق - از نظر پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۷ سال گذشته «هیچ جنبشی در ایران به موفقیت نرسیده و نمی‌رسد مگر اینکه بتواند مطالبات خودشان را در سطح جامعه ایران مطرح نمایند».

ر - پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۷ سال گذشته بر این باور بوده‌اند که «پیشگامان باید چشمشان به آرمان‌ها باشد، اما پاهایشان باید در واقعیت قرار داشته‌باشد».

ش - پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۷ سال گذشته، در برابر دو استراتژی «آگاهی‌بخش و کسب قدرت سیاسی» حرکت تحول‌خواهانه جامعه بزرگ ایران در ۱۵۰ سال گذشته نشان داده‌اند که «با استراتژی کسب قدرت سیاسی از بالا هرگز

پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۷ سال گذشته، در برابر دو استراتژی «آگاهی‌بخش و کسب قدرت سیاسی» حرکت تحول‌خواهانه جامعه بزرگ ایران در ۵۱ سال گذشته نشان داده‌اند که «با استراتژی کسب قدرت سیاسی از بالا هرگز نمی‌توان جامعه ایران را به جلو برد» بنابراین در این رابطه است که پیشگامان هرگز «طرفدار خیزش‌های خودبه‌خود و بی‌سر و اتمیزه گرسنگان نبوده‌اند» بلکه برعکس «پیوسته و علی‌الدوام طرفدار تحول آگاهانه جامعه و گروه‌های مختلف اجتماعی اعم از جنبشی و خیزشی بوده‌اند.»

دوم - اصالت آگاهی در دیسکورس پیشگامان، «یک آگاهی مجرد و انتزاعی و ذهنی روشنفکرانه نیست» بلکه برعکس در دیسکورس پیشگامان مستضعفین ایران «آگاهی باید صورت کنکرت و مشخص داشته‌باشد که از متن واقعیت‌های مشخص زندگی گروه‌های مختلف اجتماعی تکوین پیدا می‌کنند.»

سوم - اصالت آگاهی در بستر استراتژی پیشگام «موتور کوچکی است» که می‌تواند «موتور بزرگ را» به حرکت درآورد.

چهارم - پیشگامان مستضعفین ایران باید عنایت داشته‌باشند که «استراتژی آگاهی‌بخش برعکس استراتژی کسب قدرت سیاسی، راهی طولانی می‌باشد، البته همین طولانی بودن مسیر خود برای جنبش پیشگامان مستضعفین ایران آفت‌زا می‌باشد.»

پنجم - پیشگامان مستضعفین ایران بر این باورند که در استراتژی آگاهی‌بخش، «باید باور مردم در عرصه‌های اعتقادی و سیاسی و اجتماعی تغییر داد»؛ و از این طرح است که باید بگوییم وظیفه پیشگامان مستضعفین ایران «بالا بردن خودآگاهی اعتقادی و سیاسی و اجتماعی در چارچوب رویکرد دوگانه سلبی و ایجابی می‌باشد.» ●

ادامه دارد

نمی‌توان جامعه ایران را به جلو برد» بنابراین در این رابطه است که پیشگامان هرگز «طرفدار خیزش‌های خودبه‌خود و بی‌سر و اتمیزه گرسنگان نبوده‌اند» بلکه برعکس «پیوسته و علی‌الدوام طرفدار تحول آگاهانه جامعه و گروه‌های مختلف اجتماعی اعم از جنبشی و خیزشی بوده‌اند.»

از نظر پیشگامان «خیزش بی‌سر و خودبه‌خود و اتمیزه گرسنگان هیچ مسئله‌ای را حل نمی‌کند تنها شرایط برای موج‌سواری خارج‌نشین‌های طالب قدرت از بالای سر مردم ایران باز می‌کند» و باز در همین رابطه است که پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۴ سال گذشته، «نه طرفدار تحریم‌های اقتصادی کشورهای متروپل سرمایه‌داری بوده‌اند و نه طرفدار حمله نظامی کشورهای امپریالیستی به کشور ایران هستند.»

ت - پیشگامان مستضعفین ایران در چارچوب استراتژی آگاهی‌بخش بر این باورند که:

یکم - در تحلیل نهایی «آگاهی و خودآگاهی یا شرایط ذهنی، بر سیاست و اقتصاد اولویت دارد.»

پیوند پیدا کنند با روشنفکران دستگاه ایدئولوژیک حزب - دولت حاکم پیوند پیدا کردند، در نتیجه همین امر باعث گردید که آن نیرویی به‌عنوان موتور دو پروژه پروسترویکا و گلاسنوست بشوند که اعتقادی به دموکراسی در سه مؤلفه دموکراسی سیاسی و دموکراسی اجتماعی و دموکراسی اجتماعی نداشتند» به‌عبارتی بهتر، «معماران دو پروژه فوق می‌خواستند به اصلاحات سیاسی و اقتصادی (بدون فعال شدن گروه‌های اجتماعی در بستر شوراها و جنبش‌های دینامیک تنها با فعال کردن روشنفکران) دست پیدا کنند که البته شکست خوردند.»

ج - «شکست و بن بست پلات فرم پروست ریکا به‌علاوه گلاسنوست که در سال ۱۹۸۵ توسط گورباچف اعلام شد و با کودتای ۱۹ اوت ۱۹۹۱ یلتسین به پایان رسید، نشان داد که جامعه شوروی و روسیه تنها توسط اصلاحات جامع دموکراتیک سیاسی و اقتصادی و اجتماعی می‌تواند به‌صورت همه جانبه دچار تحول تکوین یافته از پایین بشود.»

د - «پلتفرم دو مؤلفه‌ای اصلاحات اقتصادی و اصلاحات سیاسی یا پروسترویکا و گلاسنوست نشان

باری، در این رابطه لازم است که عنایت داشته باشیم که «دموکراتیزاسیون سیاسی با دموکراتیزاسیون اقتصادی و توزیع عادلانه و اجتماعی و قدرت اقتصادی و قدرت اطلاعات به‌صورت علی السویه برای همه شهروندان جامعه بزرگ ایران منافاتی با هم ندارند». قابل ذکر است که «در عرصه توزیع دموکراتیک سه مؤلفه قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت اطلاعات، بی‌تردید این عمل توسط دموکراسی مشارکتی و مستقیم با به میدان آوردن تمامی گروه‌های اجتماعی جامعه بزرگ ایران قابل انجام می‌باشد». برای فهم جایگاه اهمیت این موضوع به‌عنوان نمونه و مثال می‌توانیم به انجام ناقص و انحرافی دو پروژه پروسترویکا (اصلاحات اقتصادی) و گلاسنوست (اصلاحات سیاسی) در شوروی سابق که توسط گورباچف از سال ۱۹۸۵ شروع شد و در سال ۱۹۹۱ توسط کودتای یلتسین به پایان رسید، اشاره بکنیم. اشکال و ضعف و علل شکست و بن‌بست و انحراف این پروژه دو مؤلفه‌ای گورباچف در این بود که:

الف - «تکیه معماران دو پروژه پروسترویکا (اصلاحات اقتصادی) و گلاسنوست (اصلاحات سیاسی) بر رویکرد از بالا (به‌جای تکوین و ایجاد از پایین) بوده است» به‌عبارت دیگر «عدم اتکا معماران دو پروژه فوق بر دموکراتیزاسیون کردن سه قدرت سیاسی و اقتصادی و اطلاعات بوده است». بی‌تردید، «اگر معماران دو پروژه فوق به‌جای تکیه بر حرکت از بالا و راه حل‌های تکنوکراتیک و لیبرالی، بر دموکراتیزاسیون کردن سه مؤلفه‌ای قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی قدرت اطلاعات تکیه می‌کردند، می‌توانستند (در عرصه پروسه دموکراتیزاسیون کردن) نیروی عظیم اجتماعی دموکراتیک برای توزیع عادلانه و دموکراتیک و اجتماعی قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت اطلاعات (به‌صورت شوراها و فراگیر و سراسری و همگانی و دینامیک و خودجوش و خودرهبر و تکوین یافته از پایین همه شهروندان) بازسازی بکنند.»

ب - معماران دو پروژه فوق «با جایگزین کردن پروژه لیبرالیزاسیون اقتصادی و سیاسی، به‌جای پروژه دموکراتیزاسیون اقتصادی و سیاسی و اطلاعاتی، به‌جای اینکه بتوانند با کنش‌گران اردوگاه کار و زحمت شوروی

داد که بدون تحول فرهنگی و اجتماعی امکان دموکراتیزاسیون یا توزیع سه مؤلفه قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و اطلاعات وجود ندارد.»

ه - عنایت داشته باشیم که «اگرچه هدف اعلام شده گورباچف در سال ۱۹۸۵ از انجام این دو پروژه و پلتفرم، اصلاحات در چارچوب سوسیالیسم بود، اما در تحلیل نهایی این روند به آنجا رسید که لیبرال‌های حاکم پس از کودتای ۱۹ اوت ۱۹۹۱ در روسیه، آنها سوسیالیسم را به‌عنوان یک طاعون برای مردم روسیه تعریف کردند و در اعلامیه مطول کودتاگران ۱۹ اوت ۱۹۹۱ آنها نه‌تنها از سوسیالیسم دفاع نکردند بلکه به عرق ملی روس‌ها متوسل شدند، همان عرق ملی روس‌ها که امروز پوتین در جنگ با اوکراین در عرصه تقسیم باز تقسیم امپریالیستی جهانی بر آن تکیه می‌نماید و این عرق ملی امروز به‌عنوان یک ایدئولوژی در روسیه در آمده است و پوتین و حواریون‌اش تلاش می‌کنند تا توسط این شعار مردم روسیه را حول عمل و نظر خود بسیج نمایند.»

ما می‌گوییم، برای نجات نظام سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جامعه ایران (که در طول ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، باعث گردیده که دست کم بیش از ۶۰ میلیون نفر از جامعه ایران محکوم به فلاکت و اسارت اقتصادی و سیاسی و اجتماعی بشوند و باعث گردیده که در طول عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، کشور ایران با سرعتی شتابنده به‌طرف بربریت تمام‌عیار پیش برود و همچنین باعث گردیده که حتی قابلیت زیست در کشور پهناور ایران غیر ممکن بشود) از آنجایی که مناسبات سرمایه‌داری رانتی و نفتی و وابسته حاکم و فقهاتی (در طول ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) بیش از همه مسئول این وضع انفجار آمیز و فلاکت‌زا می‌باشد و از آنجایی که چهار پنجم جمعیت کشور (در طول ۴۳ سال گذشته

عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) اسیر فلاکت، بهره‌کشی و استبداد سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و مذهبی شده‌اند، جامعه بزرگ ایران در تندپیچ امروز مبارزه رهایی‌بخش خود برای رهایی از استبداد و استثمار و استحمار حاکم راهی و مسیری جز مبارزه سلبی و ایجابی با استبداد و استثمار و استحمار حاکم در چارچوب دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (توزیع عادلانه و دموکراتیک و اجتماعی قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت اطلاعات) بر پایه دموکراسی مستقیم یا دموکراسی مشارکتی توسط شوراهای فراگیر و سراسری و همگانی خودجوش و خودسازمان‌ده و خودرهبر و تکوین یافته از پایین ندارند؛ زیرا تنها در این چارچوب است که «جامعه بزرگ ایران می‌تواند به‌صورت سلبی و ایجابی با جایگزین کردن یک آلترناتیو دموکراتیک، مناسبات سرمایه‌داری رانتی و نفتی و وابسته و فقهاتی حاکم را به چالش بکشند». علت و دلیل این امر آن است که:

اولاً سرمایه‌داری رانتی و نفتی و وابسته و فقهاتی حاکم (که مدت ۴۳ است که در سلطه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد) با گسترش روابط کالایی در تمامی عرصه‌های تولیدی و توزیعی و خدمات و آموزش و بهداشت و درمان و غیره کشور، کل جامعه بزرگ ایران را به‌لحاظ مادی و فرهنگی و غیره به چالش کشیده و تا ورطه فروپاشی همه جانبه فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی و غیره پیش برده است و بحران‌های هزار تویی اقتصادی و زیست محیطی و اجتماعی و سیاسی و غیره بر جامعه نگون‌بخت ایران تحمیل کرده است.

ثانیاً از آنجایی که نظام مالی فاسد و رانتی حاکم (در کادر سرمایه‌داری رانتی و نفتی و وابسته و فقهاتی حاکم) نظامی است که با طرح و نقشه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (در طول ۴۳ سال گذشته عمر این رژیم) به‌سمت اقتصاد کالایی (در راستای منافع بورژوازی

حکومتی از بورژوازی پادگانی تحت سلطه سپاه و بسیج و نیروهای امنیتی تا بورژوازی ولایتی تحت هژمونی روحانیت و بیت و تا بورژوازی بازار تحت هژمونی راست بازار و حزب مؤتلفه و غیره) بوده است تا آنجا که همین امر باعث گردیده که پس از ۴۳ آزادی رقابت و کارایی مکانیزم بازار در اقتصاد کشور به افسانه‌ای رنگ پریده و نخ‌نما تبدیل بشود و توسط تناقضات سرمایه‌داری رانتهی و نفتی و وابسته و فقهاتی حاکم جامعه نگون‌بخت ایران به فلاکت و جهنمی گرفتار بشود که حتی تمدن هزاران ساله ایرانی هم امروز بدل به بربریتی تمام‌عیار بشود و جنبش ضد استبدادی ۱۵۰ ساله گذشته مردم ایران در بحران اجتماعی و سیاسی و هژمونیک گرفتار بشود.

ما می‌گوییم در قرن بیست و یکم و در فرایند پسا‌فروپاشی امپراطوری جهانی مارکسیسم حزب - دولت قرن بیستم و بحران فراگیر نظری و عملی سوسیالیسم طبقه‌ای مارکسی و سوسیالیسم حزبی لنینیستی و غیره، تنها در چارچوب دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (توزیع دموکراتیک و عادلانه و اجتماعی قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت اطلاعات) بر پایه دموکراسی مستقیم یا دموکراسی مشارکتی توسط عضله نیرومند شوراهای فراگیر و همگانی و سراسری خودجوش و خودسازمان‌ده و خودرهبر و دینامیک تکوین یافته از پایین است که می‌تواند با ضعف‌ها و انحرافات ساختاری نظری و عملی سوسیالیسم طبقه‌ای مارکسی تا سوسیالیسم حزبی لنینیستی مقابله ایجابی و سلبی بکند.

ما می‌گوییم در چارچوب دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (توزیع دموکراتیک و عادلانه و اجتماعی، قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت اطلاعات) می‌توانیم با تکیه بر آلترناتیو جامعه‌محور شریعتی حتی به بازسازی نظری و عملی سوسیالیسم طبقه‌ای مارکسی و یا سوسیالیسم حزب - دولت لنینیستی شکست خورده

در ۱۵۰ سال گذشته بپردازیم.

ما می‌گوییم تنها توسط آلترناتیو ایجابی دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (توزیع عادلانه و دموکراتیک و اجتماعی قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت اطلاعات) به‌عنوان برنامه و رویکرد اقتصادی و سیاسی و اجتماعی است که امکان پیوند و نفی جدایی بین سوسیالیسم و دموکراسی یا اندیشه برابری و آزادی در جامعه انسانی به وجود می‌آید، بنابراین در این رابطه بوده است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران (در طول ۴۶ سال گذشته، یعنی از خرداد سال ۱۳۵۵ تا به امروز، چه در فاز عمودی یا سازمانی آرمان مستضعفین ایران و چه در فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین ایران) پیوسته و علی‌الدوام بر این باور بوده است که برای پایان دادن به جدایی سوسیالیسم و دموکراسی (در عرصه پروسه ۱۵۰ ساله حرکت تحول‌خواهانه جامعه ایران) باید در کادر دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (توزیع دموکراتیک و اجتماعی و عادلانه قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت اطلاعات) به‌عنوان یک برنامه و یا یک جنبش و یا یک رویکرد به تجدید سازمان‌یابی جامعه بزرگ ایران توسط شوراهای فراگیر و سراسری و همگانی خودجوش و خودسازمان‌ده و خودرهبر و تکوین یافته از پایین و بر پایه آزادی‌های کامل سیاسی و مداخله‌بی‌واسطه مردم در اداره عمومی جامعه (در چارچوب دموکراسی مستقیم یا دموکراسی مشارکتی) تکیه بکنیم؛ به‌بیان‌دیگر «بدون بازسازی دموکراتیک و عادلانه و اجتماعی قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت اطلاعات امکان پیوند بین آزادی و برابری و یا دموکراسی و سوسیالیست در جامعه ایران وجود ندارد.» ●

ادامه دارد

جنبش زنان ایران در مسیر رهائی

از ستم‌های مضاعف جنسیتی در عرصه‌های مختلف اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، حقوقی - قضائی، توسط مبارزه عدالت‌خواهانه و برابری طلبانه

چه چالش‌هایی پیش روی دارد؟

جامعه زنان ایران، همراه با طرح شعار و مطالبات همین بخش بالائی و میانی هرم اجتماعی جامعه زنان ایران (به جای تکیه محوری بر اردوگاه کار و زحمت زنان یا بخش پائینی هرم اجتماعی جامعه زنان ایران و طرح شعار و مطالبات زنان زحمتکش اعماق جامعه بزرگ ایران) همه و همه باعث گردیده است که در طول بیش از چهار دهه گذشته «قاعده هرم اجتماعی جامعه زنان ایران نسبت به حرکت مطالبه‌محور اجتماعی جنبش زنان ایران (چه شاخه فمینیسم‌های اسلامی باشد و چه شاخه لیبرال فمینیسم‌های پروغرب باشد و چه شاخه سکولار فمینیسم‌ها باشد) بی‌تفاوت گردند» که البته در تحلیل نهائی «بی‌تفاوتی قاعده هرم اجتماعی جامعه زنان ایران از حرکت‌های اعتراضی جنبش زنان، تنها دستاوردی که داشته است، سکتاریست و پراگماتیست و تفرقه و تشتت و پراکندگی در عرصه حرکت‌های مطالبه‌محور شاخه‌های مختلف جنبش زنان

ثالثاً از آفت‌های مهم دیگر جامعه زنان ایران «رویکرد پراگماتیستی یا روزمرگی در عرصه حرکت است که البته خود این آفت مولود آفت خلاء برنامه و تئوری و تاکتیک و استراتژی از قبل تنظیم شده می‌باشد». برای فهم فونکسیون آفت پراگماتیست یا روزمرگی در عرصه جنبش زنان ایران باید توجه داشته باشیم که «منهای اینکه هر گونه اتحادگرایی و همبستگی خارج از برنامه و تئوری و تاکتیک و استراتژی مشخص یعنی به صورت روزمرگی امری منفی و مصیبت بار می‌باشد و منهای اینکه حتی خود همین آفت تکیه بر رهبری کاریزماتیک در راستای سازمان‌یابی و همبستگی درونی (آنچنانکه در سال ۵۷ و ۸۸ حرکت جنبش زنان ایران شاهد بودیم) باز مولود و سنتز خلاء برنامه و هدف و تئوری و تاکتیک و استراتژی و روزمرگی در جنبش زنان ایران هست (تنها با شعار صرف بدون تئوری و برنامه و استراتژی و تاکتیک محوری مشخص و کنکرت هرگز و هرگز نمی‌توانیم به وحدت و همبستگی و سازمان‌یابی مثبت دینامیک تکوین یافته از پائین به صورت جمعی دست پیدا کنیم) از همه مهمتر اینکه همین خلاء برنامه و تئوری و هدف و استراتژی و تاکتیک‌های مشخص کنکرت و یا روزمرگی و پراگماتیست بسترساز بی‌هویتی و عدم استقلال و دنباله‌روی جنبش زنان ایران از جریان‌های خارج از جنبش زنان ایران اعم از جناح‌های درون حاکمیت و جریان‌های جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور از راست راست تا چپ چپ می‌شود و این فاجعه تا آنجا پیش می‌رود که شاهدیم که حتی باعث دنباله‌روی شاخه لیبرال فمینیست‌های موج‌سوار خارج‌نشین از جناح‌های درونی قدرت امپریالیسم مریکا شده است.»

رابعاً از دیگر آفت‌های جنبش زنان ایران (در طول بیش از چهار دهه گذشته عمر اجتماعی - سیاسی این جنبش) «عدم تکیه محوری جنبش زنان ایران بر اردوگاه کار و زحمت زنان ایران می‌باشد» (توجه داشته باشیم که این اردوگاه کار و زحمت زنان ایران برعکس بخش بالائی و میانی هرم اجتماعی زنان ایران، دارای رویکرد مطالبه‌محور عدالت‌خواهانه یا برابری طلبانه می‌باشند).

باری، تکیه عمده جنبش زنان ایران بر بخش بالائی و میانی هرم اجتماعی

ایران بوده است». در نتیجه حاصل آن شده است که «هر شاخه از جنبش زنان ایران در چارچوب همان مطالبه خاص و کنکرت بخشی از گروه‌های بالائی و میانی هرم اجتماعی جامعه زنان اقدام به حرکت مطالبه‌محور بکنند.»

پر واضح است که برای مقابله کردن با این آفت در جامعه زنان ایران، نظریه‌پردازان یا راهبران جنبش زنان ایران باید (به جای تکیه بر بخش بالائی و میانی هرم اجتماعی جامعه زنان ایران و طرح خواسته و مطالبات آنها) بر خواسته‌ها و مطالبات اردوگاه بزرگ کار و زحمت زنان ایران به صورت محوری تکیه بکنند تا توسط آن شرایط برای تکوین بسیج و همبستگی عمودی و اتحاد دینامیک تکوین یافته از پائین بین کنش‌گران جنبش زنان ایران با زنان اعماق جامعه بزرگ ایران بوجود بیاید. اضافه کنیم که «تا زمانی که جنبش زنان ایران در عرصه برنامه و هدف و شعار و استراتژی و تئوری و تاکتیک‌های محوری مشخص و کنکرت خود نتوانند با زنان اعماق جامعه بزرگ ایران به وحدت و همبستگی درونی و عمودی در هرم اجتماعی جامعه زنان ایران دست پیدا کنند، هرگز و هرگز نخواهند توانست به همبستگی و پیوند افقی با کنش‌گران دیگر جنبش‌های اجتماعی (خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین و) مطالبه‌محور مدنی و سیاسی و اقتصادی جامعه بزرگ ایران دست پیدا کنند.»

خامسا آفت دیگر جنبش زنان در خلاء همبستگی دینامیک عمودی و افقی (جنبش زنان ایران با قاعده هرم اجتماعی جامعه زنان ایران و دیگر جنبش‌های اجتماعی) «روی‌آوری این جنبش به نیروهای برون از جامعه زنان ایران، برای تعریف حرکت اعتراضی صنفی و مدنی یا اجتماعی‌شان می‌باشد» به بیان دیگر «جایگزین کردن حرکت‌های جناح‌های درونی قدرت و یا حرکت‌های جریان‌های جامعه سیاسی خارج‌نشین در

راستا کسب قدرت سیاسی برای جریان خودشان به جای حرکت دینامیک جامعه زنان ایران به عنوان موتور حرکت جنبش زنان ایران می‌باشد» (که برای فهم این مهم تنها کافی است که بدانیم که از خرداد ۷۶ تا دی‌ماه ۹۶ یعنی بیش از دو دهه حرکت جنبش زنان ایران یک حرکت مکانیکی بر پایه مطالبات جناح اصلاح‌طلبان حکومتی در راستای استراتژی فشار از پائین برای بالا بردن قدرت چانه‌زنی آنها در عرصه تقسیم باز تقسیم قدرت بین خودشان بوده است و غیر از این هیچ دستاورد دیگری برای جامعه زنان ایران نداشته است).

سادسا آفت دیگری که در عرصه آسیب‌شناسی جنبش زنان ایران باید مطرح کرد «دیوارکشی یا تفکیک جنسیتی با عمده کردن جایگاه زنان توسط رویکرد فمینیستی در برابر جایگاه مردان در عرصه جنبش مطالبه‌محور گروه‌های مختلف اجتماعی است». باری، در این رابطه نباید فراموش کنیم که «خود طرح رویکرد فمینیستی در جنبش زنان ایران (اعم از اینکه فمینیست اسلامی یا فمینیست سکولار و یا لیبرال فمینیسم باشند) در تحلیل نهائی در راستای جداسازی و دیوارکشی بین زنان و مردان در عرصه کنش‌گری جنبش‌های اجتماعی مطالبه‌محور می‌باشد که خود این به معنای تیر خلاص زدن بر جنبش زنان جامعه ایران است» چرا که بدون تردید در جامعه امروز ایران «هیچکدام از این گروه‌های بزرگ اجتماعی جامعه ایران نمی‌توانند به صورت جدای از گروهی دیگر در عرصه میدانی توازن قوا به سود خود تغییر بدهند و شرایط برای دستیابی مطالبات حداقلی و حداکثری خود فراهم کنند». فراموش نکنیم که طرح این آفت در اینجا به معنای «به چالش کشیدن هر گونه شعار مستقل مطالبه‌محور زنان ایران نمی‌باشد». آنچنانکه قبلاً هم در همین مقاله مطرح کردیم، «جوهر استقلال مطالبات فمینیستی زنان ایران با دیوارکشی بین کنش‌گران زن و مرد در عرصه جنبش‌های مطالبه‌محور اجتماعی ایران

متفاوت می‌باشد». لهذا، «جنبش زنان باید در عرصه دیالکتیک تعریف مطالبات و هدف و برنامه جامعه زنان ایران تعریف بشود، نه در راستای دیوارکشی بین زن و مرد در (عرصه استراتژی و تاکتیک‌های مشخص) مسیر نیل به آن مطالبات فمینیستی» که برای نیل به آنها نه تنها به پیوند کنش‌گران مرد و زن در تمامی جنبش‌های مطالبه‌محور مدنی و سیاسی و اقتصادی جامعه ایران باید تکیه بشود بلکه مهمتر از آن اینکه دیوارکشی بین کنش‌گران مذکر و کنش‌گران مؤنث در عرصه جنبش‌های مطالبه‌محور اجتماعی و اقتصادی و سیاسی زنان ایران علاوه بر اینکه باعث سکتاریست خود جنبش زنان در جامعه ایران می‌شود خود باعث آن می‌گردد که بین خود جنبش زنان ایران هم تفرقه و تشتت و هویت‌طلبی و قدرت‌گرایی زنانه رشد بکند.

سابقاً یکی از آفت‌های دیگر جنبش زنان ایران در طول بیش از چهار دهه گذشته «تاکتیک‌گرایی می‌باشد» زیرا «تاکتیک‌گرایی باعث فراموشی استراتژی می‌گردد» بنابراین آنچه‌نانکه «استراتژی‌گرایی یا مطلق کردن استراتژی باعث نادیده گرفتن اهمیت تاکتیک‌ها در حرکت می‌شود، خود مطلق کردن تاکتیک‌ها هم یک آفتی است که باعث نادیده گرفتن استراتژی می‌گردد». بیافزاییم که یکی دیگر از «آفت‌های تاکتیک‌گرایی (همراه با فراموش شدن استراتژی) افتادن در ورطه رفرمیسم می‌باشد». برای فهم این مهم باید عنایت داشته باشیم که در تحلیل نهائی «استراتژی جنبش زنان ایران، همان عدالت‌طلبی یا برابری‌خواهی در عرصه رفع تمامی تبعیض‌های موجود در جامعه ایران به صورت ایجابی اعم از تبعیض‌های جنسیتی و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و مذهبی و غیره می‌باشد».

پر واضح است که در راستای نفی این تبعیض‌ها به عنوان استراتژی «امکان همزمانی طرح شعار و نفی عملی تمامی این تبعیض‌ها وجود ندارد». لذا طبیعی

است که برای انجام آن «باید به آرایش و اهم و مهم کردن این تبعیض‌ها در چارچوب استراتژی عدالت‌محور خود بپردازیم». بی‌شک «در آرایش این تبعیض‌ها بین جنبش‌های مختلف اجتماعی تفاوت رویکرد وجود دارد». مثلاً در جنبش زنان «رفع تبعیض جنسیتی در اولویت قرار می‌گیرد»، اما در جنبش‌های قومیتی «رفع تبعیض‌های قومی اولویت پیدا می‌کند» و در جنبش‌های اقلیت‌های مذهبی «رفع تبعیض‌های مذهبی اولویت پیدا می‌نماید» و در جنبش معلمان «رفع تبعیض آموزشی و طبقاتی شدن و کالائی شدن آموزش محور قرار می‌گیرد» و در جنبش اردوگاه کار و زحمت ایران «رفع تبعیض طبقاتی و کالائی شدن نیروی کار و کار مزدی اولویت پیدا می‌کند» و غیره. ولی آنچه در این رابطه مهم است اینکه در کوتاه‌مدت «عمده کردن یکی از محورهای استراتژی عدالت‌طلبانه خود نمایش تاکتیک‌گرایی می‌باشد که امری ضروری است و تنها در کادر آن استراتژی معنی پیدا می‌کند و کاری صحیح می‌باشد»؛ و هرگز بدون تاکتیک محوری (که البته در مرحله بعد خود همین تاکتیک محوری جهت عملیاتی و اجرائی شدن نیازمند به تاکتیک‌های کنکرت و مشخص دیگری می‌باشد که بر پایه تحلیل مشخص از شرایط مشخص می‌بایست توسط راهبران استراتژی تعریف و تعیین بشوند) نمی‌توان در راستای آن استراتژی گام برداشت، یادمان باشد که آنچه‌نانکه در تعریف استراتژی باید مسیر کلی رسیدن به هدف‌های از پیش مشخص شده حرکت تعریف بکنیم، تاکتیک‌ها هم در این چارچوب همان راه‌های مشخص و کنکرت و فرعی هستند که در نهایت باید به همان راه اصلی یا استراتژی ختم بشوند، بنابراین هرگز بدون مسیرهای مشخص یا تاکتیک‌ها نمی‌توان به صورت مجرد به مسیر اصلی یا استراتژی دست پیدا کرد. ●

ادامه دارد

(چه در فاز سازمانی و عمودی آرمان مستضعفین و چه در فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین)

در بوته پراکسیس سیاسی، اجتماعی و تشکیلاتی کنش‌گران

۱۶

جنبش پیشگامان، چه دستاوردی به همراه داشته است؟

تصمیم‌گیری‌های جمعی به حرکت سیاسی - اجتماعی خودشان ادامه بدهند و منهای اینکه به صورت کامل تجربه سازماندهی تطبیقی در امر تشکل‌دهی و تشکل‌یابی توسط کنش‌گران جنبش پیشگامان ممکن می‌گردد، از همه مهمتر اینکه این نوع سازمان‌یابی باعث می‌گردد که کنش‌گران از پائین به صورت مستقیم وارد پراکسیس سیاسی - اجتماعی، تشکیلاتی و می‌توانند به صورت دینامیک و تطبیقی دموکراسی را در عرصه تشکیلات تجربه کنند و استعداد و پتانسیل آن را پیدا کنند تا بتوانند هم تجربه‌های خود را در این رابطه به نهادهای بالا دستی (جهت جمع‌بندی و کشف قانون و اصول و تئوری تطبیقی تشکیلاتی در راستای دستیابی به متن تطبیقی جهت آموزش همگانی در تشکیلات) انتقال بدهند و هم بستر جهت تعلیم و پرورش افراد در عرصه پراکسیس تشکیلاتی - سیاسی - اجتماعی فراهم کنند؛ و می‌توانند «مستعد آن بشوند که در راستای راهبری و کمک به سازمان‌یابی کنش‌گران

پر پیداست که «تدوین و تنظیم آئین‌نامه‌های اجرائی این مکانیسم باید به صورت کنکرت در چارچوب تحلیل مشخص از شرایط مشخص امنیتی و محیطی و کنش‌گران توسط همین هسته‌های شورائی صورت بگیرد» بنابراین، «اجرای همین آئین‌نامه‌های مشخص تنظیم شده توسط هسته‌های شورائی خودجوش می‌تواند یکی از شروط جذب نیروها و عضویت افراد در هسته‌های شورائی باشد». طبیعی است که «با پیوند هسته‌های شورائی با نهادهای بالاتر از طریق مکانیزم نمایندگی امکان گزارش‌دهی به شوراهای بالائی حتی تا سطح شهری و استانی و بالاخره کشوری فراهم می‌گردد». آنچه در این رابطه بیش از همه قابل توجه می‌باشد اینکه «در اینگونه سازمان‌یابی، قبل از همه این خود کنش‌گران جنبش پیشگامان هستند که به صورت آزاد و داوطلبانه از پائین دور هم جمع می‌شوند و به صورت شورائی و بر پایه حقوق برابر برای همه به تقسیم کار و انتخاب افراد برای انجام امور می‌پردازند». بی‌تردید «اینگونه سازمان‌یابی علاوه بر اینکه صورت خودجوش و دینامیک و تکوین یافته از پائین و آزاد و داوطلبانه دارند، از جوهر دموکراتیک و شورائی هم برخوردار می‌باشند و توسط سه مؤلفه دموکراسی مستقیم و دموکراسی مشارکتی و دموکراسی نمایندگی کنش‌گران جنبش پیشگامان می‌توانند هم ساختار و هم تقسیم کار و هم امور خود را به صورت دموکراتیک و شورائی و انتخاباتی با حق علی‌السویه برای همه افراد به انجام برسانند» یعنی به صورت کاملاً دموکراتیک در سایه دموکراسی مستقیم و دموکراسی مشارکتی می‌توانند مشارکت کنند و در سایه دموکراسی نمایندگی هم می‌توانند حلقه‌های این شوراها را چه در حوزه شهری و چه در حوزه استانی و چه در سطح کشوری از پائین در پیوند با هم قرار بدهند. البته حسن دیگری که اینگونه سازماندهی و سازمان‌یابی دارد این است که «منهای اینکه ضربه‌پذیری آنها کاهش پیدا می‌کند و منهای اینکه از تمرکز قدرت در تشکیلات سراسری جلوگیری می‌نماید و منهای اینکه دیگر کنش‌گران در جهت سازماندهی انتظار دستور از بالا دستی نیستند و منهای اینکه خود این شوراها به صورت مستقل و دینامیک می‌توانند بر پایه

جنبش‌های دینامیک اجتماعی تجارب تشکیلاتی خود را به آنها انتقال بدهند.»

باز هم تاکید و تکرار می‌کنیم و هرگز از تکرار خود خسته نمی‌شویم که «پذیرش مسئولیت در اینگونه سازماندهی دموکراتیک شورائی تکوین یافته از پائین امری داوطلبانه است و هیچ یک از اعضا و افراد این شوراهای خودجوش و خودسازمانده و تکوین یافته از پائین به اجبار و بر خلاف تمایل و انتخاب خودش به پذیرش مسئولیت و یا انجام کاری موظف و مجبور نمی‌شود». لذا، از اینجا است که می‌توان گفت، «در اینگونه سازمان‌یابی، دیگر پذیرش مسئولیت به معنای تعهد به انجام آن است». اضافه کنیم که در چارچوب این مکانیسم سازمان‌یابی (کنش‌گران جنبش پیشگامان) علاوه بر اینکه ساختار تشکیلاتی صورت تطبیقی پیدا می‌کند (نه دگماتیستی و نه انطباقی) و علاوه بر اینکه پروسه تکوین و حرکت تشکیلات صورتی تکوین یافته از پائین دارد از همه مهمتر اینکه «تمامی شوراها و ارگان‌ها در محدوده فعالیت خود و در چارچوب برنامه و اهداف و اساسنامه و مرامنامه جنبش پیشگامان مستضعفین ایران از حق تصمیم‌گیری برخوردار می‌باشند.»

باری، در یک جمع‌بندی کپسولی در خصوص مکانیزم سازمان‌یابی کنش‌گران جنبش پیشگامان در این شرایط می‌توانیم رویکرد خودمان را در این رابطه برای کنش‌گران جنبش پیشگامان در این شرایط (از اعماق روستاها تا شهرها و مراکز استان‌ها و تا مرکز) به این ترتیب فرموله نمائیم:

الف - اساس و بن مایه و پایه سازمان‌یابی کنش‌گران جنبش پیشگامان باید «صورت شورائی، آن هم در شکل شوراهای خودجوش و خودسازمانده و تکوین یافته از پائین و مستقل از جریان‌های جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور از راست راست تا چپ چپ، داشته باشند». به بیان دیگر اعضاء هسته‌های شورائی خودجوش و خودسازمانده

و تکوین یافته از پائین کنش‌گران جنبش پیشگامان، به هیچ وجه نباید وابسته به جناح‌های حکومتی و یا جریان‌های جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور باشند.

ب - «هسته‌های شورائی یا همان هسته‌های دینامیک خودجوش و خودسازمانده و تکوین یافته از پائین کنش‌گران علاوه بر اینکه بن مایه تشکل جنبش پیشگامان مستضعفین ایران می‌باشند، محل بروز قدرت اراده جمعی، تصمیم جمعی، تاکتیک جمعی و انتخاب جمعی کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران نیز می‌باشند.»

ج - «در هسته‌های شورائی خودجوش و خودسازمانده و مستقل (از حاکمیت و مستقل از دیگر جریان‌های جامعه سیاسی در داخل و خارج از کشور) جنبش پیشگامان مستضعفین ایران عمل مستقیم در عرصه دموکراسی مستقیم و مشارکتی بین کنش‌گران به بهترین وجهی مادیت پیدا می‌کند.»

د - هسته‌های شورائی خودجوش و خودسازمانده و تکوین یافته از پائین کنش‌گران جنبش پیشگامان، با عنایت به اینکه «این شوراها بر پایه مکانیسم دموکراتیک در چارچوب تشکل کشوری جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، چه در عرصه عمودی و چه در عرصه افقی و در پیوند و رابطه تنگاتنگ با کنش‌گران جنبش‌های دینامیک اجتماعی و اعتراضی و اعتصابی مطالبه‌محور مدنی و صنفی و سیاسی، خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین، شکل گرفته‌اند، علی‌هذا، این هسته‌های شورائی می‌توانند به عنوان بازوی اجرائی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در راستای اجرائی کردن استراتژی آگاهی‌بخش و جنبشی با رویکرد اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی و انجام وظایف راهبری و آگاهی‌گری و گفتمان‌سازی و سازمان‌یابی کنش‌گران اردوگاه عظیم مستضعفین بالنده جامعه بزرگ ایران درآیند.»

ه - «تنها توسط هسته‌های شورائی خودجوش و خودسازمانده و تکوین یافته از پائین به عنوان بن مایه زیرساختی تشکیلات جنبش پیشگامان مستضعفین ایران است که کنش‌گران جنبش پیشگامان می‌توانند به صورت دموکراتیک و در بستر دموکراسی مشارکتی و دموکراسی مستقیم اعمال قدرت بکنند»، یعنی می‌توانند هم انتخاب بکنند و هم انتخاب بشوند و هم تصمیم بگیرند و هم تصمیمی را لغو بکنند و هم گزارش بدهند و هم گزارش بگیرند و هم تاکتیک‌های اجرائی خودشان را در چارچوب تحلیل مشخص از شرایط مشخصی که در آن به سر می‌برند انتخاب بکنند.

و - «هسته‌های شورائی خودجوش و خودسازمانده و تکوین یافته از پائین به عنوان پایه بنیانی تشکیلات پایدار و توده‌ای جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، چه در عرصه عمل و نظر و چه در عرصه تکوین لازم و واجب و ضروری است که مستقل از حکومت و جناح‌های درونی حاکمیت و جریان‌های جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور از راست راست تا چپ چپ باشند».

ز- «پتانسیل و توانمندی کیفی و کمی هسته‌های شورائی خودجوش و خودسازمانده و مستقل و تکوین یافته از پائین به عنوان بن مایه تشکیلات جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، خود نشان‌دهنده درجه سازمان‌یابی و قدرت کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران می‌باشد، همچنین نشان دهنده قدرتی است که کنش‌گران جنبش پیشگامان در هر لحظه می‌توانند به میدان بکشانند و می‌توانند قدرت خودشان را حس بکنند و با اتکا به آن می‌توانند به دنبال تغییر توازن قوا در عرصه میدانی باشند». پر پیداست که کنش‌گران جنبش پیشگامان، «تنها در شرایطی می‌توانند قدرت جمعی خود را حس کنند که بتوانند آن قدرت را بطور عینی در عرصه راهبری و آگاهی‌گری و سازمان‌یابی کنش‌گران جنبش‌های اجتماعی و اعتراضی و مطالبه‌محور صنفی و

مدنی و سیاسی تکوین یافته از پائین به نمایش بگذارند.»

ح - «در هسته‌های شورائی خودجوش و خودسازمانده و مستقل و تکوین یافته از پائین به عنوان پایه تشکل جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، توسط دموکراسی مشارکتی و دموکراسی مستقیم، اصل برابری میان آحاد کنش‌گران جنبش پیشگامان تأمین می‌شود» و همچنین در این تشکیلات و سازماندهی «بر پایه تلفیق تشکل هرمی و شبکه‌ای در دو عرصه فضای واقعی و فضای مجازی، هسته‌های شورائی می‌توانند ظرفیت خودشان را به نمایش بگذارند تا بتوانند ابراز وجود سیاسی در راستای به میدان کشاندن کنش‌گران جنبش‌های اجتماعی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل تکوین یافته از پائین بشوند». یادمان باشد که در رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران از آغاز الی الان (از سال ۱۳۵۵ الی الان) «تشکل شورائی بر پایه تلفیق سه نوع دموکراسی مستقیم و دموکراسی مشارکتی و دموکراسی نمایندگی (به جای مکانیسم سانترالیسم دموکراتیک) تنها شکل تشکل پایدار و ممکن در جامعه استبدادزده و فقه‌زده و توده‌وار و در اختناق سیاسی تحمیلی کشور ایران تعریف شده است.»

ط - جنبش پیشگامان مستضعفین ایران از آغاز الی الان (از سال ۱۳۵۵ الی الان) پیوسته بر این باور بوده است که «تشکل و سازمان‌یابی بر پایه هسته‌های شورائی خودجوش و خودسازمانده و تکوین یافته از پائین خود بهترین نوع تشکلی است جهت امنیت رهبران و سازمان دهندگان و کنش‌گران جنبش پیشگامان و همچنین بهترین تشکل تکوین یافته از پائین است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران می‌تواند توسط آن دامنه حرکت خودش را توده‌ای و فراگیر بکند.» ●

ادامه دارد

تزهائی برای آگاهی‌یابی، گفتمان‌سازی، کسب هژمونی گفتمانی،

سازمان‌یابی و گسترش سطح مطالبات کنش‌گران جنبش‌های اعتراضی

اردوگاه جنبش‌های مطالبه‌محور صنفی و مدنی و سیاسی جامعه بزرگ ایران

در عرصه استراتژی جنبشی و آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران

«هدف روشنفکران ایجاد آگاهی در مردم و بخشیدن ایمان جوشان و مشترکی به آنها و تعیین ایده آل در زندگی انسان عصر خودشان است» (همان جا - ص ۲۵۹ - سطر ۱۶).

«روشنفکر وجود ندارد، کسی نمی‌تواند بگوید من روشنفکرم، زیرا این جمله مبهم است و ممکن است غلط باشد، باید دید این آقا در کجا و در چه زمان و مکان و جایگاه اجتماعی و در چه مرحله‌های از تاریخ روشنفکر است؟» (همان جا - ص ۲۶۵ - سطر ۲۲).

«وجود تضاد در جامعه وقتی می‌تواند موجب حرکت گردد و دیالکتیک در متن جامعه هنگامی تبدیل به تضادم و تضاد تز و آنتی‌تز خواهد شد که این تضاد از متن جامعه و داخل نظام اجتماعی بر داشته و در وجدان و خودآگاهی مردم جامعه گذارده شود» (همان جا - ص ۲۷۹ - سطر ۱۹).

«وجود فقر حرکت ایجاد نمی‌کند، بلکه احساس فقر است که حرکت را بوجود می‌آورد. حال که دانستیم تضاد بایستی از داخل جامعه به

تر هشتم - پیشگامان (در بستر استراتژی آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) برای گفتمان‌سازی بر پایه آگاهی‌یابی باید عنایت داشته باشند که «بد آگاهی» بدتر از «عدم آگاهی» است. یادآوری می‌کنیم که «بد آگاهی در چارچوب آگاهی‌گری پیشگامان (در بستر استراتژی آگاهی‌بخش جنبش پیشگان مستضعفین ایران) به معنای تکیه کردن پیشگامان بر آگاهی‌های انتزاعی و مجرد و دگماتیستی، جهت آگاه‌سازی توده‌ها می‌باشد». در خصوص موضوع آگاهی مورد تکیه پیشگامان جهت گفتمان‌سازی و جهت آگاه ساختن توده‌های اعماق جامعه ایران قبلاً در شماره‌های مختلف نشر مستضعفین (ارگان عقیدتی، سیاسی و جنبشی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) به کرات صحبت کرده‌ایم و بر این موضوع پای فشرده‌ایم که «آگاهی موضوع استراتژی آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در سه فرآیند ترویجی و تبلیغی و تهییجی دارای اشکال سه‌گانه‌ای می‌باشند؛ چرا که «آگاهی در فرایند ترویجی، صورت آگاهی تئوریک دارد که در عرصه‌های مختلف ایدئولوژیک و استراتژی و برنامه پیشگامان برای تدوین حرکت خود موظفند پیوسته به صورت تئوریک و نظری بر این آگاهی‌های سه‌گانه در صورت تطبیقی (نه انطباقی و دگماتیستی) تکیه بکنند» اما در خصوص دو نوع آگاهی دیگر یعنی آگاهی تبلیغی و آگاهی تهییجی، از آنجائیکه این دو نوع آگاهی مختص به جامعه و گروه‌های اجتماعی و کنش‌گران اردوگاه جنبش‌های مطالباتی سه مؤلفه‌ای صنفی و مدنی و سیاسی می‌باشند (برعکس آگاهی ترویجی مختص پیشگامان است و صورت نظری و تئوریک ایدئولوژیک و استراتژی و برنامه‌ای دارند) لذا همین امر باعث می‌گردد که «آگاهی موضوع حرکت تبلیغی و تهییجی باید صورت کنکرت و مشخص داشته باشد نه صورت تئوریک مجرد ذهنی». در همین رابطه است که معلم کبیرمان شریعتی می‌گوید:

«روشنفکران جامعه را رفتن می‌آموزند و هدف می‌بخشند و رسالت شدن و پاسخ به این چنین شدن می‌دهند و راه حرکت را روشن می‌کنند» (م. آ - ج ۲۰ - ص ۲۵۸ - سطر ۳).

وجدان و خودآگاهی مردم جامعه منتقل شود تا حرکت ایجاد گردد، پس مسئولیت روشنفکر معلوم است که چیست. مسئولیت روشنفکر به طور خلاصه، انتقال ناهنجاری‌های درون جامعه به احساس و خودآگاهی مردم آن جامعه است. دیگر جامعه خود حرکتش را انجام خواهد داد؛ بنابراین روشنفکر عبارتست از یک انسان آگاه نسبت به ناهنجاری‌ها و تضاد اجتماعی، آگاه به عوامل درست این تضاد و ناهنجاری، آگاه نسبت به نیاز این قرن و این نسل و مسئول در ارائه راه نجات جامعه از این وضع ناهنجار محکوم و تعیین راه حل و ایده‌آل‌های مشترک برای جامعه و بخشیدن یک عشق و ایمان مشترک جوشان به مردم که در متن سرد و منجمد اجتماع منحنی سنتی‌اش، حرکت ایجاد کند و آگاهی و خودآگاهی خویش را به مردم‌اش منتقل نماید و در یک کلمه برای جامعه‌اش پیغمبری کند، ادامه دهنده راه پیامبران تاریخ که ایجاد عشق و ایمان و هدف و حرکت بود برای هدایت و عدالت. زبانش متناسب با این زمان و راه حل‌های متناسب با این ناهنجاری‌ها و سرمایه‌اش متناسب با این فرهنگ» (همان جا - ص ۲۸۰ - سطر ۳).

«هر کس روشنفکر است باید مواد و مصالح کارش را از زندگی اجتماعی جامعه خودش کسب کند و اعتقاد به اینکه روشنفکر جهانی با دانستن ارزش‌ها و ملاک‌های مشترک وجود ندارد» (همان جا - ص ۲۹۱ - سطر ۵).

«روشنفکر باید تضادهای اجتماعی و طبقاتی را از بطن جامعه موجود، به قدرت هنری، نویسندگی، گویندگی و دیگر امکاناتی که در اختیار دارد، وارد وجدان و خودآگاهی جامعه‌اش نماید» (همان جا - ص ۲۹۳ - سطر ۱۶).

«روشنفکر غیر از فیلسوف و عالم و ادیب و هنرمند است. به قول شاندل (عنایت داشته باشیم که شاندل به معنی شمع در فرانسه، متخلص نام خود علی شریعتی مزینانی است، بنابراین هر جا که شریعتی در منظومه آثار خودش از شاندل نقل قول می‌نماید اشاره به خودش می‌باشد)

روشنفکر یک نوع پیامبری است و پس از خاتمیت، روشنفکرانند که راه انبیا را در تاریخ ادامه می‌دهند، روشنفکر انسان آگاهی است که بر قوم خویش مبعوث است تا مردم را به سوی آگاهی و آزادی و کمال انسانی هدایت کند و در نجات از جهل و شرک و ظلم آنان را یاری دهد. این است که شاخصه ذاتی روشنفکر اجتماعی بودن، در کنار و در میان مردم بودن و در برابر سرنوشت یک ملت اسیر یا یک طبقه محکوم خود را متعهد احساس کردن است. روشنفکر به گفته شاندل (خود شریعتی) پیامبری است که تنها به او وحی نمی‌شود ولی رسالت وحی را بر دوش دارد... یک پیامبر تا مبعوث می‌شود بیدرنگ در قلب جامعه به سراغ مردم می‌آید، وحی نخستین بار به وی فرمان می‌دهد که: از گلیم انزوای فردی و جامعه شخصی و زندگی خصوصی و خانوادگی و گروهی خویش بدر آی و در میان مردم بر پا خیز و بیم ده و نوید ده و بر مظاهر دروغ و جهل و خرافه بتاز و معبودهای دروغینی را که خود تراشیده‌اند بشکن و توده مردم، مستضعفان و بردگان و محرومان و بیچارگان نومید را بگو که چه بسا گروه اندکی که بر گروه بسیاری چیره شده‌اند و محکومان ضعیف را نوید ده که: اراده خداوند پیشوائی جهان و وراثت زمین را برایشان تضمین کرده است» (همان جا - ص ۳۶۷ - سطر ۷).

«روشنفکر باید از برج عاج خویش به میان مردم فرود آید، زیرا به قول شاندل (خود شریعتی) در آنجا که مردم حضور ندارند از مردم سخن گفتن یا دروغ است یا عبث» (همان جا - ص ۳۷۰ - سطر اول).

«کسی روشنفکر است که اولاً صببندی جدیدی را که زمان اجتماعی ایجاب می‌کند درست تشخیص دهد، صف خویش را آگاهانه انتخاب نماید تمامی توش و توان فکری و عملی خویش را در راه تحقیق آنچه در این مرحله از تاریخ جامعه‌اش شعار و آرمان شده است ایثار کند و آن مبارزه با استثمار طبقاتی است برای استقرار نظامی که

در آن انسان‌ها برادروار زندگی می‌کنند و زندگی برادرانه در یک جامعه، جز بر اساس یک زندگی برابرانه محال است. چه نمی‌توان، در درون اقتصادی که رنج اکثریت برای اقلیتی گنج می‌سازد و بنیاد آن بر رقابت و بهره‌کشی و افزون‌طلبی جنون آمیز و حرص استوار است و انسان‌ها را به دو قطب متخاصم گنجور و رنجور تقسیم می‌کند و طبقه‌ای به وسیله طبقه‌ای دیگر استثمار و استخدام می‌شود و زندگی‌ایی را می‌سازد که در آن، بنی آدم همچون کرکسان حریص بر مرداری ریخته‌اند و این مر آن را همی کشد مخلب و آن، مر این را همی زند منقار، با پند اندرز آیه و روایه، اخلاق ساخت... توحید الهی، در جامعه‌ای که بر شرک طبقاتی استوار است، لفظی است که تنها به کار نفاق می‌آید؛ بنابراین، روشنفکر در این مرحله، کسی است که تمامی فضای اندیشه و عاطفه‌اش از آرمان و عشق انقلابی سرشار است و سراسر قلمرو و مسئولیتش را جهاد برای توحید طبقاتی پر می‌کند» (همان جا - ص ۴۸۱ - سطر ۳).

«روشنفکری که نمی‌خواهد تنها روشنفکر روز باشد، دایره مسئولیتش در موضع اجتماعی خاصی از تاریخ محدود ماند و با پایان یافتن نقشی که در این مرحله از زمان مطرح است، پایان گیرد، باید در جستجوی ایدئولوژی‌ایی باشد که وجود را در برگیرد و بتواند انسان را در تمامیت نوعی‌اش و در کلیت تاریخی‌اش تفسیر کند و حرکت تکاملی او را تا غایتش دنبال نماید و می‌دانیم که اساساً انسان در این کلیت است که می‌تواند معنی داشته باشد و تاریخ در این حرکت است که شناخته می‌شود و موضعی و موقتی اندیشیدن و عمل کردن، تیز اندیش‌ترین روشنفکر و مخلصانه‌ترین مسئولیت و هوشیارانه‌ترین تحلیل علمی را از خطا مصون نمی‌دارد. ایدئولوژی وسیله‌ای برای عمل نیست، برعکس، عمل است که وسیله‌ای برای تحقق ایدئولوژی و مخلوق آن است. ایدئولوژی در نخستین مرحله، شناخت واقعیت است و در مرحله بعدی، خلق ارزش و کشف مسئولیت و واقعیت، تنها در کلیت و

تمامیت و تدوام‌اش قابل شناخت است. روشنفکر به معنی مطلق، خداگونه‌ای است در جهان و پیامبر گونه‌ای است در جامعه و امام گونه‌ای است در تاریخ. روشنفکری نه فلسفه است، نه علم، نه فقه و نه ادب و هنر، بلکه در یک کلمه، علم هدایت است و نوعی نبوت که نه چون فلسفه، ذهنیت‌سازی است و نه چون علم، نقش صورت اشیاء و روابطشان است در ذهن آنچنان که هستند. بلکه علم شدن است و خبر دادن از راه که از خودآگاهی وجودی آدمی سرچشمه می‌گیرد و بنابراین، در ذات خود دعوت را به همراه دارد؛ و بنابراین، مسئولیت را. با چنین تلقی عمیق و چنان دامنه وسیع است که باید از ایدئولوژی سخن گفت، ایدئولوژی‌ایی که انسان را در تمامی ابعاد وجودی‌اش مطرح می‌کند و تاریخ را در تمامی مراحل اجتماعی‌اش تعقیب می‌تواند کرد» (همان جا - ص ۴۸۴ - سطر ۲).

«روشنفکر کارش رهبری جامعه نیست. این یکی از غلط‌های بزرگ روشنفکرهای دنیا است که خیال می‌کنند باید رهبری جامعه و مردم را به دست بگیرند. بی‌ارزش‌ترین جناح برای رهبری مردم روشنفکرها هستند. در تمام نهضت‌های آفریقا و آسیا قیافه روشنفکرها را نمی‌بینید. روشنفکرها همیشه بزرگترین فاجعه برای انقلابی‌ها بوده‌اند» (همان جا - ص ۴۹۸ - سطر ۱۸).

«بنابراین روشنفکر رسالت‌اش رهبری کردن سیاسی جامعه نیست، رسالت روشنفکر خودآگاهی دادن به متن جامعه است، فقط و فقط همین و دیگر هیچ اگر روشنفکر بتواند به متن جامعه خودآگاهی بدهد، از متن جامعه قهرمانانی برخوانند خاست که لیاقت رهبری کردن خود روشنفکر را هم دارند؛ و تا وقتی که از متن مردم قهرمان نمی‌زاید، روشنفکر رسالت دارد؛ یعنی که روشنفکر رسالت‌اش دادن خودآگاهی طبقاتی است در مقابل طبقه استثمارگر» (همان جا - ص ۴۹۹ - سطر ۱۲).

ادامه دارد

بازتعریف «گفتمان دموکراسی»

در بستر کدامین از دو قرائت متفاوت و متضاد دموکراسی؟

«قرائت لیبرالیستی از دموکراسی؟» یا

«قرائت سوسیالیستی از دموکراسی؟»

و توتالیتر پهلوی به پا خاستند، اما به خاطر عدم درک روشن از شرایط پا گرفتن و پایدار ماندن آزادی و دموکراسی با سه مؤلفه‌ای یا دموکراسی با قرائت سوسیالیستی ناخواسته و نادانسته به شکل‌گیری استبداد خشن‌تر و تاریک‌تر یاری رساندند.»

۱۹ - حاصل همه حرف‌های شریعتی در چارچوب رویکرد دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌اش، این می‌باشد که «هر فرد و جریانی که بخواهد جز از طریق دموکراسی سه مؤلفه‌ای سیاسی و اجتماعی و اقتصادی به سوسیالیسم دست پیدا کند، ناگزیر افتادن در ورطه ارتجاعی هم در بعد سیاسی و هم در بعد اقتصادی هم در بعد اجتماعی خواهد بود.»

۲۰ - شریعتی «دموکراسی سیاسی را در حاکمیت جامعه یا حاکمیت اکثریت عظیم مردم تعریف می‌نماید، نه حاکمیت سیاسی طبقه یا حزب مشخص» و لهذا در این رابطه است که شریعتی «هرگز حزب

۱۶ - در رویکرد شریعتی «مناسبات سرمایه‌داری بر اساس استثمار جامعه و طبقه زحمتکش استوار می‌باشد» به عبارت دیگر از نظر او «موتور محرکه سرمایه‌داری استثمار جامعه و طبقه و فرد می‌باشد که این استثمار بر پایه غارت ارزش اضافی توسط طبقه سرمایه‌دار می‌باشد». از نظر شریعتی «در نظام سرمایه‌داری طبقه‌ای که توسط مالکیت خصوصی صاحب ابزار تولید است، هم طبقه کارگر را استثمار می‌کند و هم کل جامعه مورد بهره‌کشی قرار می‌دهد و طبقه سرمایه‌دار از قبل استثمار طبقه زحمتکش و جامعه است که به ثروت‌های بادآورده دست پیدا می‌کنند». شریعتی در رویکرد خودش «استثمار طبقه سرمایه‌دار (برعکس آنچه که کارل مارکس در کتاب «کاپیتال» مطرح می‌کند) فقط و فقط محدود به طبقه کارگر نمی‌شود بلکه او بر این باور است که در مناسبات سرمایه‌داری در کنار استثمار طبقه کارگر، کل جامعه هم استثمار می‌شود». متد و تئوری دیالکتیکی که شریعتی در «درس‌های اسلامی‌شناسی ارشاد»، در این رابطه در نقد مارکسیسم مطرح می‌کند و توسط آن استثمار دو مؤلفه‌ای را جایگزین استثمار تک مؤلفه‌ای (کارل مارکس) در مناسبات سرمایه‌داری می‌کند، برای امروز ما و برای جهان قرن بیست و یکم و جهان پسا مارکسیسم کافی است که بتوانیم در این شرایط ساختار سرمایه‌داری بر پایه استثمار مضاعف طبقه و جامعه تحلیل بکنیم و بحران‌های سیکلی سرمایه‌داری را در این چارچوب تبیین نمائیم و ضرورت مبارزه سه مؤلفه‌ای ضد استثمار و ضد استبدادی و ضد استحماری آنچنانکه شریعتی با شعار نفی زر و زور و تزویر مطرح می‌کند، تبیین نمائیم.

۱۷ - با نگاهی هر چند کلی می‌توانیم دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای شریعتی را «دخالت همه شهروندان جامعه به صورت علی السویه در امور سیاسی و امور مدنی و عدالت اجتماعی هم تعریف بکنیم.»

۱۸ - بدون تردید اگر بخواهیم در چارچوب رویکرد دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای شریعتی (در غیبت او) تحلیلی از شکست انقلاب ۵۷ ضد استبدادی مردم ایران بدهیم، باید بگوئیم که «انقلاب بهمن ماه ۵۷ مردم ایران یک انقلاب متناقضی بود که مردم ایران جهت برانداختن رژیم کودتائی

و دولت و حتی طبقه را به عنوان نماینده جامعه در دموکراسی نمایندگان قبول نمی‌کند و تنها بر دموکراسی مشارکتی و دموکراسی مستقیم اعتقاد دارد.»

۲۱- در رویکرد شریعتی «لیبرالیسم و دموکراسی دو چیز کاملاً متفاوت هستند و دو سنت فکری می‌باشند که همیشه با هم در جدال تمام عیار بوده‌اند». از نظر او کسی که «خندق عظیم بین لیبرالیسم و دموکراسی را فهم نکند، نه از لیبرالیسم چیزی فهمیده و نه از دموکراسی». در همین رابطه است که شریعتی بر این باور است که «لیبرالیسم نه تنها طرفدار دموکراسی برای جامعه و تمام مردم نبوده و نیست، بلکه برعکس همیشه در جهت طبقاتی کردن دموکراسی بوده و پیوسته کوشیده تا طبقات را از امکان اعمال اراده جمعی در چارچوب دموکراسی سه مؤلفه‌ای محروم بکند و قدرت سیاسی را از زیر نفوذ آنها خارج سازد». یادآوری می‌کنیم که در فرایند پسا فروپاشی مارکسیسم دولتی در جهان و شکست مارکسیسم در اشکال مختلف آن بسیاری از کنش‌گران جامعه سیاسی ایران جهت فرار از مارکسیسم از آن طرف پشت بام پرت شده‌اند، لذا با کنار گذاشتن تمامی اندیشه‌های مارکسیسم به جای روی‌آوری به دموکراسی به ورطه لیبرالیسم در افتاده‌اند که این موضوع امروز برای جامعه ایران توسط نخبگان سیاسی داخل و خارج از کشور از راست راست تا چپ چپ از مذهبی تا سکولار و غیر مذهبی خود یک فاجعه می‌باشد.

۲۲- وحدت‌طلبی نیروهای طرفدار اندیشه‌های شریعتی در جایی در این شرایط می‌تواند مفید باشد که در خدمت دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای شریعتی باشد و اگر نه وحدت‌طلبی به ویژه در دوره‌ای که برنامه‌های دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای شریعتی به بهانه‌های مختلف از طریق جریان‌های جامعه سیاسی ایران در داخل و خارج از کشور کنار گذاشته می‌شود، خود می‌تواند به مصیبت بزرگی برای جنبش روشنگری ارشاد شریعتی تبدیل بشود.

۲۳- جنبش پیشگامان مستضعفین ایران از آغاز (سال ۵۵) الی الان در طول ۴۵ سال گذشته پیوسته بر «برنامه دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای جنبشی و شورائی و مستقیم و مشارکتی و تکوین یافته از پائین (نه حزبی از بالا) و تعهد به اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در دو جبهه آزادی‌خواهانه طبقه متوسط شهری و برابری‌طلبانه اردوگاه کار و زحمت که از پائین به صورت خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر شکل گرفته و رشد کرده باشد به عنوان تنها فاعل اجتماعی جهت تغییر ساختاری سیاسی و اقتصادی و اجتماعی باور داشته است»؛ بنابراین لغو هر کدام از این اصول برای جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در بستر استراتژی آگاهی‌بخش به معنای خودکشی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران می‌باشد.

۲۴- پیشگامان در بستر استراتژی آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، باید عنایت داشته باشند که در چارچوب رویکرد دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای:

اولاً نباید به «سوسیالیسم به عنوان هدف بی‌واسطه (خارج از دموکراسی سه مؤلفه‌ای) تکیه بکنیم.»

ثانیاً نباید به «طبقه کارگر به عنوان تنها پایه اجتماعی جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین تکیه نمائیم، بلکه بدون تردید پایه اجتماعی جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین برای تحقق دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای در جامعه بزرگ ایران اردوگاه بزرگ مستضعفین بالنده جامعه بزرگ ایران هم در جبهه برابری‌خواهانه کار و زحمت و هم در جبهه آزادی‌خواهانه طبقه متوسط شهری با دو شعار آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه می‌باشند، یقیناً جنبش کارگری ایران از پتانسیل رهبری اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در هر شرایطی برخوردار می‌باشند.» ●

پایان

«آگاهی، آزادی و برابری»

بوده است؟

شریعتی می‌باشند» که برای فهم این مهم می‌توانیم «به تبیین تاریخی رویکرد سوسیالیستی شریعتی در اثر سترگ میعاد با ابراهیم (که شریعتی در «میعاد با ابراهیم» برای اولین بار به تبیین تطبیقی تاریخی رویکرد سوسیالیست اجتماع‌محور مورد اعتقاد خودش پرداخته است) توجه بکنیم»؛ و همچنین می‌توانیم به تبیین «شعار سه مؤلفه‌ای نفی استثمار و استبداد و استحمار شریعتی در کتاب حج و در جریان رمی جمره ثلاثه توجه بکنیم» و البته در سال دوم فرایند پنجم حیات سیاسی شریعتی او در تبیین اندیشه‌هایش باز نسبت به سال ۴۸ روندی رو به جلو داشته است. چراکه برای نمونه «اگر به کنفرانس کتاب اقبال و مذهب علیه مذهب به عنوان دو نمونه از آثار و اندیشه‌های شریعتی در سال ۴۹ اشاره بکنیم، این دو اثر خود نشان دهنده آن است که در سال ۴۹ اندیشه‌های شریعتی در ادامه همان رویکرد

حرکت سونامی‌وار جوانان حتی در این شرایط به سوی اندیشه‌های شریعتی خود معرف شکست جریان ضد شریعتی تحت هژمونی حسین حاجی فرج و سید حسین نصر و داریوش شایگان می‌باشد. فَأَعْتَبُوا یا أُولَى الْأَبْصَارِ. باری، برای فهم جوهر حرکت شریعتی در فرایند پنجم حیات سیاسی او (در سال‌های ۴۸ - ۵۱) باید عنایت داشته باشیم که:

اولاً - برای کالبد شکافی و آنالیز و جمع‌بندی حرکت شریعتی در فرایند پنجم در عرصه عمل و نظر در چارچوب استراتژی آگاهی‌بخش و رویکرد تطبیقی و پروژه بازسازی اسلام و مسلمین او مجبوریم که حرکت شریعتی را به دو قسمت تقسیم نمائیم:

۱ - قسمت اول آن اندیشه‌های شریعتی در این فرایند می‌باشد که توسط «کنفرانس‌ها و کلاس‌های درس تاریخ ادیان» و «اسلام‌شناسی در حسینیه ارشاد» و در دانشگاه‌های کشور شریعتی مطرح کرده است.

۲ - بخش دوم شیوه حرکت شریعتی در عرصه عمل و نظر در این رابطه می‌باشد.

در خصوص قسمت اول باید عنایت داشته باشیم که اندیشه‌های مطرح شده شریعتی در فرایند پنجم در سال‌های مختلف ۴۸ و ۴۹ و ۵۰ و ۵۱ در کادر رویکرد تطبیقی - انطباقی او از آغاز تا انجام آن، روندی رو به تکامل داشته است، به عبارت دیگر صورت خطی نداشته است. لذا به همین دلیل است اگر اندیشه‌های شریعتی در سال ۴۸ توسط آثار: «میعاد با ابراهیم» و «حج» تعریف بکنیم. علاوه بر اینکه اندیشه‌های شریعتی در این آثار، «در مقایسه با اندیشه‌های قبلی شریعتی صورت اجتماعی و تاریخی به معنای واقعی کلمه پیدا کرده است و در چارچوب همان پروژه بازسازی اسلام و نجات اسلام قبل از مسلمین تدوین شده است و جوهر تطبیقی پیدا کرده‌اند، از همه مهمتر اینکه این اندیشه‌ها صورت آگاهی اجتماعی - سیاسی در چارچوب همان شعار استراتژیک آگاهی، آزادی و برابری

تطبیقی و بازسازی اسلام و نجات اسلام و استراتژی آگاهی‌بخش‌اش روندی کاملاً رو به جلو داشته است، چراکه در کنفرانس و کتاب اقبال به صورت مشخص شریعتی به دنبال آن می‌باشد تا حرکت اقبال لاهوری (چه در عرصه نظری و چه در عرصه سیاسی و عملی) به عنوان یک مدل مبارزه همه جانبه (برای جامعه و روشنفکران در کشورهای مسلمان و از جمله در کشور ایران) مطرح نماید.»

در کنفرانس «مذهب علیه مذهب» شریعتی به دنبال «مرزبندی بین اسلام تطبیقی با اسلام دگماتیست حوزه‌های فقهاتی در اشکال مختلف اسلام فقهاتی و اسلام روایتی و اسلام ولایتی و اسلام زیارتی و غیره می‌باشد» و در سال ۵۰ هم شریعتی باز در عرصه تبیین اندیشه‌هایش باز همین روند رو به جلو داشته است. چراکه اگر برای نمونه در این رابطه بخواهیم به اثر سترگ شریعتی در سال ۵۰ یعنی «درس‌های اسلام‌شناسی ارشاد» اشاره بکنیم، بدون تردید آنچه‌انکه خود شریعتی بارها مطرح کرده است «درس‌های اسلام‌شناسی ارشاد او به خصوص دو درس اول و دوم اسلام‌شناسی ارشاد نمودار تمامی اندیشه‌های شریعتی می‌باشد» چرا که در مقایسه بین اسلام‌شناسی ارشاد (که از نیمه دوم سال ۵۰ تا آبان‌ماه ۵۱ در چارچوب رویکرد تطبیقی بر پایه توحید به عنوان جهان‌بینی تبیین شده است) با اسلام‌شناسی مشهد او (که در سال ۴۵ و در فرایند انطباقی بر پایه رویکرد فرید وجدی تدوین نموده است) آنچه‌انکه خود او در مقدمه درس گفتار اول اسلام‌شناسی تطبیقی ارشاد مطرح می‌کند، «این دو اسلام‌شناسی کاملاً با دو رویکرد متفاوت تبیین شده است» یعنی شریعتی «در اسلام‌شناسی مشهد با رویکرد کاملاً انطباقی و با تاسی از رویکرد فرید وجدی به تبیین اسلام می‌پردازد» اما «در اسلام‌شناسی ارشاد با رویکرد تطبیقی که مختص خود شریعتی می‌باشد

و بر پایه توحید به عنوان جهان‌بینی (در مؤلفه‌های مختلف توحید در جهان، توحید در انسان، توحید در جامعه، توحید در تاریخ و توحید در اخلاق) به تبیین اسلام می‌پردازد.»

عنایت داشته باشیم که «در اسلام‌شناسی انطباقی مشهد شریعتی، توحید برای شریعتی تنها در عرصه اخلاق (آن هم به صورت اخلاق فردی) مطرح است»، در صورتی که «در اسلام‌شناسی ارشاد او، توحید همه اسلام‌شناسی تطبیقی شریعتی را تشکیل می‌دهد»؛ و حتی «در رابطه با توحید در اخلاق بین اسلام‌شناسی مشهد با اسلام‌شناسی ارشاد از فرش تا عرش تفاوت وجود دارد»، چراکه «توحید در اخلاق اسلام‌شناسی مشهد صورت فردی دارد که قبلاً به اشکال مختلف توسط علمای اخلاق کلاسیسم مطرح شده بود»، اما «توحید در اخلاق در اسلام‌شناسی ارشاد، توحید در اخلاق اجتماعی است که امری نوین در فلسفه اخلاق قرآنی و اسلامی می‌باشد و همچنان بی‌بدیل است». چراکه تمام آنچه که ما در اسلام و مسلمانی در باب اخلاق (از قرن پنجم الی زماننا هذا) داریم، اخلاق فردی است نه اخلاق اجتماعی.

باری، بدین ترتیب است که باید داوری کنیم که در سال ۵۱ (در آخرین سال فرایند پنجم حیات سیاسی شریعتی و آخرین سال حیات مستقل از حکومت و قدرت حسینییه ارشاد) باز این روند رو به جلو اندیشه‌های شریعتی ادامه داشته است؛ که برای فهم بیشتر این موضوع می‌توانیم به اثر بزرگ «قاسطین، مارقین، ناکشین» او (که شریعتی در سه جلسه در آبان‌ماه ۵۱ در واپسین روزهای عمر حسینییه ارشاد مطرح کرده است) اشاره کنیم؛ که به صورت مشخص در این کنفرانس بود که «او توانست برای اولین بار در حیات سیاسی‌اش، شعار استراتژیک جامعه‌سازانه و مسئولیت‌آفرین خودش که همان شعار: «آگاهی،

آزادی و برابری» می‌باشد، با این آرایش تبیین نماید.»
«سه شعار دیگر که تمام رفتار و روش علی بر اساس آنها است عبارتند از: «آزادی، عدالت و آگاهی».
قاسطین در برابر شعار آزادی، ناکثین در برابر شعار عدالت و مارقین در برابر شعار آگاهی علی قد علم کردند، به عبارتی دیگر، این سه شعار آزادی، عدالت و آگاهی، است که سه جبهه قاسطین، مارقین و ناکثین را بوجود آورده است» (م. آ - ج ۲۶ - ص ۲۳۵ - سطر ۸ به بعد).

۲ - غیر از شناخت اندیشه‌های شریعتی در فرایند پنجم حیات سیاسی‌اش (در سال‌های ۴۸ تا ۵۱) «برای فهم جوهر حرکت او در فرایند پنجم، باید شیوه اندیشه شریعتی هم مد نظر قرار بدهیم» چراکه «شیوه تفکر و اندیشه در شریعتی در فرایندهای تطبیقی چهارم و پنجم و ششم (سال‌های ۴۳ تا ۵۶) دارای خودویژگی‌های خاص خودش می‌باشد که بدون فهم آنها هرگز نمی‌توانیم به اعماق منظومه معرفتی او در این فرایندها دست پیدا کنیم»؛ به بیان دیگر «شکل فکر کردن شریعتی در فرایندهای سه‌گانه تطبیقی‌اش خاص خود شریعتی می‌باشد و لاغیر»؛ زیرا شریعتی «در فرایند تطبیقی اندیشه‌هایش، همانطور که فکر می‌کند، سخن می‌گوید و می‌نویسد» و لذا به همین دلیل است که آنچنانکه خود او بارها بر این امر تاکید کرده است، «در سه فرایند تطبیقی افکارش موقتی هستند و هرگز حرف‌های آخرین اندیشه‌های او نیستند». چراکه او در فرایندهای سه‌گانه تطبیقی بر این باور بود که «اندیشه‌هایش دائماً در حال تکامل و رشد و نو شدن می‌باشند». البته آنچه که می‌توان به عنوان «پایه ثابت جوهر تمامی اندیشه‌های شریعتی از آغاز تا انتها مطرح کرد، رویکرد انحطاط‌زدائی شریعتی بوده است»؛ که مطابق آن «شریعتی مانند سیدجمال و اقبال و در ادامه حرکت آنها همیشه در

اندیشه‌های به دنبال انحطاط‌زدائی تمدنی، اجتماعی، تاریخی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و غیره جامعه بزرگ ایران بوده است.»

براین مطلب بیافزائیم که «حتی همین رویکرد انحطاط‌زدائی شریعتی، روندی رو به رشد و تکامل و پروسه‌ای داشته است» زیرا شریعتی در تبیین و تعریف این رویکرد انحطاط‌زدائی خودش، «زمانی انحطاط‌زدائی به صورت انطباقی تفسیر می‌کرده است و در فرایندی دیگر به صورت تطبیقی». برای مثال در فرایند اول حیات سیاسی‌اش «این انحطاط‌زدائی در کانون نشر حقایق اسلامی مشهود به انحطاط‌زدائی مسلمان قبل از انحطاط‌زدائی اسلام تفسیر می‌کرده» و در فرایند دوم حرکتش «این انحطاط‌زدائی به صورت انطباقی و در شکل مبارزه با انحطاط سیاسی - اقتصادی (در کنار محمد نخب و در نهضت خدایپرستان سوسیالیست) با مبارزه ضد استثماری تحزب‌گرایانه حزب - دولتی و در شکل مبارزه با وابستگی و استعمار به صورت مبارزه ضد استبدادی و ضد استعماری در بستر جبهه ملی و نهضت مقاومت ملی دنبال می‌کرده است»؛ و در فرایند سوم در اروپا «این انحطاط‌زدائی در چارچوب مبارزه رهایی‌بخش و آزادی‌بخش و در شکل ارتش خلقی (متأسی از مبارزه سازمان آزادی‌بخش الجزایر) دنبال می‌کرده است» و در فرایند چهارم و پنجم و ششم (در فاز رویکرد تطبیقی‌اش، پس از بازگشت از اروپا تا سال ۵۶) «این انحطاط‌زدائی را در بستر استراتژی آگاهی‌بخش و پروژه بازسازی تطبیقی اسلام و مسلمین در عرصه عمل و نظر و نجات اسلام قبل از مسلمین و انجام تحول فرهنگی تکوین یافته از پائین و تقدم تحول اجتماعی بر تحول سیاسی و تحول اقتصادی دنبال می‌کرده است.» ●

ادامه دارد

مبانی منظومه اندیشه پردازانه

علامه محمد اقبال لاهوری

راستای «بازسازی کلامی سه موضوع فوق معتقد به اجتهاد در اصول می‌باشد». او می‌گوید: «اکنون وقت مناسب آن است که اصول اساسی اسلام مورد تجدید نظر واقع شود». پر پیداست که «لازمه تجدید نظر در اصول اساسی اسلام، آنچنانکه که اقبال می‌گوید، اجتهاد در اصول می‌باشد»؛ یعنی هرگز توسط «اجتهاد در فروع و یا اجتهاد در فقه (آنچنانکه شیخ مرتضی مطهری اعتقاد دارد) ما نمی‌توانیم اصول اساسی اسلام مورد بازسازی و تجدید نظر قرار بدهیم».

باری، در این رابطه است که می‌توانیم، نتیجه‌گیری کنیم که «اصل اساسی و محوری فرایند بازسازی تطبیقی اقبال تکیه بر اجتهاد در اصول و فروع می‌باشد و قطعاً بدون اعتقاد به اجتهاد در اصول و فروع نمی‌توان به تبیین فرایند بازسازی تطبیقی اقبال دست پیدا کرد».

خامساً در عبارات فوق، اقبال تأکید می‌کند که «تحول علمی جدید در

ثالثاً اقبال در عبارات فوق «رویکرد حرکت جهان اسلام در این فرایند به سمت مغرب زمین تأیید می‌نماید». او می‌گوید: «در این حرکت هیچ چیز نادرست و باطل نیست» و البته دلیل اقبال بر تأیید رویکرد جهان اسلام به طرف مغرب زمین این است که می‌گوید: «فرهنگ اروپائی، از جنبه عقلانی آن، گسترشی از بعضی از مهم‌ترین مراحل فرهنگ اسلامی است». دغدغه و نقد اقبال در این رابطه این است که، «نباید این غرب‌گرایی فکری و عقلانی باعث غرب‌زدگی نظری و عملی مسلمانان بشود». او می‌گوید: «ترس ما، تنها از این است که ظاهر خیره کننده فرهنگ اروپائی از حرکت ما جلوگیری و از رسیدن به ماهیت واقعی آن فرهنگ عاجز بمانیم».

رابعاً در عبارات فوق اقبال معتقد است که «ریشه اولیه تحول و رنسانس در اروپا تحول و تکامل مکتب‌های کلامی بوده است». او می‌گوید: «از قرون وسطی که مکتب‌های کلامی به حد کمال رسید، پیشرفت‌های نامحدودی در زمینه فکر و تجربه بشری حاصل شده است». علی‌ایحال، می‌توان نتیجه‌گیری کرد که «همین داوری اقبال در باب تحول کلامی در مغرب زمین به عنوان آبشخور ظهور رنسانس در اروپا بوده است که باعث شده او در معماری پروسه بازسازی تطبیقی نظری فکر دینی در اسلام خودش بر تقدم تحول کلامی تکیه بکند»؛ و در ادامه همین رویکرد بوده است که اقبال در عبارات فوق با صدای بلند می‌گوید: «در این سخنرانی‌ها هدف من بحث فلسفی در باره بعضی از مفاهیم اسلام است، به این امید که شاید این کار لاقفل در فهم شایسته معنی اسلام به عنوان پیامی که به بشریت فرستاده شده سودمند افتد».

لازم به ذکر است که «مبانی کتاب گران‌سنگ اندیشه پردازانه بازسازی فکر دینی در اسلام اقبال (که مانیفست منظومه معرفتی او می‌باشد) هم بر پایه همین بازسازی کلامی موضوع‌های خدا و آخرت و وحی می‌باشد». همچنین در این رابطه است که در عبارات فوق اقبال در

مغرب زمین می‌تواند در خدمت همین فرایند بازسازی تطبیقی فکر دینی در اسلام درآید». او می‌گوید: «با پیشرفت فکر علمی، حتی تصور ما نسبت به قابلیت تعقل دستخوش تغییر شده است. نظریه اینشتین بینش جدیدی از طبیعت با خود آورده و راه‌های تازه‌ایی برای نگرستن به دین و فلسفه پیشنهاد می‌کند». بنابراین می‌توان نتیجه‌گیری کرد که اقبال در چارچوب فرایند بازسازی تطبیقی فکر دینی در اسلام، «در کنار تکیه بر اجتهاد در اصول و فروع، معتقد به تکیه به دستاوردهای خرد جدید بشر هم می‌باشد»؛ و البته «همین دو موضوع باعث مرزبندی بین رویکرد علامه محمد اقبال لاهوری با رویکرد ابوحامد محمد غزالی در بستر دو پروسه مختلف بازسازی و احیاء علوم اسلامی می‌شود». چراکه غزالی در رابطه با «پروژه احیای علوم اسلامی خود، نه به اجتهاد در اصول اعتقادی داشت و نه معتقد به علم برون دینی بود».

ب - اقبال در عبارات فوق معتقد است که «هدف اساسی قرآن بیدار کردن آگاهی‌های آدمی برای فهم رابطه بین خود با خدا و بین خود با جهان می‌باشد». بدون تردید، این داوری او، معرف جایگاه «خود» در منظومه معرفتی اقبال می‌باشد. به طوری که در این رابطه می‌توانیم اصلاً اقبال را فیلسوف، «خود»ی بدانیم. تا جائیکه همچنین می‌توانیم بگوئیم که بدون فهم جایگاه «خود» در منظومه معرفتی اقبال هرگز نمی‌توانیم به فهم جوهر اندیشه‌های اقبال دست پیدا کنیم. بنابراین، از اینجا است که اقبال کتاب «بازسازی فکر دینی در اسلام» (که مانیفست اندیشه‌های او می‌باشد) «با تبیین جایگاه خود توسط تجربه دینی در فصل اول شروع می‌کند»؛ و در فصل هفتم این کتاب تحت عنوان «آیا دین ممکن است؟» اقبال باز به تبیین همین موضوع می‌پردازد، او در عبارات فوق می‌گوید: «هدف اساسی قرآن بیدار

کردن عالی‌ترین آگاهی‌های آدمی است تا روابط چند جانبه خود را با خدا و با جهان فهم کند»؛ و باز در همین رابطه است که او در عبارات فوق برای تبیین جایگاه «خود» در آدمی به مقایسه جایگاه «خود» در دو رویکرد مسیحیت و اسلام می‌پردازد؛ و به این داوری می‌پردازد که هر دو دین معترف به وجود یک «خود» روحانی در درون آدمی هستند. او در عبارات فوق می‌گوید: «ارتباط اساسی، تعیین کننده اوضاع نسبی این دو دین بزرگ در برابر مسئله حیات بشری در میان چیزهایی است که آن را احاطه کرده‌اند. هر دو مستلزم اعتراف به وجود یک خود، روحانی در درون آدمی هستند».

ج - از جمله محورهای مهم دیگری که اقبال در عبارات فوق مطرح می‌کند «موضوع توحید به عنوان یک امر کلامی است». او در عبارات فوق معتقد است که «توحید به صورت یک جهان‌بینی بر تمام وجود حاکم می‌باشد» و برای تبیین این توحید در هستی:

اولاً او بسیار تاکید و اصرار می‌ورزد که این «توحید بر هستی و در هستی یک امر واقعی است، نه یک امر ذهنی مجردی است که ذهن ما (آنچنانکه کانت می‌گفت) بر جهان تزریق کرده باشد».

ثانیاً در چارچوب «تبیین این توحید در وجود است که اقبال از رابطه خود با خدا و خود با جهان، بر پایه تجربه دینی سخن می‌گوید». او در عبارات فوق می‌گوید: «هدف اساسی قرآن، بیدار کردن عالی‌ترین آگاهی‌های آدمی است تا روابط چند جانبه خود را با خدا و با جهان فهم کند». پر پیداست که اقبال با این رویکرد به دنبال آن است که بگوید، «هدف قرآن آن است که با بیدار کردن عالی‌ترین آگاهی در انسان، آدمی را به توحید موجود در هستی برساند». بنابراین، می‌توان داوری کرد که از نظر اقبال «توحید به عنوان یک واقعیت بر هستی و وجود حاکم می‌باشد». البته

اقبال، در همه جا «پایه و مبنای این توحید در هستی را خود خداوند به عنوان یک واقعیت و یک حقیقت در هستی و بر هستی تعریف می‌نماید». یادمان باشد که آنچنانکه قبلاً هم به اشاره مطرح کردیم اقبال «رابطه خدا با هستی یا جهان و وجود، رابطه ظرف و مظلوف می‌داند» به بیان دیگر از نظر اقبال «هستی و وجود در خداوند قرار دارد، نه خداوند در هستی». چراکه اگر بگوئیم «خداوند در هستی قرار دارد، در این صورت خداوند مظلوف می‌شود و هستی ظرف»؛ و این در رویکرد اقبال دلالت بر ثنویت و شرک و نفی توحید در جهان و هستی و وجود می‌باشد. چراکه در کادر این رویکرد، «بین ظرف و مظلوف دوگانگی حاصل می‌شود و توحید به عنوان یک واقعیت و حقیقت در هستی به چالش کشیده می‌شود» اقبال، «ریشه این ثنویت در رویکرد متکلمین گذشته در این می‌داند که آنها خدای محیط در وجود را بدل به خدای محاط در هستی می‌کردند» به بیان دیگر از نظر او، این «ثنویت در رویکرد متکلمین گذشته، ریشه در جهان‌بینی آنها نسبت به خود و خدا و جهان داشته است.»

باری، در همین رابطه است که اقبال برای بازسازی تطبیقی کلامی مسلمانان که ریشه پروسه بازسازی تطبیقی فکر دینی در اسلام می‌باشد، در کتاب گران سنگ اندیشه‌پردازانه بازسازی فکر دینی در اسلام، «از بازسازی خدانشناسی مسلمانان شروع می‌نماید» و بر این باور است که «تا زمانی که ما نتوانیم در عرصه خدانشناسی واقعیت وجود خداوند در خارج از ذهن‌مان را آنچنانکه هست فهم نمائیم، هرگز نخواهیم توانست، به بازسازی کلامی در عرصه خدانشناسی دست پیدا کنیم» و در ادامه آن به «بازسازی کلامی توحید در رویکرد مسلمانان دست پیدا کنیم» و به «حقیقت توحید در وجود به عنوان یک واقعیت و در ادامه آن به نفی ثنویت بین ظرف و مظلوف در هستی برسیم». بر این مطلب بیافزائیم که

در این رابطه «بین رویکرد معلمان کبیرمان اقبال و شریعتی یک وحدت رویه وجود دارد»؛ زیرا هم اقبال و هم شریعتی در راستای بازسازی کلامی مسلمانان به صورت تطبیقی (نه انطباقی و نه دگماتیستی) بر این باور بودند که «این مهم باید از کانال بازسازی تطبیقی در فهم توحید به عنوان یک امر واقعی و حقیقی در جهان شروع کرد.»

البته در این رابطه تفاوت بین اقبال و شریعتی در این بود که «اقبال برای تبیین و بازسازی در فهم توحید به عنوان یک امر واقعی حاکم بر جهان و هستی و وجود (و موجود در خارج از ذهن انسان) معتقد بود که این مهم با بازسازی تطبیقی در فهم و شناخت در خدانشناسی مسلمانان حاصل می‌شود». در صورتی که از نظر شریعتی، «برای بازسازی تطبیقی خدانشناسی مسلمانان، باید این مهم از طریق بازسازی تطبیقی (نه انطباقی و نه دگماتیستی) در شناخت مسلمانان به توحید به عنوان امر واقعی در خارج از ذهن انسان که بر جهان و انسان و تاریخ و جامعه حاکم است انجام گیرد». به بیان بهتر از نظر اقبال «بازسازی تطبیقی کلامی توحید، به عنوان یک واقعیت و حقیقت در هستی، در گرو بازسازی تطبیقی کلامی قبلی نسبت به موضوع خدانشناسی می‌باشد»؛ اما از نظر شریعتی، «بازسازی تطبیقی کلامی خدانشناسی مسلمانان، به عنوان یک امر کلامی در گرو بازسازی تطبیقی قبلی کلامی توحید به عنوان یک واقعیت و حقیقت در هستی و انسان و جامعه و تاریخ می‌باشد». لذا به همین دلیل است که باید داوری کنیم که «اگر اقبال را به عنوان بزرگ‌ترین متکلم جدید در عرصه خدانشناسی تعریف کنیم، شریعتی را باید به عنوان بزرگ‌ترین متکلم جدید در عرصه توحیدشناسی بدانیم.» ●

ادامه دارد

عاشورا و مکتب حسین

به عنوان نماد همیشگی و جاویدان نبرد تاریخی، جنبشی، آگاهی‌بخش، رهائی‌بخش، عدالت‌طلبانه و آزادی‌خواهانه جبهه حق با جبهه باطل می‌باشد

لازم است که بدانیم که از آنجایی که نامه‌ای که مسلم بن عقیل برای امام حسین در ۱۲ ذی القعدة فرستاد، در ۲۴ ذی القعدة به امام حسین رسید، به علت اینکه از ۲۴ ذی القعدة تا دهم ذی الحجه اوج حضور حاجیان جهت انجام مناسک حج تمتع بود، همین حضور فراگیر حاجیان باعث گردید که امام حسین در راستای اهداف آگاهی‌گرانه و افشاگرانه و ارتباطات و کسب اطلاعات با اقطار جهان اسلام طبق درخواست مسلم بن عقیل نتواند فوراً به طرف کوفه حرکت کند و تا هشتم ذی الحجه در مکه ماند در نتیجه «این تأخیر در ورود امام حسین باعث گردید که طبق تصمیم یزید در آخرین روزهای سال ۶۰ هجری نعمان بن بشیر از حکومت کوفه برکنار شود و به جای آن عبیدالله زیاد جانشین او بشود» بنابراین بدون تردید بود که در هشتم ذی الحجه که امام حسین مکه را به سمت کوفه رها کرد، «دیگر عبیدالله زیاد حاکم کوفه شده بود، و پس از انتصاب عبیدالله زیاد به حکومت کوفه، وظیفه مسلم بن عقیل در راهبری و رهبری کنش‌گران متمیزه و خیزشی حرکت اعتراضی مردم کوفه به شدت سنگین و پیچیده شده بود» زیرا آنچنانکه قبلاً هم به اشاره مطرح کردیم «سازمان‌یابی کنش‌گران آن حرکت اعتراضی مردم کوفه از بالا توسط مسلم بن عقیل تنها در فضای علنی و یا حداکثر نیمه علنی - نیمه مخفی قابل انجام بود، که البته این فضا تنها در دوره حاکمیت نعمان بن بشیر وجود داشت، و عبیدالله زیاد با تجربه‌ای که در دوران حاکمیت‌اش بر خراسان داشت، به‌خوبی به این ضعف سپاه و یاران مسلم بن عقیل در کوفه آگاهی داشت، لذا با استقرار حاکمیت‌اش بر کوفه به شدت فضای سرکوب و خشونت و قهر و اختناق در حداقل زمان ممکن بر کوفه حاکم کرد، و چندان کار را برای مسلم سخت و مشکل کرد، که پس از آگاهی به مخفیگاه مسلم بن عقیل در منزل هانی بن عروه، هانی را دستگیر کرد و جهت تحویل مسلم به شدت او را شکنجه می‌کرد. در نتیجه همین امر باعث گردید تا مسلم جهت نجات هانی از چنگ عبیدالله به صورت عکس‌العملی و غیر برنامه‌ریزی شده قصر ابن‌زیاد را محاصره نماید که البته همین حرکت نظامی عکس‌العملی و بدون برنامه و حساب نشده مسلم بن عقیل باعث فروپاشی حداقل سازماندهی سپاه مسلم یا کنش‌گران حرکت اعتراضی مردم کوفه بشود؛ چراکه درست «در فردای همان روز هم مسلم بن عقیل و هم هانی بن عروه (که هسته اصلی فرماندهی کنش‌گران

حرکت اعتراضی مردم کوفه بودند) به دستور عبیدالله زیاد اعدام شدند» به بیان دیگر «در ظرف ۴۸ ساعت تمامی سازماندهی تکوین یافته از بالا در سپاه و نیروهای اجتماعی هوادار مسلم بن عقیل از هم پاشید، و اوضاع به نفع عبیدالله زیاد تغییر کرد.»

چیزی نگذشت که در «شب دوم این نزاع بین سپاه مسلم با سپاه عبیدالله زیاد، آن چنان نیروهای سپاه مسلم پراکنده شدند، که مسلم بن عقیل سرگردان در کوچه‌های کوفه تنها مانده بود» تا آنجا که طبق گفته طبری (در تاریخ طبری - ج ۴ - ص ۲۷۷) «مسلم ناچار می‌شود به خانه زنی به نام طوعه پناه ببرد یعنی آن چنان سپاه مسلم در حداقل زمان ممکن مثل برف آب شدند و در زمین فرو رفتند که حتی یک نفر از طرفداران‌اش هم نبودند که در آن دل شب در کوچه‌های کوفه او را راهنمایی کنند» و از همه مهمتر اینکه «فرماندهان مجرب و از جان گذشته سپاه مسلم، مثل مسلم بن عوسجه و ابو ثمامه صائدی و حبیب بن مظاهر و غیره هم نتوانستند

کوچک‌ترین تأثیری جهت ممانعت از فرار نیروهای اجتماعی سپاه مسلم داشته‌باشند.»

ساده‌تر اگر حادثه روز عاشورای سال ۶۱ (یعنی روز جنگ بین دو سپاه حسین و یزید یا دو سپاه حق و باطل) به‌عنوان یک سنتز پروسه پنج ماه و دوازده‌روزه (از ۲۸ رجب سال ۶۰ که امام حسین شبانه همراه با اهل بیت خود، از مدینه به مکه مهاجرت کردند تا دهم محرم سال ۶۱ که این پروسه وارد فاز نهایی خود یعنی جنگ بین سپاه حسین و سپاه یزید یا سپاه حق با سپاه باطل می‌شود) حرکت برون‌ی، جنبش حق‌طلبانه امام حسین (که فاز درونی این جنبش حداقل به‌مدت ده سال از بعد از شهادت امام‌حسن توسط معاویه بن آبی سفیان و حکومت بنی‌امیه در سال ۵۰ هجری طول کشیده‌بود) تعریف بکنیم، بدون تردید، در عرصه «کالبد شکافی تکوین این سنتز، باید دو عامل شرایط عینی و شرایط ذهنی تکوین این سنتز را از هم جدا بکنیم» طبیعی است که «برای آنالیز عامل ذهنی تکوین سنتز روز عاشورا باید دو فرماندهی این پروسه به‌صورت تحلیلی و فرضی (نه به‌صورت واقعی و عینی) از هم جدا بکنیم، یکی فرماندهی کل مدیریتی سنتز حادثه عاشورا (در دهم محرم سال ۶۱) می‌باشد که بدون تردید این فرمانده کل مدیریتی سنتز حادثه عاشورا امام حسین است، که همزمان فرماندهی کل جنبش حق‌طلبانه جوامع مسلمین در اقطار جهان اسلام (حداقل از سال ۵۰ هجری یعنی فرایند پسا شهادت امام‌حسن) در دست داشته است» و «از ۲۸ رجب سال ۶۰ هجری (یعنی فرایند پسا مرگ معاویه بن آبی سفیان، و پس از امتناع او از بیعت کردن با یزید، تا دهم محرم سال ۶۱) فرماندهی میدانی پروسه پنج ماه و دوازده روز عاشورا در دست داشته است» و نظر به اینکه امام حسین از مدت پنج ماه و دوازده روز پروسه عاشورا، مدت چهار ماه و پنج‌روز آن (یعنی از سوم شعبان تا هشتم ذی‌الحجه سال ۶۰) در شهر مکه حضور و اقامت داشته است، و از شهر مکه پروسه عاشورا را فرماندهی می‌کرده‌است (در مقایسه با مسلم بن عقیل که در مدت ۶۴ روز، یعنی از پنجم شوال تا نهم ذی‌الحجه سال ۶۰ هجری در شهر کوفه، پروسه تکوین عاشورا را

فرماندهی می‌کرده‌است، و لذا در این رابطه باید از او به‌عنوان فرماندهی از کوفه یاد کرد) بنابراین می‌توانیم «از امام حسین به‌عنوان فرماندهی پروسه تکوین عاشورا از مکه یاد کنیم» به‌عبارتی دیگر در عرصه کالبد شکافی‌شناسی جنبه حق حادثه عاشورای ۶۱ (نه جنبه باطل حادثه عاشورای ۶۱ که تحت فرماندهی یزید و عبیدالله زیاد و عمر بن سعد و شمر بن ذی‌الجوشن بوده است و در اینجا مورد نظر ما نمی‌باشد) دارای دو فرماندهی جدا از هم بوده است، «یکی فرماندهی مکه یا فرماندهی کل مدیریتی که امام حسین بوده است»، و دیگری «فرماندهی کوفه، که مسلم بن عقیل بوده است»، لازم به ذکر است که «در سنتز عاشورای کربلای ۶۱ دو جنبه با هم می‌جنگیدند نه دو فرد و نه دو سپاه، «یکی جنبه حق تحت فرماندهی امام حسین» و دیگری «جنبه باطل تحت فرماندهی یزید بن معاویه و حکومت بنی‌امیه» مع‌الوصف، در اینجا هدف ما کالبد شکافی جنبه حق، سنتز عاشورای کربلای سال ۶۱ هست، نه جنبه باطل و نه رابطه جنبه حق با جنبه باطل.

علی‌ایحال، در رابطه با جایگاه دو فرماندهی جنبه حق در سنتز عاشورای کربلای ۶۱ می‌توانیم به‌صورت فرموله شده نتیجه‌گیری کنیم که:

۱ - وظایف فرماندهی مکه، یا فرماندهی امام حسین در پروسه تکوین عاشورای کربلای سال ۶۱ عبارت بودند از:

اول - تحلیل مستمر از شرایط مشخص اجتماعی و سیاسی و تاریخی جهان اسلام در فرایند پسا مرگ معاویه بن آبی سفیان.

دوم - تعیین استراتژی مبارزه حق‌طلبانه در شرایط حاکمیت یزید بن معاویه بر جهان اسلام یعنی از بعد از مرگ معاویه بن آبی سفیان و شکسته شدن فضای اختناق و استبداد ۲۰ ساله دوران حاکمیت معاویه.

سوم - ارتباط با حرکت‌های اعتراضی جنبش‌های خودجوش تکوین یافته از پایین عدالت‌خواهانه بر علیه نظام بنی‌امیه در جوامع مسلمین در اقطار جهان اسلام، جهت بسیج و متمرکز

کردن و سازمان‌یابی حرکت آنها.

چهارم - آگاهی‌گری کنش‌گران جنبش‌های اعتراضی به صورت ترویجی و تبلیغی و تهییج جهت اعتلای جنبش حق‌طلبانه و مبارزه نظری و عملی با نظام حاکم بنی‌امیه به‌خصوص در فرایند حاکمیت یزید بن معاویه، بنابراین در این رابطه است که می‌توانیم بگوییم که «هم تحلیل مشخص و هم تعیین استراتژی و شکل مبارزه و هم تعریف جوهر جنبشی و هم تعریف لیدر و فرماندهی کل پروسه تکوین عاشورای کربلای ۶۱ به عهده امام‌حسین بوده است.»

پر واضح است که در این رابطه «جداسازی بین مسئولیت امام‌حسین و وظیفه امام‌حسین (آنچنانکه صالحی نجف‌آبادی در کتاب «شهید جاوید» مطرح می‌کند) و یا جداسازی بین مبارزه نفسانی امام‌حسین با مبارزه اجتماعی و تاریخی امام‌حسین (آنچنانکه مولوی در مثنوی و دیوان شمس در تحلیل عاشورا و امام‌حسین مطرح می‌کند و عاشورا برای امام‌حسین عرصه جنگ با یزید درونی خویش می‌داند نه مبارزه حق‌طلبانه با نظام فاسد و مستبد بنی‌امیه) و یا جداسازی حرکت فردی امام‌حسین بر پایه اخلاق و مسئولیت از حرکت اجتماعی و تاریخی امام‌حسین بر پایه مبارزه حق‌طلبانه با نظام حاکم (آنچنانکه مهندس مهدی بازرگان در تحلیل‌های آخر عمر خود از عاشورا بر آن تکیه می‌کرد) و غیره امری مکانیکی و اکلکتیویته‌ای می‌باشد.»

برای دستیابی به یک تحلیل واقعی از جایگاه امام‌حسین در نمایشگاه عظیم عاشورای تاریخی و مبارزه حق‌طلبانه او، باید امام‌حسین را در همه صحنه‌های مبارزه درونی و برون‌ی، مسئولیت و وظیفه سیاسی، اجتماعی، فردی، مکتبی و غیره (به‌قول هگل) به‌عنوان یک «حقیقت کل» در نظر بگیریم. آنچنانکه مولوی در داستان فیل (در دفتر سوم مثنوی - ص ۱۵۷ - از سطر ۱۴ به بعد) مطرح می‌کند، بی‌تردید «اگر نتوانیم امام‌حسین را به‌عنوان یک حقیقت واحد یا به‌قول هگل به‌عنوان یک حقیقت کل در نظر بگیریم، هرگز و هرگز نخواهیم توانست امام‌حسین را آنچنانکه بوده دریا بیم» به‌بیان دیگر،

محصول شناخت امام‌حسین به‌صورت مکانیکی و غیر واحد باعث می‌گردد، تا ما «امام‌حسین اسطوره‌ای و اساطیری را جانشین امام‌حسین واقعی و تاریخی بکنیم» بدون شک تمامی خوانش‌های مختلفی که در طول بیش از هزار ساله گذشته از امام‌حسین و عاشورای حق‌طلبانه او شده‌است (چه خوانش اسطوره‌ای سنتی صاحب «لہوف» و چه خوانش «حکومت‌گرا و قدرت‌گرای» خمینی و صالحی نجف‌آبادی از امام‌حسین، و چه خوانش «نفسانی» مولوی از مبارزه امام‌حسین و چه خوانش «فردی و اخلاق‌گرای» مهندس مهدی بازرگان و چه خوانش «چریک‌گرای مدرن» مجاهدین خلق و غیره) «همه و همه مولود همین رویکرد اکلکتیویته‌ای یا غیر کل دیدن امام‌حسین به‌عنوان یک واحد می‌باشد»، زیرا همین برخورد مقطعی و مکانیکی با امام‌حسین و عاشورا باعث گردیده، که هر کدام از این خوانش‌ها تنها وجهی از شخصیت امام‌حسین را تبیین نمایند نه همه شخصیت امام‌حسین، آنچنانکه مولوی می‌گوید:

همچنین هر یک به جزوی چون رسید

فهم آن می‌کرد هر جا می‌شنید

از نظر گه گفتشان بد مختلف

آن یکی دالش لقب داد آن الف

در کف هر کس اگر شمعی بدی

اختلاف از گفتشان بیرون شدی

● مثنوی - دفتر سوم - ص ۱۵۷ - سطر ۱۱ به بعد

ادامه دارد

«سوره شوری» تبیین مبانی

«عدالت‌محور» و «شوری‌محور» اسلام قرآنی

در بستر جنبش‌های بخش پیامبر اسلام

بر پایه «وحی نبوی»

«وَأْمُرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ»، «وَأْمُرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ»

نی تو اعطیناک کوثر خوانده‌ای

پس چرا خشکی و تشنه مانده‌ای

یا مگر فرعون‌ی و کوثر چو نیل

بر تو خون گشته است و ناخوش ای علی

توبه کن بیزار شو از هر عدو

کو ندارد آب کوثر را گلو

هر که را دیدی ز کوثر سرخ رو

او محمد خوست با او گیر خو

هر که را دیدی ز کوثر خشک لب

دشمن‌اش می‌دار همچون مرگ و تب

زانکه او بوجهل شد یا بولهب

دور شو زو تا نیفتی در کرب

ج - در دیسکورس قرآن ورود

معنا بر جان مؤمن در عرصه

تجربه درونی و پراکسیس باطنی

با عنوان وحی مطرح می‌شود

الف - کلمه «وحی» در قرآن به طوری که راغب گفته است به معنای «اشاره سریع است که همواره از جنس کلام و از باب رمزگوئی و یا به صورت صوت و مجرد از ترکیب و یا به اشاره و امثال آن صورت می‌گیرد» (مفردات راغب ماده وحی) و از موارد استعمال‌اش به دست می‌آید که از باب «القای معنا به نحو پوشیده از اغیار است».

ب - «الهام» به معنای «القای معنا در فهم حیوان و انسان از طریق غریزه (در رویکرد قرآن از وحی) می‌باشد» یا آنچنانکه اقبال لاهوری می‌گوید: «وحی به عنوان امر راهبر همه وجود در بستر تکامل و شدن درونی وجود می‌باشد» آنچنانکه قرآن می‌گوید:

«...وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا...» - و وحی کرد بر همه هستی امر آنها را» (سوره فصلت - آیه ۱۲). در قرآن «به صورت امر هدایت کننده در غرائز حیوانات هم است».

«وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ...» - و وحی نمود پروردگار تو به سوی زنبور عسل که برگیر از کوه‌ها خانه‌هایی و از درخت و از آنچه برافرازند» (سوره نحل - آیه ۶۹) لذا در این رابطه است که مولوی در مثنوی می‌گوید:

چونکه او وحی الرب الی النحل آمده است خانه وحیش پر از حلوا شده است

کرد عالم را پر از شمع و عسل

وحیش از زنبور کی کمتر بود

او به نور وحی حق عزوجل

این که کرمناست بالا می‌رود

«وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ...» - و وحی کردیم به مادر موسی» (سوره قصص - آیه ۷) و باز در همین رابطه است که مولوی در دفتر چهارم مثنوی در خصوص منزلت عرفانی ابوالحسن خرقانی می‌گوید:

از پس آن سال‌ها آمد پدید

بوالحسن بعد از وفات بایزید

جمله خوهای او زامساک و جود

آنچنان آمد که آن شه گفته بود

لوح محفوظ است او را پیشوا

از چه محفوظست محفوظ از خط

نی نجومست و نه رملست و نه خواب

وحی حق والله اعلم بالصواب

از پی روپوش عامه در بیان

وحی دل گویند آن را صوفیان

وحی دل گیرش که منظرگاه اوست

چون خطا باشد چو دل آگاه اوست

مومنا ینظر به نور الله شدی

از خطا و سهو ایمن آمدی

مثنوی - دفتر چهارم - ص ۷۱۴ - ابیات ۱۸۶۵ تا ۱۸۷۱

د - در رویکرد قرآن «ورود معنا از طریق وسوسه نفسانی آن هم در شکل منفی آن تحت عنوان وحی مطرح می‌شود» «...وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ...» (ای پیامبر) آگاه باش که شیطان‌ها به دوستان خود وحی می‌کنند» (سوره انعام - آیه

۱۲۱).

ه - «وحی نبوی در قرآن قسمی جدای از همه این‌ها می‌باشد (آنچنانکه در همین سوره شوری یا شورا بر آن تکیه شده است) دلالت بر تکلم با انبیاء و رسل می‌کند.» «وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا...» - و نمی‌باشد مربشری را اینکه تکلم کند با او خداوند مگر با وحی» (سوره شوری - آیه ۵۱) آنچه در این آیه از سوره شوری قرآن به ما می‌آموزد اینکه «وحی نبوی تنها دلالت بر آن کلام خداوند می‌کند که برای طرف مخاطبش (پیغمبر) بالذات متعین است و محال است (برعکس آنچه که سلمان رشدی در کتاب آیات شیاطین خود به غلط می‌گوید) که یک پیامبر وحی را به چیز دیگری شبیه کند» چراکه آنچنانکه در آیه ۵۱ سوره شوری (شورا) قرآن با صراحت مطرح می‌کند که «وحی نبوی آن قسم از تکلم بین خداوند و پیامبر است که هیچگونه حجابی بین آنها وجود ندارد تا وسوسه شیاطین بتوانند در آنها دخالت داشته باشد.» «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَمَّى الْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكُمُ اللَّهُ آيَاتِهِ...» (ای پیامبر اسلام) قبل از تو هیچ رسول و نبی نفرستادیم مگر آنکه هر وقت او قرائت می‌کرد شیطان در قرائت وی دسیسه می‌کرد در نتیجه در آن زمان خداوند آنچه که شیطان القا کرده بود نسخ نموده آنگاه آیات خود را تحکیم می‌بخشید» بنابراین «از نگاه قرآن دست‌اندازی نفسانی و شیاطین در عرصه وحی نبوی و در نفوس انبیاء الهی امری محال می‌باشد» (سوره حج - آیه ۵۲).

و - قرآن همچنین «در تبیین انواع وحی معانی و

مفاهیمی را که به دل‌ها القا می‌شود وحی نامیده است» لذا به همین دلیل است «قرآن حتی آنچه بر انسان‌ها وسوسه می‌شود (اعم از کلام و قول و امر و وسوسه) وحی خوانده است.»

«...وَلَا مَرْئِيَهُمْ فَلْيَتَّكِرْ أَدَانَ الْأَنْعَامِ...» (سوره نساء - آیه ۱۱۹) در این آیه قرآن وسوسه‌های شیاطین در دل همه انسان‌ها که جز وحی می‌باشد با عنوان امر مطرح کرده است.

«كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ...» (سوره حشر - آیه ۱۶) و باز در این آیه قرآن وسوسه‌های شیاطین در دل همه انسان‌ها که جزء وحی می‌باشد با عنوان قول مطرح می‌کند.

«الَّذِي يَوْسُوسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ» (سوره ناس - آیه ۵) و باز در این آیه قرآن وسوسه شیاطین در همه انسان‌ها که جزء وحی است با عنوان وسوسه مطرح می‌کند.

همچنین در آیه: «...يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفِ الْقَوْلِ...» (سوره انعام - آیه ۱۱۲) قرآن در این آیه وسوسه شیاطین در همه انسان‌ها تحت عنوان وحی مطرح می‌نماید.

و باز در آیه: «الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» (سوره بقره - آیه ۲۶۸) در این آیه قرآن وسوسه‌ها در همه انسان‌ها تحت عنوان وعده شیاطین مطرح می‌نماید.

ز - در آیات ۱۹۲ تا ۱۹۶ سوره شعراء قرآن در وصف وحی نبوی می‌گوید:

«وَإِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ - نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ - عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ - بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ - وَإِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ - (ای پیامبر اسلام) این قرآن کتابی است که از ناحیه پروردگار هستی نازل شده است - و آن را روح الامین نازل کرده است - بر قلب تو تا از بیم دهندگان باشی - آن هم به زبان عربی واضح - و در کتاب‌های گذشتگان نیز هست» (سوره شعراء - آیات ۱۹۲ تا ۱۹۶). ●

ادامه دارد

وب سایت:

www.pm-iran.org

www.nashr-mostazafin.com

ایمیل آدرس تماس:

Info@nashr-mostazafin.com

«فهم و شناخت تطبیقی نهج البلاغه»

برای

«فهم و شناخت تطبیقی قرآن»

9

رابطه با پیوند آبشخور شجاعت میدانی و مبارزه در امام علی با مبارزه او با هواهای نفسانی به طرح داستانی از امام علی در جنگ خندق می‌پردازد که مطابق آنچه که در تاریخ آمده است عمرو بن عبدود قهرمان معروف عرب در جنگ خندق وقتی که وارد میدان می‌شود و مبارز می‌طلبد امام علی جهت نبرد با او داوطلب می‌شود لذا پس از رویارویی در میدان نبرد با عمرو بن عبدود امام علی خطاب به عمرو بن عبدود قهرمان عرب می‌گوید: «من تو را به پیاده جنگیدن می‌خوانم». عمرو بن عبدود خطاب به امام علی می‌گوید: «من دوست ندارم که تو را بکشم» امام علی در پاسخ به او می‌گوید: «ولی من دوست دارم تو را بکشم» عمرو بن عبدود از این سخن امام علی به شدت غضبناک می‌شود و از اسبش پایین می‌آید و آن را پی می‌کند و بر صورتش از خشم ضربه‌ای می‌زند و بر علی حمله می‌کند، امام علی که دستش به سر و گردن عمر و بن عبدود نمی‌رسید در حالی که او شمشیر را بر کشیده بود تا بر علی فرود آورد، وی ضربه‌ای چنان قوی بر ران عمرو بن عبدود قهرمان

سادساً در این نامه امام علی «رسالت خودش را در جامعه دستیابی به عدالت و مبارزه تعریف می‌کند نه برخورداری از جامعه». لهذا در این رابطه است که او می‌گوید: «من هرگز نمی‌توانم خودم را قانع به هویت‌طلبی بکنم و راضی بشوم که به من بگویند امیرالمؤمنین.»

سابعاً در این نامه امام علی تلاش می‌کند «تا پیامبر اسلام را در عرصه خودسازی برای خودش به‌عنوان یک الگو و نمونه و پارادایم کیس مطرح نماید». لذا به همین دلیل است که می‌گوید: «من و رسول خدا مانند دو شاخه از یک درخت هستیم و مانند آرنج دست به بازو هستیم.»

ثامناً امام علی در این نامه می‌کوشد «تا شجاعت خودش در عرصه نبرد به‌عنوان یک سنتز حاصل همان مؤلفه‌های پراکسیس باطنی و اجتماعی بداند.»

تاسعاً امام علی در این نامه بر این باور است که «تنها توسط پراکسیس سنگین و سخت و مردافکن باطنی و اجتماعی است که می‌توان به شجاعت بی‌مثال همچون او دست پیدا کرد». مع الوصف از اینجا است که او در این نامه «در یکجا سوگند می‌خورد که اگر همه عرب به جنگ او بیایند هرگز او رویگردان نمی‌شود» و در جای دیگر این نامه جهت تبیین عوامل تکوین این شجاعت در او به مقایسه بین درختان وحشی و خود رو بیابان‌ها و درختان پرورشی درون مزرعه می‌پردازد و اینکه «چگونه مقاومت آن درختان خودروی درون بیابان‌ها و جنگل‌ها بیشتر از مقاومت درختان پرورشی درون باغ‌ها می‌باشد.»

عاشراً در این نامه «خودویژگی اصلی شخصیت خودش را به‌صورت دوری از دنیاپرستی و منفعت‌پرستی و سودپرستی تعریف می‌نماید». لازم به ذکر است که آنچه در این نامه امام علی «به‌عنوان دنیاپرستی از آن یاد می‌کند و معتقد به مبارزه با آن می‌باشد غیر از دنیا به‌عنوان مزرعه آخرت می‌باشد» چرا که «دنیاپرستی در دیسکورس امام علی دلالت بر همان پیروی از هواهای نفسانی می‌کند که امام علی در جا به‌جای نهج‌البلاغه با آن مبارزه کرده است». مولوی در دفتر اول مثنوی در خصوص پیوند رابطه مبارزه امام علی با هواهای نفسانی به‌عنوان آبشخور تکوین شجاعت در او یا به‌بیان‌دیگر در

معروف عرب می‌زند که آن را قطع می‌کند و وقتی که عمرو بن عبدود بر زمین می‌افتد امام‌علی به روی سینه او می‌پرد، در آن لحظه چون عمرو بن عبدود از ننگ شکست از جوانی که او را در پهلوانی نامورتر از خود می‌دید سخت به خشم می‌آید و بر چهره علی تف می‌اندازد. لذا امام‌علی به سختی خشمگین می‌شود و در حالی که از غیظ شمشیر بر گردن عمرو بن عبدود گذاشته بود ناگهان شمشیر را بر می‌دارد و کنار می‌رود و بعد از لحظه‌ای دوباره بر می‌گردد و بر سینه عمرو بن عبدود می‌نشیند، عمرو بن عبدود از این حرکت امام‌علی دچار تعجب می‌شود لذا او از امام‌علی می‌پرسد: «این کار برای چه کردی؟» امام‌علی در پاسخ به او می‌گوید: «وقتی که تو تف به صورت من انداختی از این کار تو خشمگین شدم لذا نمی‌خواستم به خاطر خشمگین شدن خودم تو را بکشم صبر کردم که آرام بگیرم و خشمم از بین برود تا تو را برای خدا کشته باشم نه برای خشم خویش» (تاریخ طبری - ج ۲ - ص ۲۴۲ - ۲۴۳). مولوی در دفتر اول مثنوی با اشاره به این حادثه به طرح نظریه خودش در خصوص رابطه مبارزه نفسانی امام‌علی به‌عنوان آبخور شجاعت در او می‌پردازد و می‌گوید:

از علی آموز اخلاص عمل

شیر حق را دان منزله از دغل

در غزا بر پهلوانی دست‌یافت

زود شمشیری برآورد و شتافت

او خدو (تف) انداخت بر روی علی

افتخار هر نبی و هر ولی

او خدو انداخت بر روی که ماه

سجده آرد پیش او در سجده‌گاه

در زمان انداخت شمشیر آن علی

کرد او اندر غزاش کاهلی

گشت حیران آن مبارز زین عمل

وز نمودن عفو و رحمت بی‌محل

گفت بر من تیغ تیز افراشتی

از چه افکندی مرا بگذاشتی؟

آنچه دیدی بهتر از پیکار من

تا شدستی سست در آشکار من؟

آنچه دیدی که چنین خشم نشست

تا چنان برقی نمود باز جست؟

آنچه دیدی که مرا زان عکس دید

در دل و جان شعله‌ای آمد پدید؟

آنچه دیدی برتر از کون و مکان

که به از جان بود و بخشیدیم جان؟

در شجاعت شیر ربانیستی

در مروت خود که داند کیستی

ای علی که جمله عقل و دیده‌ای

شماه‌ای واگو از آنچه دیده‌ای

تیغ حلمت جان ما را چاک کرد

آب علمت خاک ما را پاک کرد

بازگو دانم که این اسرار هوست

زانکه بی‌شمشیر کشتن کار اوست

صانع بی‌آلت و بی‌جارحه

واهب این هدیه‌های رابحه

صد هزاران می‌چشاند هوش را

که خبر نبود دو چشم و گوش ر

باز گو ای باز عرش خوش شکار

تا چه دیدی این زمان از کردگار؟

چشم تو ادراک غیب آموخته

چشم‌های حاضران بر دوخته

آن یکی ماهی همی ببند عیان

و آن یکی تاریک می‌ببند جهان

و آن یکی سه ماه می‌ببند بهم

این سه کس بنشسته یک موضع نعم

چشم هر سه باز و گوش هر سه تیز

در تو آویزان و از من در کریز

سحر عینست این عجب لطف خفیبست

بر تو نقش گرگ و بر من یوسفی‌ست

عالم اره‌زده هزار ست و فزون

نیست این هجده بهر چشمی زبون

راز بگشا ای علی مرتضی

ای پس از سوء القضا حسن القضا

یا تو واگو آنچه عقلت یافتست

یا بگویم آنچه بر من یافتست

از تو بر من تافت چون داری نهران

می‌فشانی نور چون مه بی‌زبان

از تو بر من تافت پنهان چون کنی

بی‌زبان چون ماه پرتو می‌زنی

چون تو بابی آن مدینه علم را

چون شعاعی آفتاب حلم ر

باز باش ای باب رحمت تا ابد

بارگاه ما له کفوا احد

گفت امیرالمؤمنین با آن جوان

که به‌هنگام نبرد ای پهلوان

چون خدو (تف) انداختی بر روی من

نفس جنبید و تبه شد خوی من

نیم بهر حق شد و نیمی هوا

شرکت اندر کار حق نبود رو

تو نگاریده کف مؤلیستی

آن حقی کرده من نیستی

گفت من تیغ از پی حق می‌زنم

بنده حقم نه مأمور تنم

شیر حقم نیستم شیر هوا

فعل من بر دین من باشد گو

من چو تیغم و آن زننده آفتاب

ما رمیت اذرمیت در حراب

رخت خود را من زره برداشتم

غیر حق را من عدم انگاشتم

من چو تیغم پر گهرهای وصال

زنده گردانم نه کشته در قتال

سایه‌ام من کدخدایم آفتاب

حاجبم من نیستم او را حجاب

خون نپوشد گوهر تیغ مرا

باد از جا کی‌برد میغ مر

که نیم کوهم زصبر و حلم و داد

کوه را کی در رباید تندباد

آنکه از بادی رود از جا خسی است

زان که باد ناموافق خود بسی است

باد خشم و باد شهوت باد آز

برد او را که نبود اهل نیاز

باد کبر و باد عجب و باد ظلم

برد او را که نبود از اهل علم

کوهم و هستی من بنیاد اوست

ور شوم چون کاه با دم باد اوست

جز به باد او نجنبد میل من

نیست جز عشق احد سر خیل من

بنده شهوت بتر نزدیک حق

از غلام و بندگان مسترق

کین بیک لفظی شود از خواجه حر

و آن زید شیرین و میرد تلخ مر

بنده شهوت ندارد خود خلاص

جز بفضل ایزد و انعام خاص

در چهی افتاد کآن را غور نیست

و آن گناه اوست جبر و جور نیست

در چهی انداخت او خود را که من

در خور قعرش نمی‌یابم رسن

مثنوی - دفتر اول - ص ۱۸۸ - ۱۹۲ - ابیات ۳۷۹۸ تا ۳۸۸۰

ادامه دارد